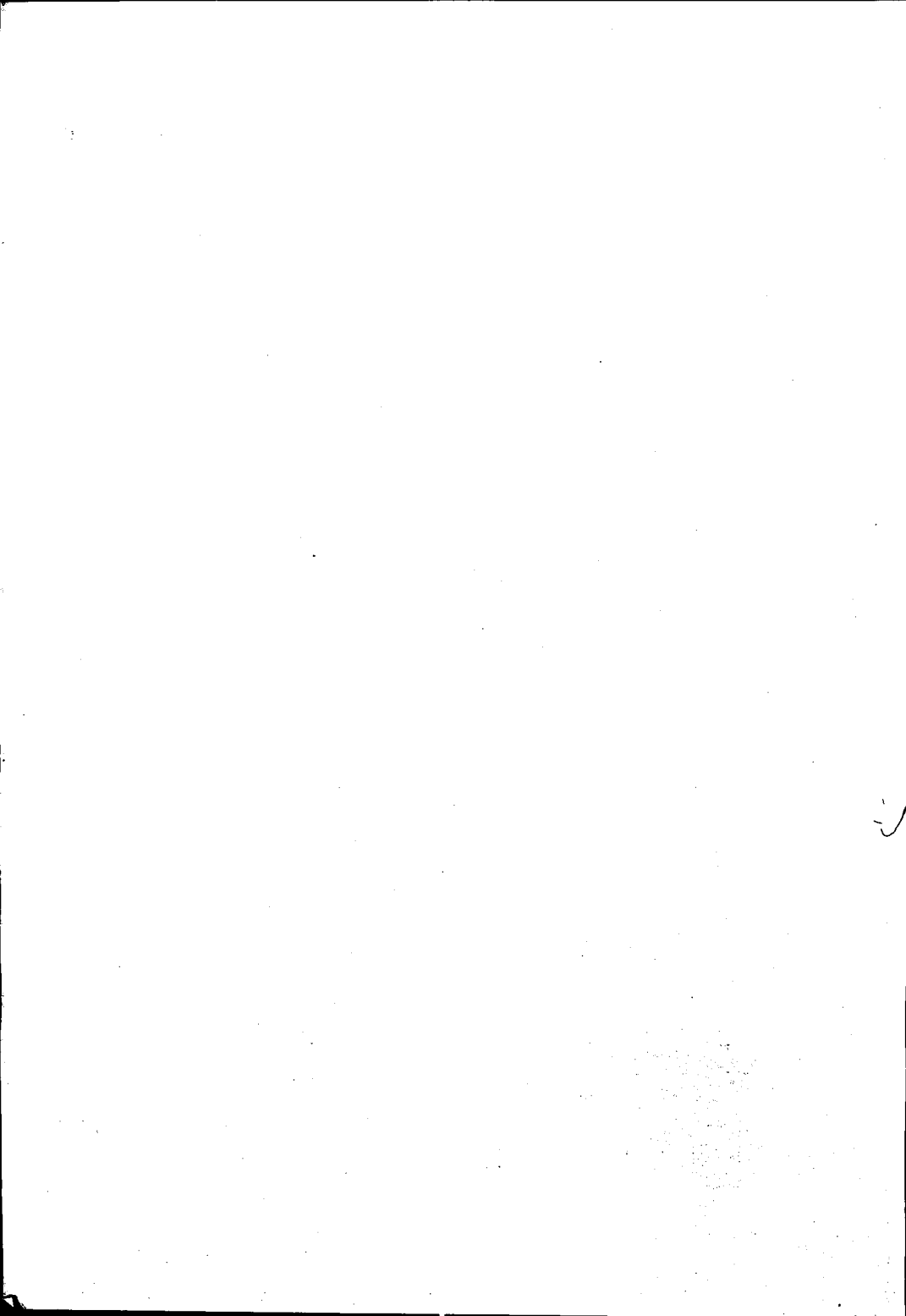


تعمیر عشق و لذتِ جاہِ کبر

حضرت کبیرؑ

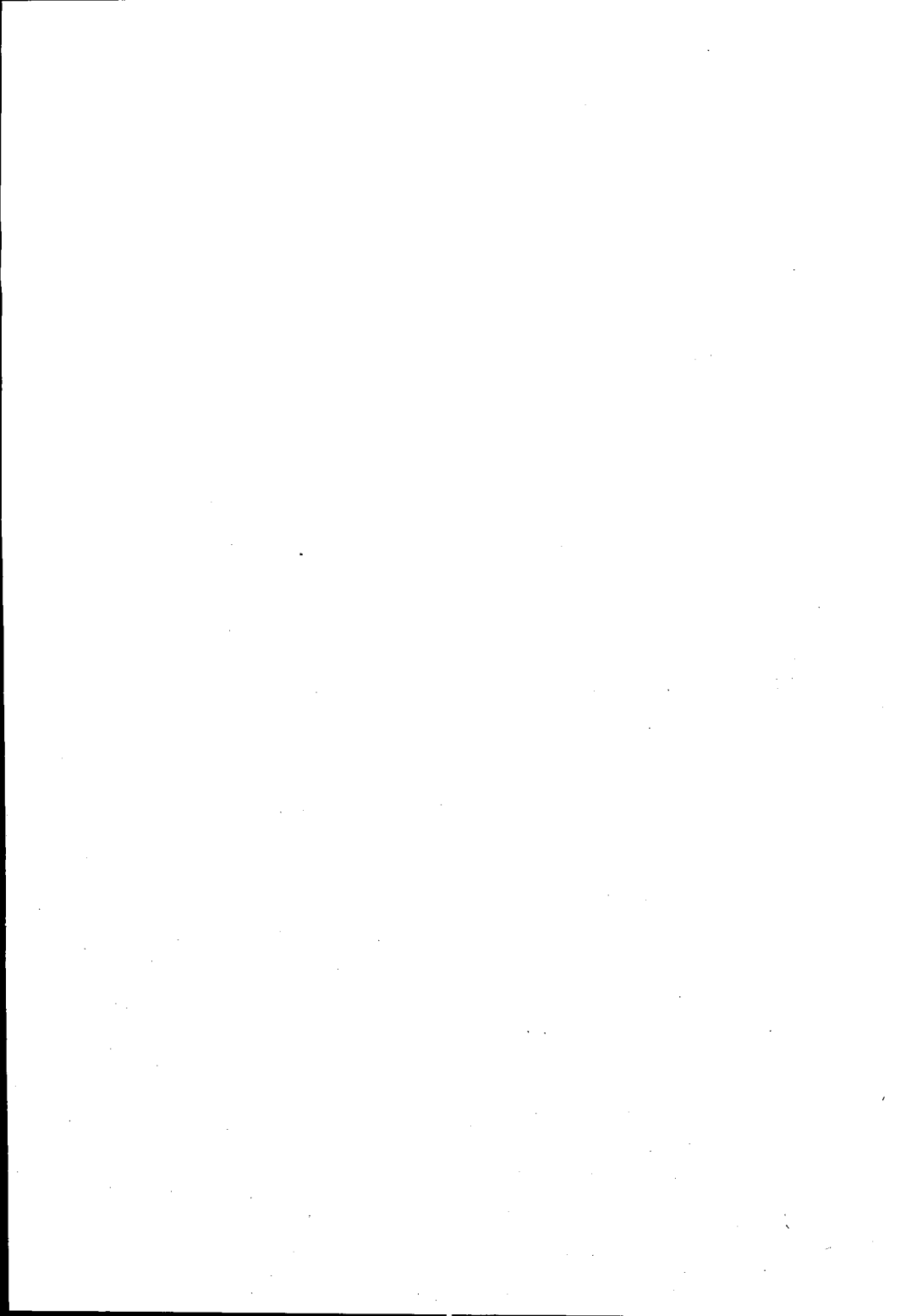
چل آئیں لا علیؑ

ریاض قدیمی



فهرست کلی مندرجات

صفحه	مطلب
۲	موعود ادیان
۴	آلقاب و نعوت مظهر الهی
۸	نسب-والدین-اخوان و همشیره‌ها
۱۵	دوران ۲۷ ساله (تا ظهور اعلی)
۲۱	دوران ۹ ساله در شریعت حضرت اعلی
۲۲	سجن اکبر (سیاه‌چال)
۴۸	بغداد
۷۰	رضوان
۷۸	اسلامبول
۸۴	ادرنه
۱۰۶	عکاء (داخل قلعه)
۱۲۵	عکاء (مزرعه و بهجی)
۱۴۵-۶	جداول
۱۴۸	سجن اعظم
۱۵۵	مآخذ و منابع
۱۶۱	فهرست الفبائی



مقدمه

این کتاب آموزشی و پُر سند فقط در شرح حال جمال اقدس ابهی، حضرت بهاءالله، جلّ اسمہ الاعلی میباشد و آنهم بیشتر در اشاره بوقایع حیات مقدّس مظهر الهی است نه در بیان اینکه اوقات و ایام جمال کبریاء که هر دقیقه اش در حیات عالم انسانی مؤثر بوده و خواهد بود چطور و به چه کیفیت سپری گشته است زیرا از این امر یعنی از کیفیات حیات طلعت احدیت اطلاع زیادی فعلاً در دست نیست. در هر حال عماداً از شرح احوال نفوس و یا بیان حوادثی که در عهد ابهی بدون ارتباط مستقیم با حیات ملک ارض و سماء رخ داده خودداری شده و در ذکر وقایع حیات اطهر اقدس حضرت معبود هم بیشتر از الواح مقدّسه و آثار الهیه استفاده گردیده است.

با همه سعی که برای «صحّت» بعمل آمده بعید نیست مکشوف شود که بالمثل در تشخیص محلّ نزول بعضی از الواح (ولو کلاً مأخوذ از منابع معتبر فعلی) و یا در تسویدها و یا در چاپهای متون آثار مقدّسه در مأخذ و یا در اعراب گذاری این عبد اشتباهاتی رخ داده که در این موارد امید این فانی به کرامت خوانندگان گرامی است که برابر اسنادی مصون از خطا تصحیحات لازمه بفرمایند و از سهاء درگذرند.

تمام امور مربوط به طبع و انتشار کتب مطبوعه در کانادا را که نام آنها در فهرست آخر این کتاب آمده جناب مهندس کامران نجاتی صرفاً بلحاظ خدمت با کردانی و فداکاری انجام داده اند که اجرشان با حق جلّ و عزّ میباشد .

بسال ۹۹ از غروب شمس الهی از افق عالم ترابی

این کتاب برای چاپ دوم در مؤسسه محترمه معارف بهائی بلسان فارسی ماشین نویسی شده است که از زحمات و خدمات مسؤولین مربوطه تشکر میشود .

نوروز ۱۴۸ بدیع ریاض قدیمی

چاپ سوم (با بعضی تصحیحات تایپی) تابستان ۱۵۵ بدیع

هُوَالْبَهِيِّ الْاَبْهِيِّ

مُبعث انبياء بهاست بها	مظهر كبرياء بهاست بها
داد لا تقرنا بهاست بها	آنکه فرمان بآدم و حوا
جانکُم امرنا بهاست بها	آنکه بهر نجات گفت به نوح
بر خلیل خدا بهاست بها	نار نمرود آنکه گلشن ساخت
گفت اَلْقِ اَلْعَصَا بهاست بها	نزد فرعون آنکه با موسی
مانده از سماء بهاست بها	آنکه بهر مسیح نازل کرد
بشدیدُ القُوی بهاست بها	آنکه تایید مصطفی فرمود
از برای ندا بهاست بها	آنکه مبعوث کرد قائم را
اوست او ذات واحد قادر	
الف و یاء اول و آخر	
(صفحة ۲۴۲ گلزار نعیم)	

حضرت بهاءالله که ظهورشان ظهور موعود ادیان سابقه بود

یعنی :

«کریشنا» و «روح اعظم» هندوها،

«پدر سرمدی» و «ربّ الجنود» کلیمی ها،

«شاه بهرام» زردشتی ها،

«بودای پنجم» بودائی ها،

«ظهور مسیح» و «روح الله» و «جلال اب سماوی» مسیحی ها،

«رجعت حسینی» شیعه و «روح الله» سنی و «ظهور الله» اسلام،

«من يُظهِرُ الله» و «بِقِيَّةِ الله» و «مالك غيب و شهود» و «نور مَهْنَمِن

حَمْرَاء» و «سید اکبر» و «ساذج وجود» بابیه بودند، در الواح و آثار

الهیّه باسامی و القاب و نعوت کثیره ای که هر یک معانی روحانیّه و

اشارات تاریخیّه دارد موصوف و منعوت میباشند که از آن جمله

است:

اب سماوی ← اسم اعظم

اسم مکنون

اصل قدیم

افق اعلیٰ الجالسُ علی کرسی داؤد

بحر اعظم	← باني الهيكل
بهاء	بقية الله
بهاء الابهي	بهاء الله
بهاء مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ	بهاء الروح
جمال اقدس ابهي	جمال ابهي
جمالُ الْأَطْهَرِ	جمال الله
جمال الرحمن	جمال الاولي
جمال الكبرياء	جمال القدس
جمال الهويته	جمال المحبوب
جمال مبارك	جمال قدم
جمال موعود	جمال مظلوم
جوهر الحقيقة	جوهر الجواهر
حقيقة الحقائق	حسين
ذات القِدم	حمامة القدس
ربُّ الجنود	ربُّ الارباب
ربُّ الميثاق	ربُّ الملوكوت
روح	ركن الاعظم
سدرة المنتهى	روح الاعظم
سلطان القدم	سلطان البقاء
سماء عليا	سلطان الملل

شمس البهاء ←	طلعت احديته
طلعت الاخرى	طلعت البهاء
طلعت السبحان	طلعت العزّ
طلعت الغيب	طلعت القدس
طير البقاء	طير القدس
عبد	غلام
غلام الله	غلام الابهي
غيب مكنون	فتى الابهي
قرّة الامر	قرّة البقاء
قرّة الروح	قلم اعلى "بمعناى قلم وحى نيز
	ميباشد"
قيوم	قيوم الارض و السموات
كلمة الاتمّ	كنز الله
كنز مخزون	كينونة القدم
مالك	مالك الجبروت
مالك الوجود	مالك يوم الدين
مُبعث الرسل	محبوب
محبوب ابهي	محبوب الرحمن
محبوب العالمين	محيى رم
مُزيلُ العلل	مستغاث العالمين

مشرق الظهور ←	مطاف الرسل
مطلع وحی	مظهر العلل
مظلوم	مظلوم آفاق
مظلوم العالم	مظهر احدیت
مظهر الكبرياء	مظهر کلی الهی
مقام محمود "بمعنای مقام	مظهریت الهیة حضرتشان"
مقصود الامم	مکلم طور
ملك الملوك	ملیک من فی الارض و السماء
منادی طور	مُنجی امم
مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ	مورود کلّ ملل و امم
نباء عظیم	نور الانوار
نیر اعظم	نیر آفاق
نیرُ الاشراق	ورقاء الهویة
ورقة الفردوس	هیئت نور
هیكل البهاء	هیكل التفرید
هیكل الظهور	هیكل الكبرياء
هیكل نور	یوسف الله

... أَيَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (آية ۱۱۰ سورة الإسراء - قرآن)

(شما بھر نام او را بخوانید بازهم برای او بهترین اسامی هست)

حضرت بهاء الله در فجر دوم محرم ۱۲۲۲ هجری قمری برابر
۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی در طهران در منزل واقع در محله دروازه
شمیران متولد شدند.

القاب طهران در الواح عبارتند از:

ارض طاء	ارض مقدس
افق نور	امّ العالم
مشرق آیات	مطلع فرح عالمین

نسب حضرتشان از یکطرف به حضرت ابراهیم (ابوالانبیاء و
ابوالؤمنین) میرسد و از تنه یستی هستند (یستی نام پدر حضرت
داود بود) و از طرف دیگر بحضرت زردشت و یزدگرد ساسانی
میرسد.

پدرشان جناب میرزا عباس نوری بودند که در زمان
فتح علیشاه بعلمت زیبائی خطّ و کمالاتشان به لقب میرزا بزرگ ملقب
شدند و بعداً وزیر امام وردی خان فرزند فتحعلیشاه گشتند.

جناب میرزا بزرگ نوری بقاعده اسلامی و شیعه چهار زوجه و
سه صیغه اختیار نمودند.

زوجه اول ایشان از اقوام خودشان و موسوم به خان نه نه

بود و از او دو فرزند داشتند یکی میرزا آقا و دیگری آقا محمد حسن. میرزا آقا با دختری از خانواده میرزا آقا خان نوری که بعدها صدر اعظم دوم ناصرالدین شاه شد، ازدواج نمود ولی در جوانی فوت کرد و همسرش با آقا محمد حسن ازدواج نمود که از این اقتران شهربانو خانم متولد گردید که نامزد قدر ناشناس حضرت عبدالبهاء شد.

همسر دوم ایشان حضرت خدیجه خانم بودند که والده مبارکه حضرت بهاءالله میباشند. خدیجه خانم از شوهر قبلی خود سه فرزند داشتند بنامهای میرزا محمد علی، صغری خانم (۱) و سکینه خانم. لقب یا نام دیگر سکینه خانم طلائع خانم است که در تاریخ امر بدین اسم مشهور میباشند. ایشان خانمی بسیار مؤمن و مخلص و مورد عنایت حق و همسر عموی حضرت بهاءالله، جناب میرزا محمد بودند و حوا خانم دختر ایشان نیز که مؤمن و مقرب بودند زوجه جناب میرزا محمد وزیر (پسر عمه حضرت بهاءالله و برادر مریم خانم) گشتند که چون جناب میرزا محمد وزیر صعود کردند «کلمات عالیات» در رثای ایشان باعزاز حوا خانم و مریم خانم عزّ نزول یافت.

(۱) نقل از صفحه ۱۲ کتاب Baha'u'llah the King of Glory _ در

کتاب اقلیم نور فقط اسامی سکینه خانم و میرزا محمد علی آمده است.

خدیدجه خانم از جناب میرزا بزرگ نوری بشرح ذیل صاحب
پنج فرزند گردیدند:

۱. سارا خانم که مؤمن و بسیار مورد عنایت گشتند و در
الواح بنام «أخت» یعنی خواهر مشهور شدند. ایشان همسر برادر
آسیه خانم (جناب میرزا محمود خالو) گردیدند و بنا بر این هم
عمه مؤمن و عزیز حضرت عبدالبهاء بودند و هم خانم دائی ایشان.
مزارشان در بی بی زبیده در شهر ری نزدیک شاهزاده عبدالعظیم
است. حضرت بهاءالله در حق ایشان میفرماید: «مَنْ زَارَ الْأُخْتَ وَ
الْمَسِيحَ فِي الرِّيِّ كَمَنْ زَارْتِي» انتهى. منظور از مسیح در این بیان
مبارک جناب حاجی میرزا مسیح نوری خواهر زاده میرزا آقاخان نوری
است که یکی از عشاق طلعت ابھی بودند و در باره ایشان در یکی
از الواح بامضای خادم الله مرقوم است: (صفحة ۱۲۶ جلد ۷ مائدة آسانی)

«... بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصفاء نموده ام. در
سفری که مقصود عالمیان به شطر خراسان توجه فرموده اند ایشان
همراه بودند. در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند و در لیالی و
ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدمت قائم بودند و بعد
صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند.
وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصفاء شد

عظیم و حمزه (۱) علیهما بهائی بلقاء من فاز بلقائی
فائز شدند. «انتهی.

توضیح آنکه جناب میرزا مسیح در رکاب مبارک در سفر بدشت و
نیالا و بندرگز پیاده طی طریق نمودند تا اینکه در دره گز صعود
کردند و جسدشان به ری منتقل گردید.

۲ - میرزا مهدی که در جوانی فوت کردند (بعدها
حضرت بهاءالله این نام را بر فرزند خویش نهادند).

۳ - میرزا حسینعلی (حضرت بهاءالله).

۴ - میرزا موسی (آقای کلیم).

۵ - نساء خانم (همسر میرزا مجید آهی منشی ایرانی
سفارت روسیه در ایران).

زوجه سوم جناب میرزا بزرگ کلثوم خانم نوری است که از
او صاحب پنج فرزند شدند:

(۱) منظور از عظیم جناب عبدالعظیم حسنی ابن عبدالله بن علی، مشهور به شاهزاده
عبدالعظیم میباشد که از علماء و محدثین شیعه بودند و نسبشان با چند پشت
بحضرت امام حسن مجتبی میرسد و خود در زمان امام علی نقی (امام دهم)
میزبستند و منظور از حمزه حضرت حمزه بن موسی فرزند حضرت امام موسی
کاظم (امام هفتم) است و مزار امامزاده حمزه و شاهزاده عبدالعظیم در شهر ری
میباشد.

- ۱ - شاه سلطان خانم یا خانم بزرگ یا حاجیه، در آثار امریه معروف به عمه و نزد ازلیها ملقب به عزیه که ازلی و عدو امرالله گردید .
- ۲ - میرزا تقی که شاعر و شیخی شد و تخلصش " پریشان " گشت .
- ۳ - میرزا رضاقلی (شوهر مریم خانم دختر عمه جمال قدم) که خود را از امر کنار میکشید و محترز نشان میداد .
- ۴ - میرزا ابراهیم که در جوانی فوت کرد .
- ۵ - فاطمه سلطان خانم که ازلی شد .

زوجه چهارم جناب میرزا بزرگ که آخرین مخطوبه ایشان بود دختر فتحعلیشاه بنام شاه بیگم ضیاء السطنه بود که خط خوبی داشت اما وفا نداشت و طلاق گرفت و زن حاج مسعود گرمرودی وزیر خارجه گردید و صاحب دختری بنام شاهنشاه بیگم شد که نسبت به امر الهی محب و مشتاق گشت و از رفتار مادرش نسبت به جناب میرزا بزرگ خجل و متأثر شد . دو دختر شاهنشاه بیگم یکی همسر انتظام السطنه گردید و دیگری قرینه حضرت ایادی امرالله جناب ابن اصدق گشت . (۱)

(۱) مأخوذ از کتاب Baha'u'llah the King of Glory .

اما سه منکوحه منقطعه (صیغه) عبارت بودند از:

۱. کوچک خانم مادر یحیی ازل.
۲. نبات خانم گرجی مادر حسنیه خانم.
۳. ترکمانیه خانم والده جناب میرزا محمّدقلی برادر باوفا و هم تبعیدی حضرت بهاءالله.

<< جدول زوجات و اولاد جناب میرزا بزرگ >>

<p>میرزا آقا (در جوانی فوت کردند).</p>	}	خان ننه
<p>آقا محمّدحسن (پدر شهربانو خانم، مؤمن و مخلص، قبل از رضوان صعود کردند - زیارتنامه دارند)</p>		
<p>سارا خانم (اغت، مؤمنه و بسیار مورد عنایت بودند).</p>	}	خدیده خانم
<p>میرزا مهدی (در جوانی فوت کردند).</p>		
<p>میرزا حسینعلی (حضرت بهاءالله).</p>		
<p>میرزا موسی (مؤمن و مخلص و تا آخرالعیات خادم آستان بودند).</p>		
<p>نساء خانم (زوجه میرزا مجید آمی دبیر سفارت روسیه درایران).</p>		

شاه سلطان (عتـ حاجیهـ خانم بزرگـ ازل و دشمن امرالله).

میرزا تقی (شیخی - شاعر و متخلص به پریشان).

میرزا رضاقلی (شوهر مریم خانم - محترز از امرالله).

میرزا ابراهیم (در جوانی فوت کرد).

فاطمه سلطان (ازلی).

کلثوم خانم

(ضیاءالسلطنه قاجار، دختر فتحملیشاه که طلاق گرفت).

شاه بیگم

کوچک خانم کرمانشاهی (مادر یحیی ازل).

نبات خانم گرجی (مادر حسنیه خانم).

ترکمانیه خانم (مادر میرزا محمدقلی برادر مؤمن و باوفای

حضرت بهاءالله).

خرمهای

منقطه

• تقدم و تاخر اسامی در این جدول بر حسب زمان و ترتیب وقوع نمی باشد.

حضرت ولیّ امرالله دوران حیات مبارک حضرت بهاءالله را به چهار دورهٔ مشخص و مهم تقسیم میفرمایند:

۱ - دوران صباوت و بلوغ تا بعثت حضرت ربّ اعلیٰ بمدّت

۲۷ سال.

۲ - دوران تبلیغ امر حضرت نقطهٔ اولیٰ بمدّت ۹ سال.

۳ - دوران بعثت یا دورهٔ حبس سیاه چال بمدّت چهار ماه.

۴ - دوران رسالت و تشریح بمدّت ۲۹ سال.

دوران ۲۷ سالهٔ حیات مقدّس آن حضرت مشحون از بدائع و عجائب است که کلّ حکایت از حالات بزرگ منشی در دوران صباوت و هوش و ذکاء آن حضرت در دورهٔ طفولیت و کفایت و بصیرت و شهامت روحی و حدّت بصر و دقّت نظر مبارک در دوران جوانی مینماید بطوریکه موجب گردید بفرمودهٔ مبارک خودشان (مندرج در تاریخ نبیل) از طرف صدر اعظم تصدّی «امیر دیوانی» به حضرتشان پیشنهاد گردد در حالیکه جمیع میدانستند که در هیچ مکتب و مدرسه ای تحصیل نکرده بودند.

دکتر اسلمنت مینویسد: حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله مطالب ذیل را که در ایام صِغَرِ سنّ والدشان واقع به نگارنده حکایت فرمودند: «از صغر سنّ آثار مهربانی و جود و

کرمشان مشهور ایران بود. به سیر و صفا بسیار میل داشتند. اکثر اوقات را در باغ و صحرا می‌گشتند و قوه جاذبه ای داشتند که هر کسی مجذوب میشد و همیشه حولشان جمعیت بود. وزراء و وکلاء همیشه حول جمال مبارک بودند و اطفال مفتون آن طلعت و سیما. در سن سیزده و چهارده مشهور بعلم بودند. در هر موضوعی صحبت میکردند و هر مسئله ای حل میفرمودند. در محافل بزرگ علماء صحبت میکردند. مسائل مشکله علماء را حل میفرمودند و جمیع اذعان مینمودند. در سن بیست و دو سالگی بودند که والدشان وفات یافت. پدرشان وزارت داشت. دولت خواست که جمال مبارک وزارت قبول فرماید زیرا در ایران عادت چنین است که وزارت را به پسر وزیر میدهند، قبول نفرمودند. بعد صدر اعظم گفت کاری به ایشان نداشته باشید این جوان تنزل به وزارت نمیکند همتش از این بلندتر است مقصد او را کشف ننمودم ولی میدانم که فکر امری عظیم دارد که مشابتهتی بافکار ما ندارد. او را بخود واگذارید.

(نقل از صفحه ۲۹ ترجمه فارسی کتاب بهاءالله و عصر جدید).

جناب ابوالفضائل نیز مینویسند:

«یکی از اکابر اسلام حکایت نمود که روزی با جمعی از بزرگان مملکت و رجال دولت در خدمت میرزا علی حکیم باشی شهیر قزوینی که مراد و مرشد محمدشاه قاجار و مرجع عرفای آن روزگار بود حاضر بودیم. حکیم برحسب متعارف قوم بیانی مینمود و در

مسئله بلوغ انسان باقصی مراتب کمالات روحانیته تکلم میفرمود تا آنکه لاشه انانیت و نفسانیتش گرم شد و عنان سخن از کفش بر بود و کلام را به ذکر ترقیات خود رسانید و گفت فی المثل اگر اکنون خادم من آید و گوید که حضرت عیسی در باب سرای ایستاده و اذن ملاقات میخواهد خود را بسبب عدم احتیاج راغب ملاقات آن حضرت نمی بینم. حضار مجلس برخی ساکت بودند و اکثری چنانکه عادت متملقین است به نعم و بلی تصدیق مینمودند.

در آن میان حضرت بهاءالله را سخافت این سخن نسبت به حضرت عیسی روح من فی الارض لهُ الفداء محرك آمد و غیرتش اهانت به مظاهر الهیه را برتافت و با روی افروخته به حکیم فرمود که جناب میرزا مسئلتی دارم اگر مآذون دارید بعرض رسانم. حکیم پاسخ داد که بفرمائید. حضرت بهاءالله فرمود با آنهمه ارادتی که حضرت شاه به شما دارند اگر اکنون رئیس جلآدان با ده میرغضب بیاید و بگوید پادشاه شما را میطلبید، در نفس خود بدقت ملاحظه فرمائید که آیا مضطرب میشوید یا با کمال سکون قلب و عدم خوف اجابت میفرمائید؟ حکیم بعد از اندکی تأمل پاسخ داد که انصاف این است که بلا نهایت مضطرب میشوم و یارای سکون و استقامت در من نمی ماند بلکه قدرت تحتل از من ساقط میشود. حضرت بهاءالله فرمود چون حال چنین است با این دهان آن ادعا را نتوان نمود.

حضار مجلس از صلابت این سخن مبهوت و از براعت این جواب متحیر شدند و مجال ردّ و مجادلت نیافتند...».

حضرت بهاءالله قسمتی از اوقات مبارک را در صفحات نور مازندران در آغوش طبیعت سبز و زیبا و آرام میگذرانیدند و در آن مناطق نیز اگر در مجمعی حضور می یافتند حضار را مبهوتِ علمِ لدّتی و کمال ذاتی خویش میفرمودند چنانکه حضرت عبدالبهاء جریان تشریف بردن حضرت بهاءالله را به مجلس درس ملاّ محمّدتقی مجتهد نور که جناب نبیل هم ذکری از آن واقعه نموده، به این شرح بیان میفرمایند: (نقل از صفحات ۴۰ - ۱۲۹ جلد ۲ بدایع الآثار)

«جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبه یالرود وارد منزل میرزا محمّدتقی مجتهد مشهور شدند در حالیکه چهار نفر از تلامذه معتمد مجتهد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر بودند و مجتهد این حدیث را از تلامذه قریب الاجتهاد خود میپرسید که میفرماید الفاطمة خیرُ نساء العالمین الاّ ما ولد المریم یعنی حضرت فاطمه بهترین زنان دنیا است مگر آنکه را که مریم تولید نمود. و حال آنکه مریم دختری را تولید ننموده که در این حدیث او را مستثنی میفرماید.

هریک در جواب تفسیری نمود و توجیهی کرد ولی میرزا محمّدتقی مجتهد هیچیک را قبول ننمود.

در آن میان جمال مبارك فرمودند این تعلیق بامر محال است یعنی جز آنکه از مریم متولد شد دیگر حضرت فاطمه علیها سلام الله از همه زنان دنیا بهتر است و چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است . این تاکید بیان ابتدای حدیث است . مثل این است که بگوئیم فلان سلطان اعظم سلاطین روی زمین است مگر پادشاهی که از آسمان بیاید . یعنی چون از آسمان نمی آید لهذا این سلطان مثیل و نظیری ندارد . آمدن از آسمان یا تولد از مریم در این مقام دلیل بر امر محال است .

مجتهد مذکور سکوت نمود و چون جمال مبارك بیرون تشریف بردند بتلامذه خود گفت که من متوقع نبودم که جوانی با کلاه معنی حدیث را چنان بیان نماید که شما نفوس قریب الاجتهاد با عمامه و لباس علم پی به آن نبرده باشید . «

حضرت بهاء الله در ۱۸ سالگی یعنی در ۱۸۲۵ میلادی ، ۹ سال قبل از بعثت حضرت اعلی ، با آسیه خانم (نواب خانم - بیوک خانم - أم الکائنات - ورقة مبارکه علیا أم حضرت عبدالبهاء) که صبیته آقا میرزا اسماعیل وزیر نوری بودند ازدواج فرمودند و صاحب اولادی بشرح ذیل گردیدند :

- ۱ - کاظم که در سه سالگی فوت کرد .
- ۲ - دختری که مدت کوتاهی بعد از تولد فوت نمود .

۲ - عباس (حضرت عبدالبهاء) که در لیلۀ اظهار امر حضرت ربّ اعلی در سال ۱۸۴۴ در طهران متولد شدند.

۴ - علیمحمد که در بچگی فوت نمود.

۵ - فاطمه خانم یا بهائیه خانم یا بهیه خانم یا ورقه مبارکه

علیا أخت حضرت عبدالبهاء که در ۱۸۴۶ در طهران متولد گشتند.

۶ - علی محمد که در کودکی فوت کرد.

۷ - مهدی (حضرت غصن الله الاطهر) که در ۱۸۴۸ در

طهران متولد شدند.

حضرت بهاء الله نظر به حکم و مصالحی که شرحش خارج از بحث این وجیزه میباشد، دو اقتران دیگر نیز نمودند که بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء «بحسب شریعت سابقه» و «نظر به حکمتهای متعدده» و «پیش از نزول کتاب اقدس» بوده است. اولاد این دو خانم بعد از صعود جمال معبود نقض عهد ربّ ودود نمودند و خصم عنود و عدوّ لدود حضرت عبدالبهاء و امرالله شدند. اما آن دو خانم عبارت بودند از فاطمه خانم مشهور به بی بی و ملقب به مهدعلیا و دیگری گوهر خانم کاشانی.

اولاد مهدعلیا: میرزا محمدعلی، میرزا بدیع الله، میرزا علی

محمد، میرزا ضیاء الله، ساذجیه خانم و صمدیه خانم بودند و تنها

فرزند گوهر خانم بنام فروغیه بود که زوجه سید علی افغان شد و با

اولادشان به ناقضین پیوستند.

اما دوران دوم حیات مبارک بمدت ۹ سال از سن ۲۷ تا ۳۶ سالگی بعنوان تصدیق کننده دیانت بابی و ظهور اصحاب آن شریعت الهی میباشد.

حضرت بهاءالله در همان ماههای اول ظهور یعنی از وقتی که جناب ملا حسین باب الباب نامه حضرت ربّ اعلی را در طهران بوسیله ملا محمد معلم نوری بحضور مبارک تقدیم کردند، امر حضرت نقطه اولی را تصدیق فرمودند و بانتشار خبر ظهور و تبلیغ شریعت بابی و همچنین هدایت بابیان بطرز مناسب پرداختند.

بعضی از وقایع مهمه این دوره از حیات مبارک عبارتند از:

۱ - سفر تبلیغی آن حضرت به مازندران و ملاقاتشان با ملا محمد جانشین ملا محمدتقی نوری مجتهد بزرگ مازندران بشرحی که جناب نبیل زرندی در فصل پنجم تاریخ خود مینویسد.

۲ - اقدام مبارک به مساعدت بمؤمنین اسیر و مسجون قزوین در حبس طهران که موجب متهّم شدن حضرت بهاءالله به کمک به فرار یکی از اسراء (ملا عبدالله) و بازداشت آن حضرت بوسیله کدخدای طماع گردید. این حبس کوتاه مدت که بسال ۱۲۶۳ هجری برابر ۱۸۴۷ میلادی واقع گشت، اولین حبس آن حضرت و ۵ سال قبل از سجن سیاهچال و بفرموده حضرت عبدالبهاء «در سال

سوم ظهور" بود.

۲ - در همین دوره اجتماع بدشت رخ داد که ۸۱ نفر از اصحاب و بابیان بمدت ۲۲ روز در اول تابستان ۱۸۴۸ در بدشت که در نزدیکی شاهرود و نیمه راه طهران به مشهد واقع است مجتمع شدند و جناب قدّوس و جناب طاهره نیز تشریف داشتند و کل میهمان و معناً تحت قیادت و هدایت حضرت بهاءالله بودند و منظور از این اجتماع اعلام استقلال شریعت بیان و اندیشه برای استخلاص حضرت باب از حبس اعداء بود که هدف اول یعنی استقلال شریعت بیان عملی شد و البته برای ثانی اقدامی نگردید و مخالف "تسلیم و رضای مظهر الهی بقضای پروردگاری" عملی انجام نشد.

۴ - حضرت بهاءالله بعد از خاتمه اجتماع بدشت بمعیت جناب قدّوس و جناب طاهره و بعضی از اصحاب عازم شمال شدند که ماجرای نیالا و حادثه سنگباران و حمله شدید مردم و مجروح و متفرق شدن همراهان مبارک رخ داد که جناب نبیل زرنندی فرمایشات جمال قدم را در این باره در فصل شانزدهم تاریخ جاودانه خود باین شرح ثبت و درج نموده اند:

...من (نبیل) از لسان مبارک حضرت بهاءالله شنیدم که راجع

به آن پیش آمد چنین فرمودند: «وقتی که ما به نیالا رسیدیم برای استراحت در دامنه کوه فرود آمدیم. هنگام فجر از صدای سنگهائیکه جمعیت مهاجمین از بالای کوه بطرف ما میافکندند بیدار شدیم. هجوم آنها بقدری شدید بود که همراهان ما گرفتار ترس و خوف گردیده فرار کردند. من لباسهای خودم را به جناب قدوس پوشانیدم و او را بمحل امنی فرستادم و خود میخواستم بعداً باو ملحق شوم. وقتی که به آن محل رسیدم قدوس از آنجا رفته بود. در نیالا بجز جناب طاهره و جوانی موسوم به میرزا عبدالله شیرازی کس دیگری باقی نمانده بود. هجوم جمعیت شدید بود خیمه ها را کردند برای حفاظت طاهره جز همان جوان شیرازی دیگری را نیافتم. مشاراً الیه دارای شهامت و عزمی شدید بود. شمشیری بدست گرفته بود و با کمال شجاعت جمعیتی را که برای غارت کردن ااثات ما هجوم میکردند جلوگیری میکرد با آنکه چندین زخم برداشته بود برای حفظ اموال ما حاضر بود جان خود را فدا نماید. من در مقابل آن جمعیت قرار گرفتم و به نصیحت آنها پرداختم و به آنها فهماندم که قساوت و بدرفتاری خوب نیست. نصیحت من مؤثر واقع شد و بعضی از اموالی را که بغارت برده بودند مسترد داشتند.» انتهى.

۵ - بعد از حادثه نیالا حضرت بهاءالله عازم «جز» در جنوب بندر گز شدند که در پنجاه کیلومتری غرب گرگان و بیست

کیلومتری بندرشاه است. ذات مقدس حضرتشان در این باره میفرمایند: «این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود تا به گز وارد شده و اطراف آن را مشاهده نمود. از آنجا به اشرف و قبل آن محال هزارجریب قریه به قریه شهر بشهر سیر نمودیم تا به ارض نور وارد شدیم». (نقل از صفحه ۱۱۲ جلد ۲ ظهورالحق و صفحه ۸۱ جلد ۲ اسرار الآثار و صفحه ۴۴ کتاب حضرت بهاءالله)

حضرت بهاءالله در آنجا میهمان یکی از رؤساء بودند که دستور توقیف حضرتشان از طرف محمدشاه رسید. فی الحقیقه محمدشاه فرمان قتل حضرت بهاءالله را صادر کرده بود چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «..محمدشاه فرمان قتل جمال مبارک را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندرچز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد مدعو بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد...» (صفحه ۱۷۰ جلد ۵ مانده آسانی) تا اینکه روز بعد در مسیر هیکل مبارک به قریه مزبور خبر فوت محمدشاه میرسد و موجب آسودگی خاطر میهمانداران میگردد.

۶ - در همین دوره ۹ ساله حضرت بهاءالله دو بار عزم بقعه

شیخ طبرسی فرمودند.

سفر اول در نوامبر ۱۸۴۸ بود که مورد استقبال حیرت انگیز جناب ملا حسین و اصحاب قلعه واقع شدند و هیکل کبریاء دستورات لازمه از جمله در باره لزوم استخلاص جناب قدوس از حبس ساری و آوردن ایشان به قلعه صادر فرمودند.

در سفر ثانی، در ماه دسامبر همانسال با یازده نفر همراهان در راه اسیر شدند و به آمل برده شدند و در آنجا محبوس گشتند و این حبس دوم حضرت بهاءالله بود که با تعزیر و تعذیب همراه بود یعنی پاهای مبارک را آنقدر چوب زدند که خون افتاد زیرا به شرحی که جناب نبیل در اواخر فصل نوزدهم تاریخ جاوید خود مینویسد جمال قدم راضی به مضروب شدن همراهان نشدند و فرمودند که بجای همه ایشان را چوب بزنند و نایب الحکومه هم پذیرفت. ذات مبارک حضرتشان در لوح شیخ میفرمایند: «در ایامی که در سجن ارض میم بودیم ما را یک یوم بدست علماء دادند دیگر معلوم است که چه وارد شد».

چگونگی این واقعه آمل را حضرت عبدالبهاء در منزل مبارک در پاریس باین شرح بیان میفرمایند:

هوالله

«امروز میخواهم قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بیان کنم. درسال سوم ظهور باب یکروز جمال مبارک را در طهران حبس

نمودند. فردا جمعی از امراء و وزراء دولت اعتراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارك بیرون آمدند. بعد در سفر مازندران وقتی که رو بقلعه شیخ طبرسی تشریف میبردند، شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارك را با یازده نفر گرفتند بردند به شهر آمل.

روزی جمیع علما در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارك را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند. هر صنفی با اسلحه ای نجار با تیشه، قصاب با ساطور، زارع با بیل و کلنگ، مقصودشان این بود که به هیئت اجتماع جمال مبارك را شهید نمایند. علماء شروع به سؤالات علمیّه نمودند. هر سؤالی کردند جواب کافی شافی شنیدند. جمال مبارك حقیقت ظهور را بادله و براهین ثابت فرمودند. علماء عاجز ماندند درصدد برآمدند که از نوشتجات چیزی بدست آرند. لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی از خادمین جمال مبارك که موسوم بملاً باقر بود درآوردند. در آن لوح يك فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که میفرمایند «مَحْوُ الْمُؤْهُومِ وَ صَحْوُ الْمُغْلُومِ» ملاً علیجان که یکی از علمای آمل بود صدا را بخنده بلند کرد گفت فضیلت باب معلوم شد کسی که صحو را بصاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است صحو باید بسین نوشته شود باب غلط نوشته. جمال مبارك فرمودند جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید. این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنان است در جواب کُمیل بن زیاد نخعی در وقتی

که از آنحضرت سؤال از حقیقت مینماید چند فقره جواب میفرمایند در هر مرتبه عرض میکند زدنی بیانا تا آنکه میفرمایند *مَحْوُ التَّوَهُؤْمِ وَ صَحْوُ التَّمَلُّؤْمِ* یعنی کسی که طالب فهم حقیقت و وصول بحق است باید قلب را از موهومات و مسموعات تقالید پاک و مقدس نماید و ناظر شود به آنچه مظهر ظهور میفرماید. از موهوم بگذرد و به معلوم ناظر گردد. در وقت ظهور رسول الله یهود و نصاری هرگاه موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و به آن حضرت ناظر شده بودند به حقیقت میرسیدند. این کلمه *صَحْوُ بَصَادِ* بمعنی هوشیاری است و سهو بسین بمعنی فراموشی و غفلت است. بسیار فرق است مابین این دو کلمه. شما سهو نمودید و غفلت کردید. این عبارت صحیح نوشته شده.

چون این بیانات در مجمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک ظاهر شد جمیع مبهوت شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کلّ دانستند که آن آخوند از علم عاری و بری است. این فقره بسیار بر علماء گران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در ملاء عام بیانات بفرمایند اکثر خلق تصدیق ایشان خواهند نمود. لذا متفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند. میرزا تقی خان حاکم آمل از این مرحله بسیار خائف و پریشان شد. ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود میانه قبیله نوری و لاریجانی که دو طایفه بزرگ دارالمرزند نائره حرب و قتال تا ابد باقی

خواهد ماند. لذا به خاطرش رسید که محض تشفی قلوب علماء و تسکینشان اذیتی به جمال مبارک وارد آورد. امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد. بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشانند که نزدیک به خانه بود. میرزا تقی خان چند نفر از آدمهای خود را سرأ امر داده بود آن دیوار را از پشت خراب کنند و بمحض اینکه دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست ببرند به خانه حاکم. گماشتگان حاکم نیز چنین کردند و جمال مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند به خانه میرزا تقی خان و تا لَجَارَةُ خلق خواستند از آن طرف بیایند جمال مبارک را به خانه رساندند و درب خانه را بستند و از بالای بام فراشهای حاکم مردم را ممانعت نموده بهر نحوی بود متفرق ساختند و این تدبیر حاکم سبب شد که علماء نتوانستند جمال مبارک را آن روز به قتل برسانند. بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجه فرمودند...» انتهى.

(نقل از صفحات ۲۰ - ۱۱۶ قسمت اول مجموعه کامل خطابات مبارکه).

۷ - سفر مبارک به کریلا است که در ۱۲۶۷ هجری قمری برابر ۱۸۵۱ میلادی بر حسب خواهش صدر اعظم میرزا تقی خان امیر کبیر انجام گرفت چنانکه جناب نبیل زرنندی فرمایشات جمال قدم را در این باره در فصل ۲۵ تاریخ خود به شرح ذیل

مینویسد:

«حضرت بهاء الله علت مسافرت خود را از طهران به کربلا برای من چنین حکایت فرمودند: «امیر نظام يك روز ما را به منزل خود دعوت کرد و با نهایت احترام از ما پذیرائی نمود و گفت سبب ملاقات شما این بود که اکنون میگویم. من بیقین مبین میدانم که اگر مساعدت و تدبیر و اقدامات مهمه شخص شما نبود هرگز ملا حسین و یارانش که از جنگجویی بهیچ وجه اطلاعی نداشتند نمی توانستند مدت هفت ماه در مقابل اردوی شاهنشاهی پایداری نمایند. من از مهارت و زبردستی شخص شما که اینگونه دستورات عجیبه میدهید بسیار متعجبم ولی تاکنون نتوانسته ام نشانه ای که اشتراك شما را در این شورشها ثابت کند بدست بیاورم. خیلی متاسفم که امثال شما اشخاص مدبّر چرا باید به شاه و وطن خود خدمت نکرده و از دربار برکنار باشند. اینک از شما تقاضا دارم دراین ایّام که شاه عازم اصفهان است موقتاً به کربلا عزیمت کنید و در نظر دارم که چون شاه مراجعت کند برای شما منصب امیر دیوانی را از شاه تقاضا نمایم زیرا کسی دیگر مانند شما برای این منصب لایق نیست.

ما ادعاهای او را با نهایت قوت رد کردیم و برای قبول منصب نیز حاضر نشدیم و بعد از چند هفته از طهران به کربلا آمدم.»

در این سفر هیکل مبارک به بغداد هم تشریف بردند و در کربلا برخی از بزرگان بایته مثل شیخ سلطان و حاج سید جواد کربلانی را که فریب سید علو عراقی را خورده بودند هدایت کردند. شیخ حسن زنوزی را هم به شرف لقا فائز فرمودند که بسیار مجذوب و مشعوف گردید. نفوس دیگری هم در بغداد و عتبات به لقای آنحضرت نائل گشتند. این سفر مبارک قریب یکسال طول کشید.

۸ - واقعه رمی یا تیراندازی به شاه است که در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ برابر ۱۵ اگوست ۱۸۵۲ بوسیله صادق تبریزی جوان نادان بابی در نزدیکی قصر سلطنتی نیاوران انجام شد و در نتیجه مذبحة کبری در طهران بوجود آمد و حضرت بهاءالله اسیر و در سجن سیاه چال محبوس گشتند و در مدتی کوتاه هشتاد نفر در طهران به فجیع ترین وضع شهید شدند.

قبل از این واقعه شیخ علی ترشیزی (ترشیز یا کاشمر فعلی یکی از شهرهای خراسان است) ملقب به عظیم، در طهران در تشرّف بحضور مبارک حضرت بهاءالله که تازه از عتبات مراجعت فرموده بودند این فکر را بعرض رسانید که هیکل مبارک منع شدید و نهی اکید فرمودند. اما علیرغم تحذیر آن حضرت، جوانی بابی بنام صادق تبریزی که شاگرد قناد بود به معیت فتح الله قمی که شاگرد حکاک

بود با گلوله ساچمه ای که برای شکار پرندگان بکار میبردند مبادرت به تیراندازی به سوی شاه نمود که خوشبختانه جز چند خراش مختصر صدمه‌ای به پادشاه نرسانید ولی موجب لگه دار شدن تاریخ بایته و اسارت حضرت بهاءالله و شهادت جمع کثیری از مؤمنین گردید.

صادق تبریزی را که عامل این گناه بود در محل به قتل رسانیدند و جسدش را به دم قاطر بسته به طهران کشانیدند و در آنجا به دو شقه نموده و در دو محل برای مشاهده عامه آویختند. فتح الله قمی را هرچه شکنجه دادند ساکت ماند آنقدر که خیال کردند لال است و سرب مذاب در حلقش ریختند و دوست آنها ابوالقاسم نیریزی مشهور به حاج قاسم را هم در آن روز که جناب سلیمان خان را در طهران شمع آجین کردند شمع آجین نمودند.

در زمان تیر اندازی به شاه، حضرت بهاءالله به خواهش و دعوت نخست وزیر جدید (میرزا آقاخان نوری) تازه از کربلا مراجعت فرموده و پس از یک ماه اقامت در طهران به ملک ییلاقی نخست وزیر در افجه (بالای لشکرک در شمال طهران) تشریف برده بودند که چون رمی واقع شد جمعفر قلیخان برادر صدر اعظم از حضور مبارک تقاضا نمود که مخفی شوند. اما حضرت بهاءالله اختفاء

را قبول نفرموده به طرف طهران حرکت کردند و در وسط راه به خانه همشیره خود نساء خانم که همسر میرزا مجید آهی دبیر ایرانی سفارت روس و منزلشان در زرگنده، در محوطه خانه های کارمندان سفارت بود وارد شدند و به دعوت میرزا مجید آهی میهمان او گشتند ولی چون سلطان حضرت بهاءالله را طلب کرد، آنجا نماندند و با خروج از آن منزل تسلیم مأمورین شدند تا اینکه بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح آن حضرت را «بعد از چند روز سؤال و جواب در تحت سلاسل و اغلال از شمران به زندان طهران حرکت دادند». توضیح آنکه مأمورین رداء و حتی کلاه و کفش آن حضرت را هم اخذ نمودند و در وسط تابستان داغ طهران با سر برهنه و پای برهنه با دستهای بسته و زنجیر بر گردن پیاده و بسرعت از نیاوران به حبس انبار یا سیاه چال طهران بردند.

**

چهارماه زندان سیاه چال یا حبس انبار یا سجن اکبر از نظر اهمیت و وقوع بعثت دوران سوم حیات مبارک را تشکیل میدهد.

در این چهار ماه جمال ابهی حضرت بهاءالله را با عده ای از مشاهیر بابیه و عشاق طلعت احدیه در زندانی محبوس نمودند که آن زندان مهبط وحی الهی و تبعث منجی عالم انسانی گردید.

زندان سیاه چال بدترین سجن طهران و محل حبس قاتلان و محکومین باعدام بود و اصلاً منجلاب سابق حتام و بصورت دالانی دراز در زیر زمین و تاریک و مرطوب و بدون منفذ و هواکش (غیر از مدخل) و متعفن و مملو از حشرات موزیه و بسیار کثیف بود. بفرموده مبارک در لوح شیخ: «اما سجن که محل مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدید بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند. از آنجا از سه پله سراشیب گذشتیم و به مقری که معین نموده بودند رسیدیم. اما محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طُرُق بوده. مع این جمعیت، محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم. اقلام از وصفش عاجز و زوائج منتنه اش خارج از بیان...».

(صفحة ۱۶ نسخه طبع ۱۱۹ بدیع)

در ابتدای ورود زنجیر سنگین و مشهور قرا گهر (۱) را که ۱۷ من وزن داشت بر گردن آن حضرت و پنج نفس دیگر نهاده و پاها را در کند قرار دادند. زنجیر آنقدر سنگین بود که میفرمایند گردن مبارکشان از سنگینی زنجیر شکست بقوله الحق:

(۱) نام این زنجیر در کتاب مبارک *God Passes By* با تلفظ *Qurá-Guhar* مشهور است.

«سلاسلِ الذی کسرت عنقی من ثقلها».

(نقل از توقیعات مبارکه ۱۰۱ و ۱۱۰).

و در لوح شیخ میفرمایند:

«و اگر وقتی آن جناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آن محل بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی به قره کهر و یکی به سلاسل معروف است بنمایند. قسم به نیر عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذب و مغلول.

وَ حَزْنِي مَا يَمْقُوبُ بُثْ أَقْلُهُ وَ كُلِّ بَلَاءٍ أَيُوبَ بَعْضُ بَلِيَّتِي»

(صفحه ۵۷ نسخه طبع ۱۱۹ بدیع ط)

و حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«آن زنجیر بقدری سنگین بود که سر مبارک را میآورد به

زمین. چوب دو شاخه ای باید زیر زنجیر بزنند.»

(از صفحه ۱۲۰ قسمت اول مجموعه کامل خطابات چاپ آلمان).

و نیز میفرمایند: «والله الذی لا اله الا هو که چون زنجیر

گران گردن مبارک را بخاطر آرم لرزه به اندام افتد...»

(نقل از صفحه ۱۲۴ جلد ۲ بدائع الآثار).

ایضاً حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«زنجیر ثقیلی به گردن مبارک نهادند و به آن رشته پنج نفر

بابی دیگر را نیز مغلول و مسجون ساختند که هم زنجیری مبارک

محسوب میشدند. این سلاسل و اغلال با مهره های غلیظ و شدید

بیکدیگر متصل بودند. کلاه و ملبوس هیكل مبارك پاره پاره شده بود باچنین وضع و حالت تأثر آمیز آن وجود مقدس مدت چهار ماه در آن محل تنگ و تاریک اسیر و زندانی بودند.

(ترجمه - نقل از صفحه ۲۲۲ جلد ۱ کتاب قرن بدیع)

و نیز میفرمایند:

«یومی از ایام سجن مبارك من خیلی اصرار نمودم که به حضور مبارك مشرف شوم. آخر مرا با غلامی بحضور مبارك در محبس فرستادند و چون فراشها محل حبس مبارك را نشان داده مرا بدوش خود برد. دیدم محل سرازیری بسیار تاریک بود. دو پله از در تنگ محقری پائین رفتیم ولی چشم جانی را نمیدید. در وسط پله یکمرتبه صدای مبارك به گوش رسید فرمودند او را نیاورید. لهذا مرا مراجعت دادند. بیرون نشستیم و منتظر نوبت بیرون آوردن محبوسین بودیم یکمرتبه جمال مبارك را بیرون آوردند در حالتی که با چند نفر هم زنجیر بودند. چه زنجیری که از شدت سنگینی بصعوبت حرکت میدادند. آن حالت خیلی مخزن و مؤثر بود. بلایای مبارك به وصف نمی آید.» (نقل از صفحه ۲۰۶ جلد دوم بدائع الآثار)

ایضاً در باره همین وضع و حالت جمال قدم در آن روز،

میفرمایند:

«جسم مبارك بدرجه ای ضعیف و صحتشان بنحوی مختل

شده بود که بنهایت صعوبت مشی میفرمودند. محاسن و شعرات مبارک پریشان و در گردن اثر سلاسل و اغلال نمایان و از ثقل فادح غل و زنجیر منحنی و ناتوان.

(صفحة ۲۲۴ جلد اول کتاب قرن بدیع).

حضرت ولیّ امرالله نیز ضمن بیان وضع سیاه چال به موضوع زهر ریختن در غذای مبارک برای از بین بردن آن حضرت اشاره صریح میفرمایند قوله جلّ بیانه:

«مدت سه شبانه روز اکل و شرب مقطوع و راحت و نوم منقطع محل سرد و مرطوب و کثیف و تب خیز و مملوّ از حشرات موزیه و در غایت تعفن. مع الوصف دشمنان بی امان به این مقدار قناعت نداشتند و برای استرضای خاطر مادر شاه و جلب عنایات وی که عدوّ صائل و دشمن پرکین حضرت بهاءالله محسوب میشد، در غذای مبارک زهر ریختند و ضربه شدیدی بر سلامت هیکل اقدس وارد آوردند ولی باراده الهی منظورشان که هلاکت آن وجود مقدّس بود برآورده نشد و نیت پلیدشان تحقق نپذیرفت.»

(نقل از صفحه ۲۲۲ جلد اول کتاب قرن بدیع).

جناب نبیل زرنندی مینویسند: «روزی جمال مبارک ذکر وقایع سجن سیاه چال را میفرمودند. فرمودند زنجیر در گردن خیلی رنج آور بود ولی بدتر و سخت تر از آن این بود که انگشت ابهام هر دو دست را از پشت سر بیکدیگر می بستند. صعوبت این

کار خیلی شدیدتر از زنجیر بود. فراشهای شاهی مراقب ما بودند ولی میرغضب ها اظهار محبت میکردند و یکی از آنها يك فنجان چای و يك خوشه انگور برای من آورد چون در زنجیر بودم و دستها از پشت بسته بود نتوانستم بخورم...»

(نقل از صفحه ۴۰ داستانهائی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی)

ایضاً جناب نییل در مورد زهر ریختن در غذای مبارك مینویسد: «..... چند مرتبه در شام و ناهاری که از منزل حضرت بهاءالله برای حضرتش می آوردند مأمورین زندان زهر ریختند ولی به مقصود نرسیدند زیرا زهر حضرت بهاءالله را هلاک نساخت، نهایت سبب افسردگی و ضعف جسم هیکل مبارك گردید.»

(نقل از صفحه ۶۵۰ مطالع الانوار).

اهمیت فوق العاده این دوران چهار ماهه سجن اکبر که حضرت ولی امرالله آن را دوره خاصی از چهار دوره حیات مبارك قرار داده اند از این جهت است که در نیمه دوم این چهار ماه بعثت واقع شد یعنی جمال قدم احساس وحی فرمودند و اظهار امر خفی هم نمودند.

«بعثت» و «اظهار امر» فی الحقیقه متفاوت میباشند. اولی به معنای برانگیخته شدن و مبعوث شدن از طرف خداوند است و ثانی ابلاغ وحی به دیگران و اظهار و اعلان مقام رسالت از طرف مظهر

الهی است. در سجن اکبر، در آن زندان اَتْتَن اَظْلَمَ، این هر دو امر واقع شد و چون به اقتضای محیط آن محبس « اظهار امر » طبعاً محدود و غیر علنی انجام گرفت به « اظهار امر خفی » مشهور گشت و الاً بعد از سجن مزبور الواح مهیمنه الهیه به شأنی نازل شد که محیر عقول و جاذب افنده و قلوب و موجب ایمان و انجذاب نفوس گردید تا آنکه در خاتمه دوران ده ساله بغداد، در باغ رضوان برقع از وجه منیر امرالله برداشته شد و خورشید حقیقت بی حجاب سحاب درخشید و « اظهار امر علنی » تحقق یافت.

در مورد « بعثت »، ذات مقدس مظهر کلی الهی در لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی میفرمایند :

« در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغاء شد اِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَ بِقَلْمِكَ . لَا تَحْزَنُ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَلَا تَخَفُ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ . سَوْفَ يَبْعَثُ اللهُ كُنُوْزَ الْاَرْضِ وَ هُمْ رِجَالٌ يَنْصُرُوْكَ بِكَ وَ بِاَسْمِكَ الَّذِيْ بِهِ اَخْتِي اللهُ اَفْنِدَةَ الْعٰرِفِيْنَ . . . »

و نیز در همین لوح میفرمایند :

« در ایام توقّف در سجن ارض طاء اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولیکن بعضی از اوقات که دست میداد ، احساس میشد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر میریخت بمثابة رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و بآنجهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرانت

مینمود آنچه را که بر اصفاء آن احدی قادر نه...

(صفحه ۱۷ نسخه طبع ۱۱۹ بدیع)

و در سوره هیکل در این باره میفرمایند:

«...فَلَمَّا رَأَيْتُ نَفْسِي عَلَى قُطْبِ الْبَلَاءِ سَمِعْتُ الصَّوْتِ الْأَبْدَعِ
الْأَخْلَى مِنْ فَوْقِ رَأْسِي فَلَمَّا تَوَجَّهْتُ شَاهَدْتُ حَوْرِيَّةَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّي مُعَلَّقَةً
فِي الْهَوَاءِ مُحَاذِي الرُّأْسِ وَرَأَيْتُ أَنَّهَا مُسْتَبْشِرَةٌ فِي نَفْسِهَا كَأَنَّ طِرَازَ
الرِّضْوَانِ يَظْهَرُ مِنْ وَجْهِهَا وَنَضْرَةَ الرَّحْمَنِ تَعْلُنُ مِنْ خَدَّيْهَا وَكَانَتْ
تَنْطِقُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِنِدَاءٍ تَنْجَذِبُ مِنْهُ الْآفِنْدَةُ وَالْعُقُولُ وَ
تُبَشِّرُ كُلَّ الْجَوَارِحِ مِنَ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِبِشَارَةٍ اسْتَبْشَرْتُ بِهَا نَفْسِي وَ
اسْتَفْرَحْتُ مِنْهَا عِبَادٌ مُكْرَمُونَ وَ أَشَارَتْ بِإصْبَعِهَا إِلَى رَأْسِي وَ خَاطَبَتْ
مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَالِيَةً هَذَا لَسَخْبُوبِ الْعَالَمِينَ وَلَكِنْ أَنْتُمْ لَا
تَفْقَهُونَ. هَذَا لَجَمَالِ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ سُلْطَانَةِ فَيْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ. وَ هَذَا
لَسِرِّ اللَّهِ وَ كَنْزِهِ وَ أَمْرِ اللَّهِ وَ عِزِّهِ لِمَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ إِنْ أَنْتُمْ
تَعْقِلُونَ. إِنْ هَذَا لَهُوَ الَّذِي يَشْتَاقُ لِقَائَهُ مَنْ فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ ثُمَّ
الَّذِينَ هُمْ اسْتَفْرَحُوا خَلْفَ سُرادِقِ الْآبِهِيِّ وَلَكِنْ أَنْتُمْ عَنْ جَمَالِهِ مُعْرِضُونَ.»

حضرت ولی امرالله نیز در این مورد میفرمایند:

«آن حفره تنگ و تاریک معرض تجلی اشعه ساطعه الهامات
غیبیه الهیه گشت. نسائم سبحان بر مظلوم عالمیان در آن زندان از
مهب عنایت بوزید و اریاح مشیت رحمان بر آن مقام ظلمانی مرور

نمود. جمال ابهی موعود نقطه اولی نقاب از رخ بیفکنند و جبرئیل امین با بشارت کبری بین جُدرانِ آن سجن مظلم نزول یافت. اشعه ساطعه ظهور چون برق خاطف بر صدر منورش بتابید و ورقاء روح الامین در آن قلب ممرّد ندا درداد اَلَا اَلَا قَدْ ظَهَرَ سِرُّ الْأَمْرِ وَ ظَهَرَ عَنِ خَلْفِ الْحِجَابِ مَنْ بَشَّرَ بِهِ نُقْطَةَ الْبَيَانِ وَ عَنِ وِرَائِهِ كُلِّ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ.» (نقل از صفحه ۲۱ جلد ششم مانده آسانی طبع ۱۲۸ بدیع)

چقدر مضامین احلای قصیده رشح عما که به فرموده حضرت ولیّ امرالله در توقیع منیع ۱۱۰ بدیع: «در آن ایام از مخزن قلم ابهی صادر» با حالت آن وحی الهی و جلوه های اولیّه اظهار امر آن جمال کبریائی مطابقه مینماید که میفرمایند:

رشح عما از جذبه ما میریزد

سرّ وفا از نغمه ما میریزد

از باد صبا مشک ختا گشته پدید

وین نفحه خوش از جعده ما میریزد

بحر صفا از موج لقا کرده خروش

وین طرفه عطا از جذبه ما میریزد

نقره ناقوری جذبه لاهوتی

این هر دو بیک نفحه از جوّ سما میریزد

دور انا هوَ از چهره ما کرده بروز
 کور هوَ هوَ از طفحة ما میریزد
 کوثر حقّ از حقه دل گشته هویدا
 این ساغر شهد از لعل بها میریزد
 یوم خدا از جلوه ربّ شد کامل
 این نغز حدیث از غنّه طا میریزد

(سواد از نسخه خطّ جناب زین المقرین که ۲۰ بیت میباشد)

باین ترتیب ملاحظه میشود که بعثت و اظهار امر خفی حضرت بهاءالله قریب دو سال و نیم بعد از شهادت حضرت ربّه اعلی انجام گرفت که در مورد حکمت این فاصله جمال قدم میفرمایند:

«و در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از ظهور قبلم نگذشته حکمتی است مستور و سری است مقنوع و وقتی بود مخصوص و مطلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نماید.» (نقل از صفحه ۴۲ کتاب مبارک دور بهائی چاپ آلمان)

بعد از چهار ماه وقتی که شیخ علی عظیم در حضور مقامات رسمی اقرار نمود و اظهار داشت که او مسبب تیراندازی به شاه بوده است، حضرت بهاءالله را از سیاه چال آزاد کردند در حالیکه زنجیر گوشتهای گردن و شانه را برده و زخمهای خطرناک ایجاد نموده بود که در اثر پرستاری شبانه روزی مریم خانم بعد از یکماه ظاهراً

بهبودی یافتند گو اینکه بفرموده حضرت ولیّ امرالله «اثر آن تا آخر حیات بر هیکل مبارک مشهود بود.» (صنعة ۲۲۱ جلد اول کتاب قرن بدیع) جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در خروج از سجن اکبر چون در طهران منزل و ماوائی نداشتند بخانه برادرشان (میرزا رضا قلی) که شوهر مریم خانم بود تشریف بردند و در آنجا بستری گشتند و مریم خانم به مدت یکماه پروانه وار حول وجود مبارک گشتند و پرستاری و خدمت نمودند.

مریم خانم با حضرت بهاءالله چهار نسبت داشتند:

یکی دختر عمّه جمال قدم بودند.

دیگر خانم برادر آبی آن حضرت یعنی زوجه اقا میرزا

رضاقلی بودند.

سوم خواهر حرم مبارک یعنی خواهر مهد علیا بودند.

چهارم خواهر شوهر دختر عمو و خواهر زاده اُمّی آن

حضرت یعنی خواهر میرزا محمّد وزیر شوهر حوا خانم بودند.

اما از اینها گذشته سر حلقه عشاق روحانی جمال کبریاء

و فدائی دلخسته طلعت ابهی بودند. لقبشان در الواح ورقة الحمراء

است و غیر از الواح لطیفة الهیة کلمات عالیات (۱) نیز به شرح

(۱) نام دیگر این لوح مبارک که به عربی و فارسی در بغداد نازل شده «مصیبت

حروفات عالین» میباشد.

مذکور در قبل باعزاز همین مریم خانم و حوا خانم در تسلیت صعود جناب میرزا محمّد وزیر که برادر ایشان و شوهر حوا خانم بودند عزّ نزول یافته است.

بعضی از الواح مریم خانم را احباء از حفظ دارند و یا در لیالی صعود تلاوت میکنند. یکی آنکه مصدر است به «مریما عیسی جان بلامکان عروج نمود» و دیگر آنکه در مطلعش میفرمایند:

«هو المحزون فی حزنی ای مریم مظلومیتم مظلومیّت اسم اوئم را (۱) از لوح امکان محو نمود و از سحاب قضاء امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده. اخراج از وطنم را سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از دیارم را علتی جز رضای مقصود نه...» و در همین لوح است که میفرمایند: «زهی حسرت و ندامت که نفسی به مظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند.» انتهی مریم خانم اشعاری عاشقانه هم دارند منجمله میسرایند:

نوای عاشقان خوش با اثر بود	ز نار عشق عالم پر شرر بود
نداند حال عاشق غیر عاشق	که حال عاشقان نوع دگر بود
عجب بزمی که شاهان زمانه	گدایان درش بی پا و سر بود
چه نیکو میسراید نائی عشق	که جانم از دو عالم بیخبر بود

(۱) طبق توضیح حضرت ولیّ امراالله در *God Passes By* منظور از اسم اوئم در

این مقام حضرت باب میباشند.

الهی آتش سوزنده عشق بجان ما دمادم بیشتر بود

و از سوز فراق و حزن هجران مینالد و فریاد از دل پر
درد بر میآورد که:

ای که شد آن طرف بحر محیطت منزل
مُلك دل را بنگر چون ز تو من خون دارم
آنچنانم ز غم هجر و فراق محزون
که دل حور و ملایک همه محزون دارم

پس حبس انبار یا سیاه چال یا سجن اکبر که حبس
سوم حضرت بهاءالله در ایران و بمدت چهار ماه بود بشرح مذکور به
علت وقوع بعثت در نیمه دوم آن شهر، «دوره سوم» از چهار دوره
حیات مبارک و دوره طلوع شمس هدایت از افق مظلومیت برای عالم
بشریت بود.

این سجن از بعد از نیمه اگوست ۱۸۵۲ تا نیمه دسامبر
همان سال طول کشید و دوران بعد یعنی هنگام خروج
مظهر کبریاء از سجن ارض طاء تا زمان صعود جمال اقدس ابهی
از افق عکا دوره چهارم حیات مبارک بمدت ۲۹ سال میباشد که
اعظم و اعلی و اقدس و ابهی و اکبر و اشرف دوره تاریخ عالم انسان
است که نورش تا ابد جهان را روشن و تابناک میدارد.

جمال قدم پس از خروج از سجن سیاه چال یعنی از نیمه دسامبر ۱۸۵۲ تا ۱۲ ژانویه ۱۸۵۲ تحت درمان و گاهی ملازم بستر بودند تا در روز اخیر عازم عراق عرب گشتند . توضیح آنکه امر ناصرالدین شاه فقط به تبعید بود و حضرت بهاء الله شخصاً عراق را اختیار فرمودند و پیشنهادات دیگر را قبول نمودند .

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جبران افندی میفرمایند :

« . . . لَأَنَّ الْجَمَالَ الْمَظْلُومَ طَلَبَ بِنَفْسِهِ مِنْ دَوْلَةِ الْإِيرَانِ إِذْ نَ الْهَجْرَةَ إِلَى الْعِرَاقِ وَ إِلَى آلَانِ الْأَوْزَاقِ الرَّسْمِيَّةِ مِنْ صِدَارَتِ إِيرَانِ وَ سِفَارَةِ الدَّوْلَةِ الْعِلِّيَّةِ فِي طَهْرَانِ مُوجُودَةً فِي الْيَدِ وَ نَاطِقَةً مُصْرَحَةً بِأَنَّ الْجَمَالَ الْمَظْلُومَ هُوَ الَّذِي طَلَبَ الْهَجْرَةَ وَ لَمْ يَجْبُرَهُ عَلَى ذَلِكَ أَحَدٌ . فَبِوَقْتِهَا السِّفَارَاتُ الْأَجْنَبِيَّةُ أَظْهَرَتْ كُلَّ رَعَايَةٍ وَلَكِنْ مَظْلُومُ الْأَقَاقِ طَلَبَ الْهَجْرَةَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَذِنَتْ لَهُ دَوْلَةُ الْإِيرَانِ . . . »

(نقل از صفحه ۸۲ جلد نهم مائده آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع)

حضرت ولی امرالله نیز در همین باره میفرمایند :

« . . . هنوز آن حضرت کاملاً در بین عائله و بستگان وارد نشده بودند که حکمی از طرف شاه مبنی بر نفی و تبعید آن وجود مقدس ابلاغ گردید که در ظرف یکماه خاک ایران را ترك نمایند .

ضمناً تعیین مقصد و محلّ حرکت را با اختیارِ هیکل مبارک محوّل
 نموده بودند تا بهر جانب که مایل باشند عزیمت فرمایند.
 (نقل از صفحه ۴۷ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

در همین سالِ سجنِ اکبر که مذبحة کبری در طهران و
 شهدادهای نفوس شهیره چون حضرت طاهره، جناب سلیمان خان،
 جناب آقا سید حسین یزدی (حرف حیّ و کاتب وحی و ملقب به
 عزیز)، جناب میرزا جانی کاشانی (پر پا)، جناب عبدالوهاب، جناب
 شیخ علی ترشیزی (عظیم) واقع گردید، در سایر شهرهای ایران نیز
 خصوصاً در تاکر مازندران و یزد و نیریز و شیراز، مردم به تحریک
 علماء و همراهی مأمورین دولت به قتل و غارت بابیان و زجر و
 شکنجه ایشان پرداختند و چنان قساوتهائی نشان دادند که تاریخ
 نظیر آنها را ثبت نکرده از جمله در فارس بفرموده حضرت ولیّ امرالله:
 «رؤس دوپست نفر از شهداء را بر سر سنان کرده و
 فاتحانه از شیراز بجانب آباءه حرکت دادند و چهل نفر از زنان و
 اطفال معصوم را در غاری مجتمع نموده با چوب و نفت آتش زدند.
 سیصد نفر از نسوان را دو به دو بر اسبهای برهنه سوار کرده تا
 شیراز راندند و آن مظلومان را نیمه عریان از بین صفوفی که از
 سرهای بریده شده شوهران و فرزندان و پدران و برادران آنها
 تشکیل شده بود عبور دادند و به درجه‌ای مورد صدمات و لطامات

شدیده واقع شدند که بسیاری از آنان در طی طریق جان سپردند
و از حضيض ادنی بملکوت اعلی صعود نمودند.

(نقل از صفحه ۲۵۲ جلد ۱ کتاب قرن بدیع)

چندی نگذشت که عقوبت الهیه بصورت بلايای عمومیته
مانند قحطی، وبا، زلزله مردم ایران را به جزا کشید چنانکه فقط در
زلزله شیراز در همان سال ۱۲۶۹ دوازده هزار نفر کشته شدند و
باین طرز دوران کوتاه و پر حادثه شریعت بابی پایان پذیرفت و
دوره مشمشع دیانت جهانی بهائی آغاز گردید.

بغداد

در عالم هریلا و محنتی که قسمت هر مؤمن وفادار شود بنحو
 اشد نصیب مظهر الهی و عائله مبارکه اش گردیده است:
 چه این بلا و محنت از دست دادن مال و مکتب باشد،
 چه مضروب شدن و سنگباران شدن باشد،
 چه بُرده شدن بدون کفش و کلاه، پیاده و در زنجیر دو
 فرسخ در گرمای تابستان باشد،
 چه مسجونیت در منجلابی متعفن و ظلمانی در کند و زنجیر
 گران با دستهای بسته از پشت باشد،
 چه زهر داده شدن به تکرار و مسموم گشتنهای خطرناک
 باشد،
 چه بیخانمانی و تحمل غصب و مصادره باشد،
 چه آواره شدن به کوه و صحرا، یگه و تنها باشد،
 چه تبعید و ابتلاء به کربت و غربت باشد،
 چه قرارداده شدن در سرمای منجمد کننده در اسفار
 اجباری بدون وسیله مناسب و لباس کافی باشد،

چه کرسنگی و تشنگی و بیماری در بدترین سجون عالم باشد ،
 چه جراحات قلبی حاصله از تیرهای زهرآکین مفتربات و خیانت‌های
 بیوفایان باشد ،

چه به دامن گرفتن هیکل خون آلود فرزند برومند و قبول شهادت
 پسر دل‌بند و چه هر مصیبت و عنای دیگر باشد .

ناصرالدین شاه و صدر اعظمش تمام دارائی ظاهری و املاک
 خانوادگی حضرت بهاء‌الله را غصب نمودند و ایشان را با عائله مبارکه
 بدون وسائل لازمه از ایران تبعید کردند .

جمال قدم از خانواده ای متمکن بودند و املاک متعدده و اشیاء
 نفیس در قصر تاکر و خانه طهران داشتند . حضرت عبدالبهاء در اشاره
 به این مطلب میفرماید :

« از اشیاء نفیسه بیت جمال مبارک يك تسبیح مروارید برای ما
 ماند که در آنوقت ده هزار تومان قیمت داشت . هر دانه مروارید بقدر
 يك فندق بود و در بین هرکدام يك دانه زمرد . آج و نُدش بقدر يك
 انگشت از زمرد بود . تعریف داشت . بعد از غارت نمودن اشیاء
 مجبور شدیم به هزار تومان گرو گذاشتیم و چون منفعت روی منفعت رفت
 نتوانستیم آنرا پس بگیریم . اگر آن تسبیح تا بحال مانده بود در
 پاریس صد هزار تومان میخریدند . از جمله اشیاء نفیسه يك کتاب

حافظ بود به خطّ میر عماد (۱). محمّد شاه فرستاد عقب آن و قیمت را پرسیده بود. جمال مبارک فرمودند دوازده هزار بیت است هر بیتی يك اشرفی، دوازده هزار اشرفی. پس فرستاد که ما با دوازده هزار اشرفی دو فوج سرباز ترتیب میدهیم. و همچنین دعای کمیل (۲) بود بخطّ حضرت امیر. بخطّ کوفی روی ورقه آهو. در هر قرنی بزرگان آن زمان از جمله میر عماد امضاء نموده بودند که این خطّ حضرت امیر است. این فی الحقیقه آنقدر آنتیکه بود که قیمت نداشت. همچنین جواهرات و اشیاء نفیسه بی حدّ و پایان بود. جمیع رفت. آن کتاب حافظ و خطّ حضرت امیر در دست صدر اعظم میرزا آقاخان افتاد که در تالار او دو سه سال قبل احباب مجلس بزرگی نموده از سر شب تا صبح یا بهاءالابهی بعنان آسمان میرسید. باری چون به بغداد رسیدیم با وجود آنهمه دولت هیچ نداشتیم ولی اعتنائی بمال دنیا نداشتیم...

(نقل از صفحه ۲۵۷ جلد دوم رحیق مختوم)

(۱) میر عماد میر محمّد بن حسین حسنی سیفی، اهل قزوین بزرگترین خطّاط نستعلیق در زمان شاه عباس بود که عاقبت به امر او در ۱۰۲۴ هجری به جرم تستن به قتل رسید.

(۲) کمیل بن زیاد نخمی از اصحاب و مرّده حضرت علی ع بود. احادیث مهمّی از حضرت امیر نقل کرده است. کمیل در سال ۸۲ هجرت به امر حجاج بن یوسف مقتول شد.

حضرت بهاء الله در زمستانی بسیار سرد در غزه ربيع الثاني ۱۲۶۹ برابر ۱۲ ژانویه ۱۸۵۲ با عائله مبارکه عازم عراق عرب شدند که در آن موقع جزو خاک عثمانی بود و ۶۸ سال بعد یعنی در ۱۹۲۱ استقلال یافت .
 همراهان مبارك عبارت بودند از حضرت عبدالبهاء که ۹ سال داشتند - آسیه خانم (والده محترمه حضرت عبدالبهاء) - بهائیه خانم که ۷ ساله بودند - جناب میرزا موسی (آقای کلیم) و جناب میرزا محمد قلی (برادران با وفای مبارك) .

این سفر خیلی سخت و فوق الطاقه بود و سه ماه در زمستانی بسیار سرد طول کشید . جمال قدم خود به مصائب این سفر سخت و طولانی شهادت میدهند بقوله تعالی :

« . . . فَلَمَّا تَمَّتْ مِيقَاتُ السَّجْنِ بِمَا قُدِرَ عَلَيَّ الْوَجْهِ قُدْسٍ مَحْفُوظٍ
 أَخْرَجُونِي عَنْهُ وَ أَطْرَدُونِي مَعَ أَهْلِي عَنِ الْوَطَنِ فِي أَيَّامِ الشِّتَاءِ الَّتِي فِيهَا
 أَشْتَدُّ الْبُرْدُ عَلَيَّ شَأْنِ كَأَنَّ الرَّمْهَرِيرَ اسْتَبْرَدَ مِنْهُ وَ وَرَدَ عَلَيْنَا مَا لَا يَذْكُرُ
 بِالْبَيِّنِ مَا أَطَّلَعَ بِهِ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْقَيُّومُ » .

(نقل از صفحه ۶۸ کتاب لثالی درخشان)

پاهای حضرت عبدالبهاء را سرما زد بطوریکه مادام العمر آثارش مزاحم وجود مبارك بود چنانکه در کشتی سدريك در سفر آمریکا میفرمایند :

« بدرجه ای برف و سرما بود که پاهای مرا برف زد و هنوز

در زمستان انگشتهای پای من متأثر میشود. * صفحه ۱۷ جلد ۱ بدائع الآثار)
 باری بهر زحمت و مشقت به فرموده حضرت ولی امرالله
 «این قافله کوچک نفی شده گان از کوههای پر برف غرب ایران عبور
 کردند.».

حضرت بهاءالله با عائله مبارکه در ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۶۹
 برابر ۸ اپریل ۱۸۵۲ وارد بغداد شدند.
 اسامی دیگر بغداد در الواح الهیته و آثار قبلیته عبارت است از:

مدینه الله (در سورة الحج و لوح احمد...)

زوزاء (در لوح سلطان...)

أُمُ الْعِرَاق (در سورة الرتیس)

دارُ السَّلام (در قرآن مجید)

ظَهْرُ الْكُوفَةِ (در اخبار اسلامی)

چند روز بعد از ورود به بغداد، به کاظمین تشریف بردند.
 کاظمین شهر کوچکی است در سه مایلی شمال بغداد که چون مدفن
 امام موسی کاظم (امام هفتم) و امام محمد تقی ایضاً ملقب به جواد و
 کاظم (امام نهم) میباشد به کاظمین یعنی دو کاظم مشهور شده است.
 اما اولیای امور از جمال قدم تقاضا کردند که به بغداد برگردند لذا
 مظهر کبریاء بعد از یکماه از کاظمین به بغداد مراجعت و در بیت

اجاری از حاجی علی مدد موقتاً اقامت نمودند و بعد از مدتی به بیت سلیمان غنّام یا بیت میرزا موسی بابی نقل مکان فرمودند که این خانه متبرک به «بیت اعظم» مشهور شد.

چندی نگذشت که یحیی ازل که با هیئت مبدل از ایران خارج شده بود وارد بغداد گردید و تحت اغوای سید محمد اصفهانی به فتنه و فساد و فسق و فجور مشغول گشت و حزن و اندوه جمال قدم حضرت بهاءالله را از ملاحظه اعمال ناپسند بعضی از بابیان و سوء شهرت ایشان و اختلاف داخله آنها به حدّ اعلی رسانید چنانکه لسان قدم مکرّر ذکر فراق و جدائی فرمود تا بالاخره در ۱۲ رجب ۱۲۷۰ هجری قمری برابر ۱۰ اپریل ۱۸۵۴ میلادی بدون اطلاع احدی از بغداد خارج شده یکه و تنها به جبال کردستان هجرت نمودند و مدت دو سال در کوههای سلیمانیه و سرکلو دور از یار و اغیار بسر بردند. محلّ اقامت مبارک غاری بود در منطقه ای که فقط سالی دو بار بعضی از دهاتیها از آن کوهستان عبور میکردند. گاهی هم با لباس درویشی و با کشکولی در دست بنام درویش محمد در آن حدود به سیر میپرداختند.

در باره علت این هجرت اشارات صریحه ای در الواح وجود

دارد از جمله در کتاب ایقان میفرمایند:

«چون فی الجملة بر امورات مُحدّثه بعد اطلاع یافتم از قبل

مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال

وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از
 قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسَد
 راحت نیافت...» انتهی

و بعد میفرمایند:

«..قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و
 مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف
 احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم
 و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و
 امری منظور نه. اگر چه هر نفسی مَحْصِلِ بست و بهوای خود خیالی
 نمود...» انتهی

و در لوح مریم میفرمایند:

«..ای مریم از ارض طاء بعد از ابتلای لایحصى به عراق
 عرب به امر ظالم عجم وارد شدیم و از غُل اعداء به غِل احباء مبتلاء
 گشتیم و بعد اللهُ یَعْلَمُ ما وَرَدَ عَلَیْ تا آنکه از بیت و آنچه در او
 بود و از جان و آنچه متعلق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار
 نمودم و سر به صحراهای تسلیم نهادم. بقسمی سفر نمودم که جمیع
 در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کریمت خون دل بیاریدند. با
 طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عَرا مُجالس گشتم و چون برق
 روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما سوی الله
 احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بفضاء ساکن

شود و حرارت حسد بیفسرد...» انتهى

در اواخر این دوران شیخ اسمعیل رئیس فرقه خالدیه به مقام متفاوت حضرت بهاءالله نسبت به سایرین پی برد و هیکل مبارک را باصرار دعوت به اقامت در سلیمانیه نمود و آن حضرت به حجره‌ای در تکیه مولانا خالد نزول اجلال فرمودند مردم سلیمانیه هم بتدریج به عظمت حضرت بهاء الله پی بردند و سران و پیشوایان مذهبی و مسلکی ایشان منجمله شیخ اسمعیل مزبور و شیخ عثمان رئیس فرقه نقشبندیها (۱) و شیخ عبد الرحمان رئیس فرقه قادریه (۲) مجذوب طلعت ابھی گشتند. حتی علمای سلیمانیه هر روز مشکلات کتاب «فتوحات مکّیه» تالیف شیخ محیی الدین عربی (۳) را از هیکل مبارک میپرسیدند و از بحر بیکران علم لدّتی آن حضرت

(۱) فرقه وسیع و منتشر نقشبندیه مریدان و پیروان بهاءالدین خواجه محمّد بخاری ۷۹۱ - ۷۱۸ میباشند که وی صوفی و عارفی شهیر بود. زادگاهش بخارا و از آثار مشهورش «دلیل العاشقین» و «حیات نامه» است.

(۲) قادریه طریقه ای از تصوف در پیروی از ابو محمّد عبد القادر بن ابو صالح گیلانی یا عبد القادر جیلانی است که وی عارفی مشهور بود و در قرن ششم هجری در بغداد می زیست.

(۳) شیخ شحی الدین عربی یا ابن العربی، ابوبکر محی الدین محمّد از بزرگان و عرفای عالی مقام صوفیه در اوائل قرن هفتم و صاحب تالیفات کثیره است. از مهمترین کتب او «فتوحات مکّیه فی معرفه اسرار الملکیّه» و «فصوص الحکم» میباشد.

مستفیض میشدند . در همین اوقات قصیده عَزَّ و رِقَائِیَه از لسان عَزَّ احدیّه بر وزن قصیده تائیه ابن فارض (۱) بخواهش اقطاب و علمای کردستان در حدّ دوهزار بیت عَزَّ نزول یافت که ۱۲۷ بیت آنرا که حالیا موجود است انتخاب فرمودند و بقیّه را بمضمون فرموده حضرت ولیّ امرالله فوق افهام و استعداد زمان دانسته و اجازه حفظ نفرمودند . طوی نکشید که آوازه علم و کمال حضرت بهاءالله که به جناب « ایشان » نیز معروف بودند در حوزه سلیمانیه و کردستان عراق بگوش عام و خاص رسید و عموم حضرتشان را یکی از « رجال الغیب » و یا « قطب عالم امکان » و یا « صاحب مقامات قدسی و کرامات خارق العاده » میدانستند . بفرموده حضرت ولیّ امرالله :

[. . . نظر به علو ظهورات و سمو آیات قدرتیّه مسطوره در فوق است که جمال قدم جلّ ذکرة و ثنائیه در لوح مریم این دوره هجرت را « حجت اعظم » و « برهان اتم اقوم » از حقیقت اشراق خویش محسوب فرموده است .

حضرت عبدالبهاء نیز در بیان کیفیت این هجرت میفرمایند :

(۱) ابن الفارض شرف الدین ابوخصف عمر بن علی از شعرا و عرفای مشهور قرن ششم و هفتم در مصر و مکه و صاحب دیوانی از اشعار عرفانی است . قصائد تائیه کبری و تائیه صغری و فائیه و یائیه او بسیار مشهور است .

«بفاصلة قليل، كردستان مجذوب جمال رحمان گردید. در این مدت آن طلعت احدیت در فقر و مسکنت بسر میبرد. ملبوس مبارک ملبوس فقراء و مساکین و طعام و غذا چون غذای مستمندان و محتاجین ولی وجود انورش بمثابه آفتاب در رائعة النهار با شکوه و جلال میدرخشید و در همه جا مورد تکریم و تعظیم نفوس بود»^[۱]
(نقل از صفحات ۴ - ۱۰۲ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

تنها شخصی که از این هجرت با خبر بود فردی مسلمان و با وفا بنام ابوالقاسم همدانی بود که وجهی به او مرحمت فرموده بودند تا به کسبی در همان حدود مشغول شود و گاه بگاه بطور ناشناس بحضور مبارک مشرف گردد که او هم پس از مدتی مورد حمله سواران محافظ قافله قرار گرفت و کشته شد و دیگر کسی از حیات آن حضرت خبر نداشت. تا اینکه در بغداد بفرموده مبارک نشان از آن بی نشان یافتند و شیخ سلطان ابو الزوجه جناب کلیم را بحضور جمال قدم اعزام داشتند و حضرت بهاءالله بعد از دو سال در ۱۲ رجب ۱۲۷۲ برابر ۱۹ مارچ ۱۸۵۶ به بغداد مراجعت فرمودند.

اما در باره طرز پی بردن به محل مبارک، حضرت عبدالبهاء در سانسفرانسیسکو بیانی میفرمایند که بشرح ذیل در صفحه ۲۲۶ جلد اول بدائع الآثار مسطور است:

«شب نطق مبارک مفصل در خصوص غیوبت جمال مبارک و پریشانی احبا و تفصیل حال آقا ابوالقاسم همدانی بود که چون در راه سوارهائی که برای حفاظت همراه ایشان بوده اند او را زخمی کرده

اموالش را میبرند، این شهرت و خبر وصیت او که باید اموال و هستی آقا ابوالقاسم را به درویش محمد برسانید به بغداد میرسد و به گوش احباب میخورد (فرمودند) از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیبت جمال ابهی او هم مسافر شد لهذا یقین است که مراد از درویش محمد جمال مبارک است و باید در حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند آن بود که احبّا را با عرائض تضرّع و ابتهال فرستادیم و رجا و مسئلت در مراجعت جمال قدم به بغداد نمودیم.

در خارج از شهر بغداد حضرت عبدالبهاء که ۱۲ ساله بودند و بینهایت از فراق اب آسمانی خود رنج برده بودند بانتظار آن حضرت بودند و آنگاه که آن پدر ملکوتی و معبود را زیارت کردند به پاهای مبارک افتادند و زار گریستند و رجا نمودند که دیگر آن جوهر عشق و وفا و ساذج عبودیت و فدا را تنها و بی پناه نگذارند. جمال ابهی وارد بغداد شدند و بفرموده حضرت ولیّ امرالله:

«با رجوع حضرت بهاءالله به دارالسلام بغداد و استقرار مجدد هیکل قدم در مدینه الهیه فصل بدیمی در تاریخ قرن اول بهائی مفتوح گردید که دارای نهایت اهمیت و عظمت است... امر الهی که در اثر حملات و ضربات متتابع فراموش و سراجش خاموش شده بود اشتعال و تمکن جدید حاصل نمود... از تاریخ ورود مجدد حضرت بهاءالله به میدان خدمت تا اعلام بعثت و رسالت آن مظهر احدیت مدت هفت سال بطول انجامید و در این فاصله با آنکه

هیكل اطهر هنوز در زِيّ یکی از پیروان مقدم و ممتاز دیانت حضرت باب ظاهر و بهمین عنوان به ارشاد و هدایت حزب بابی قائم بودند مع ذلك به قوّة محیطه الهیه و مشیت نافذه رتائیه حزب مذکور خلق جدید یافت و جامعه بهائی بصورت جامعه احیا شده بابی قدم بعرضه وجود گذاشت و در مراحل ترقی و تکامل وارد گردید ... در این دوره آثار و نتایج اولیّه تبعید مبارک پدیدار و قوای مکنونه و اسرار مستوره آن واضح و آشکار شد بر حشمت و جلال جامعه جدیدالتاسیس بیفزود ... چیزی نگذشت که اوضاع و احوال بکلی تغییر یافت و بیت سلیمان غنّام که بعداً بلقب «بیت اعظم» ملقب و مفتخر گردید و در آن زمان به بیت میرزا موسی بابی مشتهر و موصوف و بینهایت محقر و در محله کَرخ در قسمت غربی شطّ واقع و عائله مبارکه قبل از بازگشت حضرت بهاءالله از کردستان بدانجا منتقل شده بودند اکنون مورد توجه طالبین حقیقت و مرکز تجمع سیّاحین و زائرین عرب و عجم و کرد و ترک از مسلمان و یهود و نصاری قرار گرفت.

(نقل از صفحات ۱۱۲ تا ۱۲۱ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

بتدریج اهالی بغداد علی قدر انفسهم به مقام حضرت بهاءالله پی بردند و آوازه علم و کمال و کرامت و فضیلت آن حضرت به اقطار دیگر هم رسید بطوریکه مردم از هر طبقه و صنف بحضور مبارک مشرف میشدند: از فقراء که به نیاز میرفتند و عطا میگرفتند.

از ملهوفین و محکومین که به پناه میرفتند و امان میگرفتند. از علماء که به سؤال میرفتند و جواب میگرفتند. از عرفاء که برای تشرّف میرفتند و شرف مثل می یافتند و مسائل عرفانیه میپرسیدند و اجوبه مقننه قدسیه میشنیدند. از امراء و شاهزادگان ایرانی که به قصد زیارت عتبات عالیات به بغداد وارد میشدند و برای مشورت در امور مدنیّه و حضور در محضر مبارک مشرف میگشتند و بالاخره اصحاب و احتبای ایرانی که بقصد زیارت آن مظهر کبریائی و جمال رحمانی بفرموده مبارک «چون سیل» روانه بغداد میشدند و مجذوب و مفتون با سرور قلب و اطمینان جان برای بشارت به مؤمنان و تبلیغ آئین حضرت یزدان به ایران مراجعت مینمودند.

در وصف ارادت اهالی بغداد از وضع و شریف، از جمله

این شرح در یکی از الواح مبارکه بامضای کاتب وحی مسطور است:

«اوقاتی که شمس از افق زوراء مشرق، جمیع ناس از علماء و عرفاء و غیرهم در بغداد و اطراف آن *إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَصْرَةِ* بکمال محبت و خضوع و خشوع ظاهر بودند. یومی از ایام جناب سید داود که مفتی بصره بود آمد بشرف لقاء فائز شود. مع جمعی از جمله ابن آلوسی مشهور در بیرون نشستند تا اذن حضور ادراک نمایند. مفتی از برای آن جماعت ذکر مینمود که صیت حضرت ایشان در آن صفحات بسیار است و گمان میکنم که خود ایشان خبر ندارند. و امر به مقامی بود که هر هنگام از بیت توجه به سمتی میفرمودند اعراب به کلمه‌ای نطق مینمودند که در باره اولیای خود

قائل نبودند. از جمله یومی از ایام روز جمعه به جامع تشریف میبردند و آن جامع در حول بیت واقع و تنها تشریف میبردند شخصی به فاصله دوپست قدم، او هم به جامع میرفت به رفیق خود میگفت والله امر هذا الرجل عجیب و عظیم و اشاره به جمال قدم مینمود و آن یوم بر اتفاق مقابل منبر جلوس واقع. خطیب که یکی از علمای عراق بود به یکی از اجابا گفت حضرت ایشان امروز تشریف آوردند و مقابل منبر نشستند نتوانستم خطبه بخوانم و بسیار خجالت کشیدم و آن عالم حال در سر مؤمن است ... «

(نقل از صفحه ۹۵ جلد ۶ آثار قلم اعلی)

حضرت بهاءالله غیر از اوقات نزول الواح، هر روز یکبار قبل از ظهر و یکبار عصر نفوس مختلفه از مشایخ و رؤساء و درویش و دولتی ها و شعراء و مردم عادی را در محلی بنام قهوه خانه سید حبیب عرب در بغداد کهنه و گاهی در قهوه خانه عبدالله در قسمت شرقی جسر میپذیرفتند و به سؤالات آنها جواب میدادند و بیانات میفرمودند. این دو قهوه خانه محل تجتمع نفوس مهمه در بغداد بود. گاهی هم در کنار دجله مشی میفرمودند و گاهی نیز به مزرعه وشاش تشریف میبردند. اجباء را هم یکبار صبح و یکبار غروب در منزل میپذیرفتند و برای آنها فرمایشات مینمودند.

از وقایع مهمه که علی زغم اقدامات اعداء در بغداد وقوع یافت یکی اصلاح رفتار و کردار بابیان و تهذیب اخلاق ایشان در

اثر تربیت روحانی و نصائح نافذۀ مظهر کبریا، حضرت بهاءالله است که بسرعت واقع شد و دیگر نزول حیرت انگیز الواح ثمینۀ مبارکه و آثار منیعة الهیة است که بفرمودۀ حضرتشان «بمثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارسال شد».

حضرت ولیّ امرالله در بارۀ مطلب اوّل یعنی اصلاح اخلاق مؤمنین بابی دو بیان مبارک از حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و شهادتی از جناب نبیل زرنندی نقل میفرمایند که بشرح ذیل در صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۴ جلد دوم کتاب قرن بدیع مسطور است:

اما آنچه بیش از هر امر شاهد عظمت و معرف غلبه و قدرت حضرت بهاءالله محسوب موقیّتی است که آن نیر هدایت الهی در تعدیل افکار و تهذیب اطوار و رفتار حزب بابی بدست آورد ... حضرت بهاءالله راجع به مساعی و مجهودات مبارک پس از مراجعت از کردستان و اثرات مترتبه بر آن میفرمایند قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ «بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت رتانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و باطراف ارسال شد و جمیع عباد، مخصوص این حزب را به مواظب حکیمانه و نصائح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برز و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح» حضرت عبدالبهاء مؤیداً لما صدر من القلم الاعلی میفرماید «بعد از رجوع، بهاءالله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طایفه جهد بلیغ نمود بقسمی که در مدتّ قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و

منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد» ... نبیل در تاریخ خویش در وصف جامعه اصلاح شده بابی و شور و نشوری که در آن اوان بین دوستان در مدینه الله حکمفرما بوده مینویسد «اکثری از نفوس که طائف حول کعبه جمال بودند چنان در مقام تصفیه و تزکیه نفس مراقبت مینمودند که کلمه ای بغیر ما اراد الله تکلم نیکردند و قدمی بر خلاف مرضاة الله بر نیداشتند» ... نصایح و مواعظ صادره از قلم اعلی از یکطرف موجب تحول و انقلاب عظیم در اخلاق و سجایای حزب بابی گردید و از طرف دیگر چون مغناطیس الهی قلوبشان را به ملکوت انوار و جبروت اسرار هدایت نمود ... [انتهی

اما از جهت مخالف نیز دو گروه عنید بنهایت شدت علیه مظهر احدیت قیام کرده و هر یک بطریقی ایجاد مزاحمت و مخاطرت برای آن طلعت هویت می نمودند.

از یک جانب یحیی ازل و سید محمد اصفهانی در پرده و پنهان به اغوای بابیان و تشویق آنان به ارتکاب اعمال قبیحه و ایجاد فتنه و فساد ادامه میدادند و کار را بجائی رسانیدند که به قتل بعضی از کبار بایته مانند جناب میرزا اسدالله خوئی ملقب به دیان و جناب میرزا علی اکبر پسر عموی حضرت ربّ اعلی و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر که در لوح شیخ بدان اشاره گردیده

مبادرت ورزیدند.

از جانب دیگر میرزا بزرگ خان قزوینی که کارپرداز سفارت ایران در بغداد شده بود بهمدستی شیخ عبدالحسین طهرانی یا شیخ العراقین که دولت ایران برای خلاصی از شرورش وی را مأمور تعمیر بقاع متبرکه عراق نموده بود از هیچ اقدامی علیه مظهر الهی خودداری نمیکردند.

«خان پر تدلیس» که گوئی مأموریتش در بغداد فقط برای سعایت از طلعت احدیت بحاکم شهر و سفارت و مرکز حکومت و تحریک آرازل و اوپاش بغداد به هتاک و بی حرمتی به جمال کبریائی بود، جسارت بل جنایت را بمقامی رسانید که به شخصی بنام رضا ترك صد تومان پول و يك اسب و دو طپانچه داد که حضرت بهاءالله را مقتول سازد و او یکبار خواست که در صحن عمومی لباس کنی حمّامی که جمال مبارک تشریف میبردند به آن حضرت تیراندازی کند ولی چنان مبهوت و مرعوب شد که نتوانست اقدامی بکند و یکبار هم طبق اذعان خودش در مسیر حضرت بهاءالله ایستاد که ایشان را بمحض نزدیک شدن هدف گلوله قرار دهد اما همینکه جمال قدم نزدیک شدند بقدری مضطرب گردید که طپانچه از دستش افتاد و حضرت بهاءالله به جناب میرزا موسی کلیم فرمودند که طپانچه را از زمین بردارند و به او بدهند و با محبت روانه اش سازند.

بطورکلی در بغداد مکرر قصد ایذاء و حتی عزم جان

حضرت بهاء الله را نمودند مانند واقعه فرستادگان کرد و شیمه که بهمین قصد وارد بیت مبارک شدند و طلعت بهاء برای آنها علل واقعه کربلا و حالت عاملین قتل حضرت سید الشهداء را تعریف کردند و آنها گریستند و خجل از عزم خویش مراجعت نمودند که مشروح آن در صفحات ۱۲ تا ۱۴ «داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس اِبهی» مسطور است و یا واقعه فرستادگان آخوندها که حضرت بهاء الله شدیداً آنها را تحذیر فرمودند که شرحش در کتاب Baha'u'lla'h the King of Glory مندرج است. طالبین تفصیل مراجعه فرمایند.

اما بفرموده حق «شیخ خبیث» که قلم اعلی در سورة النُّصْح بلسان عربی در حَقِّش میفرماید: «این کسی است که شیطان از کفرش میگریزد ... این کسی است که شیطان در نفسش وسوسه میکند ... و این کسی است که به قاپیل یاد داد که چگونه برادرش را بکشد ...» علاوه بر همکاری با خان قزوینی و تحریک مردم و علماء علیه سلطان بقاء و ملیک مَنْ فی الْأَرْضِ و أَلْسَمَاءِ مرّة در کاظمین مجلسی از اعظم علماء به قصد توطئه جهت قتل حضرت بهاء الله ترتیب داد که جز شیخ مرتضی انصاری که بزرگترین عالم عالم تَشِیع در آن زمان بود بقیّه با او همدست شدند اما چون شیخ مرتضی با اعتراض و احتراز از مجلس خارج شده بود، جرات نکردند که تصمیم شدیدی علیه مظهر الِبهی بگیرند و به این اکتفاء نمودند که مجتهدی بنام ملا حسن عمو را به نمایندگی نزد حضرت بهاء الله بفرستند تا طلب معجزه نماید.

جمال قدم در لوح امر که بلسان عربی باعزاز جناب ملا علی
بجستانی عزّ نزول یافته این واقعه را با هیمنه بسیار ذکر میفرمایند
و حضرت عبدالبهاء نیز در خطابه‌ای مبارک که در صفحه ۷۶ قسمت
سوم مجموعه کامل خطابات چاپ آلمان درج شده چگونگی را باین
شرح بیان میفرمایند:

« ... چیزی نگذشت که بغداد به زلزله درآمد. جمعی از
علماء از جمله میرزا علی نقی، سید محمد، شیخ عبدالحسین و شیخ
محمد حسین این مجتهدین شخصی شهیر از علماء که مستی به
میرزا حسن عمو بود انتخاب کردند بحضور مبارک فرستادند و
بواسطه زین العابدین خان فخرالدوله مشرف شد. اول سؤالات علمیّه
نمود جوابهای کافی شنید. عرض نمود که در مسئله علم مسلم و
محقق است هیچ کسی حرفی ندارد جمیع علماء معترف و قانعند.
لکن حضرات علماء مرا فرستادند که امور خارق العاده ظاهر شود تا
سبب اطمینان قلب آنان گردد. فرمودند بسیار خوب ولی امر الهی
ملعبه صبیان نیست چنانچه در قرآن از لسان معترضین میفرمایند وَ
قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ
مِن زُخْرُفٍ و بعضی گفتند أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً و بعضی
گفتند أَوْ تَرْقَى إِلَى السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً
در جواب همه اینها میفرماید قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا
رَسُولًا اما من میگویم خیلی خوب ولی شماها متفق شوید و يك مسئله
معین کنید که اگر ظاهر شد برای ما شبهه ای نمی ماند و بنویسید

و مهر کنید و تسلیم نمائید آنوقت من يك شخصى را میفرستم تا آن معجزه را ظاهر نماید.

میرزا حسن عمو قانع شد و گفت دیگر حرف نماند. دست مبارك را بزور بوسید و رفت بعلماء گفت ولی علماء قبول نکردند که شاید این شخص ساحر باشد. هرچه گفت ای مجتهدین شما مرا فرستادید و خود چنین خواستید ما را رسوا نمودید فایده نبخشید. جمیع از این قضیه خبر دارند. بعد از چندی به کرمانشاه رفت و قضیه را بتمامه در مجلس عمادالدوله که حاکم کرمانشاه بود نقل کرد چون میرزا غوغای درویش که سرأ مؤمن بود و عمادالدوله مرید او و در مجلس حاضر چون تفصیل را شنید به بغداد و سائر اطراف مرقوم نمود و همچنین میرزا حسن مشارالیه در طهران در مجلس میرزا سعید خان وزیر دول خارجه این قضیه را بتامها نقل نمود و چون میرزا رضاعلی مرحوم حضور داشت تفصیل را مرقوم نمود ... « انتهى

اما نزول الواح در بغداد حکایتی غریب و معجزه ای بس حیرت انگیز بوده است. حضرت ولیّ امرالله مرقوم میفرمایند:

1 ... نبیل که خود در آن اوان در مدینه الله در محضر مبارك مشرف بوده مینویسد «در طیّ دو سال اول مراجعت مبارك در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم آیات و الواح نازل میگرددید که سواد نمی شد و آنچه که به خط مبارك تحریر میگشت و یا در حین نزول امر به کتابت میفرمودند از لحاظ وسعت مطالب

و تنوع مسائل و عظمت بیان غیر قابل تصوّر بود. متأسفانه مقدار کثیر بل قسمت اعظم این آثار مقدّسه متعالیه از دست رفته و جامعه بشریت از آن کنوز ثمینه الهیه محروم مانده است» باز نبیل از قول میرزا آقاخان که در آن اوقات کاتب وحی بوده مینویسد «صد ها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت ربّ البیتات نازل و اغلب به خطّ مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شطّ زوراء ریخته شد و محوگردید» میرزا آقاخان میگوید چون حضرت بهاءالله مشاهده میفرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک و ریختن آثار در شطّ دچار تردّد و تحیرم مؤکّداً فرمودند «بریز، در این احیان احدی لایق اصفاء این نعمات نه» و این کیفیت مخصوص یکبار و دو بار نبود بلکه به کرات و مرات امر به ریختن اوراق در شطّ میفرمودند. محمّدکریم نامی از اهل شیراز که خود شاهد و ناظر نزول آیات از قلم مبارک حضرت اعلی بوده و امواج آن بحر مواج را برای العین مشاهده نموده است پس از تشرّف به محضر انور حضرت بهاءالله و ملاحظه صدور الواح از کلک اطهر اظهار داشته «شهادت میدهم که آثار صادره از یراعة عظمت حضرت بهاءالله از لحاظ سرعت نزول و سلاست بیان و طلاقت تبیان و بسط حقایق و اتقان مضامین اعلی و اجلّ از بیاناتی است که از قلم ملهم حضرت اعلی جاری شده و من خود در حضور مبارک شاهد نزول آن بوده ام» [۱].

(از صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۷ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

نام بعضی از آثار الهیه نازله در بغداد عبارت است از:

رساله چهار وادی	←	تفسیر هُو
زیارتنامه اولیاء		رساله هفت وادی
سورة القدير		سورة الذکر
سورة النصح		سورة الله
قصیده باز آ و بده جامی		صحیفه شطیه
قصیده عزّ ورقائیه (سلیمانیه)		قصیده ساقی از غیب بقا (سلیمانیه)
کلمات عالیات (مصیبت حروفات عالیین)		کتاب ایقان
لوح از باغ الهی		کلمات مکنونه
لوح بلبل الفراق		لوح امر
لوح الحق		لوح ایوب (مدینه المتبرکة - سورة المتبرک)
		لوح تفسیر حروف مقطعه (لوح آیه نور)
لوح حرف البقاء (سبحان ربی الاعلی)		لوح جواهر الاسرار
لوح حوریه		لوح حور العُجاب
لوح شکر شکن		لوح رسول
لوح کلّ الطّعام		لوح غلام الخلد
		لوح فتنه (کنج شایگان)
		(آدرنه اسرار الآکار ۴۲۸-۴ ریحی مختم ۲۶۱-۱)
لوح مدینه الرضا		لوح مدینه التوحید
لوح هله هله یا بشارت	۳۴ -	لوح ملاح القدس

بالاخره در اثر تفتین های شیخ عبدالحسین و دسائس و سعایت های میرزا بزرگ قزوینی که در لوح مبارک شکر شکن نازله در جواب عریضه سید حسین متولی قمی نیز به این سعایتها و تفتین ها اشاره میفرمایند و همچنین بر اثر فشار دولت ایران و دستور شدیداللّٰحن میرزا سعید خان وزیر امور خارجه به سفیر آن کشور در اسلامبول و اقدامات مصرانه سفیر مزبور (میرزا حسینخان مشیر الدوله) در خواهش از حکومت عثمانی که مظهر الهی را به ایران معاودت دهند و در غیر این صورت حضرتشان را تبعید نمایند ، سر انجام دولت عثمانی امر نمود که حضرت بهاءالله را از بغداد به اسلامبول اعزام نمایند .

در پنجم نوروز ۱۸۶۲ وقتی که جمال قدم در مزرعه و شاش در خارج از شهر بغداد تشریف داشتند لوح ملاح القدس نازل شد که از معانی و اشارات واضحه و مضامین انذار آمیز آن اصحاب متوجه شدند که بلایا و مصائب جدیدی رخ خواهد نمود و روز بعد نامق پاشا والی بغداد علی رغم میل باطنی خودش حکم عالی پاشا صدر اعظم را حضور مبارک ارسال داشت .

حضرت بهاءالله در روز سیزدهم شهر الجلال سنة ۲۰ بدیع برابر سوم ذیقعدة ۱۲۷۹ هجری قمری و اول اردیبهشت ۱۲۴۲ هجری شمسی که سی و دو روز بعد از نوروز و در آن سال (۱۸۶۲)

میلادی) برابر ۲۲ اپریل بود در حالی که از سن مبارکشان ۶۶ سال میگذشت، در میان سوز و غم یاران و ناله و فغان مؤمنان و حسرت و اندوه عمیق مردمان از بغداد خارج و به بوستان متعلق به نجیب پاشا که نجیبیه نام داشت و در خارج از شهر بود وارد شدند.

در ذکر چگونگی عزیمت جمال کبریاء از بغداد غیر از آنچه در الواح مبارکه و خطابات حضرت عبدالبهاء که بعضاً در رساله ایام تسعه درج گردیده، حضرت ولی امرالله در کتاب بی همتای *God Passes By* میفرمایند:

«جمال اقدس ابھی بعد از ظهر یوم چهارشنبه سوم ذی القعدہ ۱۲۷۸ هجری (مطابق با ۲۲ آوریل ۱۸۶۲ میلادی) و سی و دوم نوز سلطانی به نخستین مرحله از سفر چهار ماهه خود به مرکز حکومت آل عثمان مبادرت فرمودند. در آن یوم عظیم که از آن ببعده در تاریخ امرالله به یوم اول رضوان موسوم و موصوف گردید سیل نفوس از دوستان و آشنایان از هر طبقه و مرتبه برای ادای احترام و عرض تودیع به محضر اقدس روانه شد چنانکه اهالی بغداد نظیرو مثیل آن را کمتر مشاهده نموده بودند زن و مرد، کوچک و بزرگ، یار و اغیار، عرب و عجم و کرد، از اعیان و رجال مدینه و علماء و عمال دولت و ارباب حرفه و صنعت تا مستضعفین عباد از فقرا و ایتام و مساکین بعضی متعجب و حیران و جمعی دلشکسته و گریان و برخی از پی تحقیق روان و گروهی به سائقه وجدان حول بیت

مبارک مجتمع گردیدند و هر يك آرزو داشتند در آخرین وهله
بجمال منیری که طیّ ده سنه در اثر افعال و اقوال قلوب اهالی را از
وضیع و شریف تحت سیطره و نفوذ و محبت خویش وارد نموده
نظر اندازند و دیده از وجه صبیحش روشن سازند.

جمال قدم و اسم اعظم در بین ناله و حنین دوستان که به
عنان آسمان میرسید «مقرّ اطهر» را که از آن «نفحات سبحان» در هر
صبح و شام متضوع و «نفحات رحمن» در کلّ احيان مترّم بود ترك
فرمودند و در اثناء طریق به ایادی فضل و کرم نسبت به فقرا و
مساکین که پیوسته مورد تفقد و احسان و دلجوئی و اِکرام هیکل
انور بودند انعام نمودند و به نفوسی که عنایات مبارک را خواستار
بودند اظهار مرحمت و عطوفت فرمودند تا آنکه موکب مبارک به کنار
شطّ رسید. در این حین وجه قدم به جانب اصحاب که هیکل اطهر
را مشایعت مینمودند توجه فرموده و آنان را به این خطاب فخیم
مخاطب ساختند «ای دوستان من این مدینه بغداد را در این حالت
که مشاهده مینمائید به شما میسپارم و میروم ملاحظه نمائید چگونه
یار و اغیار بر فراز مساکن و در اسواق و معابر مجتمع گشته چون
ابر بهاری از دیدگانشان سرشگ حسرت جاری است حال بر شما
است که با اعمال و افعال خود مگذارید نار محبتی که در صدور
نفوس مشتعل است افسرده و مخمود گردد» (ترجمه)

سپس قایق حاضر و هیکل معبود با اغضان و کاتب وحی

سوار و بجانب بوستان نجیبیه که در آن طرف شطّ بود رهسپار شدند " انتهى
(نقل از صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۲ جلد دوم کتاب قرن بدیع ط ۱۲۵)

حضرت بهاء الله بوستان نجیبیه را به باغ " رضوان " تسمیه فرمودند که
در این باب و در باره اهمّیت آن ایّام در لوح مبارک خطاب به جناب ملا علی
بجستانی میفرمایند :

" . . . اگر اهل ارض طرّاً اراده کنند ذکر ایّامی که در بوستان نجیب
پاشا که به رضوان نامیده شده نمایند هر آینه کلّ قاصر و بر عجز مقرّ فی
الحقیقه چشم عالم شبه آن را ندیده و بصر امم به مشاهده نظیر آن یوم فائز
نگشته. توجّه مقصود عالمیان و ورود در آن بوستان و استقرار بر عرش بیان و
ما خَرَجَ مِنْ فَمِ الْمَشِیْتِ فِی ذَاكَ الْاَنِّ خَارِجِ از اذکار عالمیان بوده كُلُّ الْأَوْصَافِ
مِنْ كُلِّ وَاصِفٍ وَ كُلُّ الْأَشْيَاءِ مِنْ كُلِّ مُثْنِي لَنْ يَصِلَ إِلَى التَّرَابِ الَّذِي تَشْرَفُ
بِقُدُومِهِ فَكَيْفَ عَرْشُهُ الْعَظِيمُ وَ اسْتِوَاءُهُ الْمُئِينُ وَ بَيَانُهُ الْنَافِذُ الْمُحِيطُ . باری
اشراقات و تجلیات آن یوم خارج از عرفان و ادراک عالم است و مخصوص آن
بوستان با اسم دربان مذکور شده که رضوان باشد و کانتْ اَیّامٌ تَجَلَّى الرَّحْمَنُ
بِكُلِّ أَسْمَائِهِ عَلَى مَنْ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ جمعی از اولیاء بمشاهده و لقاء آن ایّام
و ما ظهر فیها فائز گشتند در ورود و خروج جمال قدم آیات و بیّنات الهی
ظاهر و باهر و هویدا و نور تجلّی ساطع و لائح . . . " انتهى

(نقل از سواد اصل لوح مبارک در عانله قدیمی)

حضرت بهاء الله و عائله مبارکه (که روز نهم وارد شدند) تا روز سوم می در آن جنت ابھی تشریف داشتند. در این ایام بزرگترین واقعه تاریخ یعنی اظهار امر علنی موعود جمیع امم و ملل واقع گردید و جشنی ملکوتی که شبه آنرا چشم عالم ندیده بر پا شد. عاشق شیدائی مظهر الهی جناب نبیل زرنندی که خود حضور داشته اند مینویسند:

« ... هنگام اذان عصر بود که سلطان قدم به رضوان اعظم قدم گذاردند و آنوقت اول عید رضوان محسوب گردید و خیمه مبارک با کمال عظمت در بحبوحه رضوان برپا و جمال ابھی بر سریر عطا مستقر. هر روز جمعی در آن محضر اطهر احضار میشدند و اشخاصی که مجرد بودند شبها به اذن مبارک مقیم رضوان و طائف کعبه جمال جانان میگشتند و علی الصبح آنهائی را که شب مشرف بودند مرخص میفرمودند و جمعی دیگر را احضار میکردند و هر روز صبح باغبانها گلهای زیادی از چهار خیابان میچیدند و در میان خیمه مبارک خرمن مینمودند چنان خرمنی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند آن خرمن گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و بدست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از چای مرخص میشدند گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم گل میفرستادند.

شب نهم بنده در رضوان توقف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک میکشیدم. قرب به سحر جمال ابھی از خیمه

بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پر گل شب مهتاب مشی میفرمودند و مرغان بوستان و بلبان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند. در وسط يك خیابان توقف نمودند و فرمودند ملاحظه کنید این بلبها که محبت به این گلها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمی خوابند دائم در تغنی و سوز و گدازند پس چگونه میشود که عاشقان معنوی و شیدائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند. سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور مینمودم هیکل قیوم را لا ینام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلی بودند که میفرماید «يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَأْنٍ بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْمُحِبُّوبُ». انتهى

(نقل از صفحات ۸ - ۲۲۷ رساله ایام تسمه)

هرچند وقایع دوران رضوان از آیات نازله و و فرمایشات مظهر احدیه و عنایات مبذوله جمال هویت و حالات نفوس فائزه به شرف لقای طلعت ازلیته ثبت نگشته و یا هنوز مکشوف و یا منتشر نشده، مع هذا از آنچه مثبت است معلوم است که ایامی بوده مشحون از جلوه های ظهور و تجلیات هیئت نور و جذبه های عرفان و بزم سماع یاران و نغمه های عاشقان و شوق و شیفتگی طائفان و غبطه

فرشتگان به فائزان لقا در باغ رضوان، که این فائزین هم فقط اصحاب و مؤمنین نبودند بلکه بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء: «هر روز فوج فوج از اعظم علماء و فضلاء بزرگان حتی نامق پاشا والی بغداد می آمدند و بساحت اقدس مشرف میشدند. « تا اینکه یوم رحیب و روز رحیل رسید و مظهر الهی در یوم دوازدهم از روزورود به باغ رضوان عزم عاصمه عثمانی فرمودند و این دوازده روز «عید الله»، «عید اعظم» و «سلطان اعیاد» گردید.

در ۱۴ ذیقعدة ۱۲۷۸ هجری قمری برابر سوم می ۱۸۶۲ میلادی، حضرت بهاءالله در مقدم قافله ای مرکب از عائله مبارکه و ۲۶ نفر از اصحاب و ده محافظ حکومتی و یک افسر در میان ناله و فغان یاران و سوز و گداز عاشقان و آه و اینین برجای ماندگان بصوب اسلامبول عزیمت فرمودند. در این باب یعنی در شرح وداع رضوان و بدرود بغداد در لوح مبارک به اعزاز جناب آقا میرزا آقا افنان به امضای خادم الله مسطور است:

« ... جمیع در ایام حرکت و هجرت از عراق دیدند آنچه را که از قبل ندیده بودند و نفسہ الحقّ که آن اعراب بمشابه سحاب ربیع میگریستند و ناله مینمودند و یومی که نقل مکان به رضوان واقع فوج فوج از اهل مدینه از عالم و غیره می آمدند و جمیع به این کلمه ناطق ما نظر به اطمینان که همیشه در اینجا تشریف دارید از حضور محروم بودیم حال بفتناً تشریف میبرید. و در یوم حرکت

از رضوان که اسب حاضر کردند بشانی نوحه و ندبه و صریخ و ضجیح مرتفع شد که اسب بحرکت آمد بقسمی که ساکن نمیشد و مثل آنکه بر روی ناس حرکت میکند تا آنکه تشریف آوردند و سوار شدند و بعد از رکوب، ناس بر دست و پای اسب ریختند. اگر بخواهم تفصیل عرض نمایم يك كتاب باید تحریر شود اکثری این امور را اصفاء نموده اند و بعضی خود بوده و دیده اند ...» انتهی

(نقل از صفحه ۹۷ جلد ششم آثار قلم اعلیٰ)

اسلامبول

سفر زمینی و طولانی حضرت بهاءالله و همراهان از بغداد تا اسلامبول ۱۱۷ روز از ۲۲ اپریل تا ۱۶ آگست سال ۱۸۶۲ طول کشید. شرح این سفر حیرت انگیز و پر جلال در طول حاشیه شرقی دجله و عبور از رود زاب و طی اراضی شمالی بین النهرین تا سرچشمه های کوهستانی دجله و فرات و اقامت های کوتاه آن قافله الهی در شهرهای تاریخی آن مناطق و عبور از گردنه های جبال ماردین تا سیواس و حوادث واقعه در هر دیار با نقشه مسیر و محل های توقف کاروان، مستند به یادداشتهای بعضی از ملتزمین رکاب در آخر فصل ۲۵ کتاب Baha'u'llah the King of Glory درج شده است که تشنگان تفصیل را جرعه ای گوارا است. ایضاً اسامی نقاطی که مظهر الهی بین بغداد تا اسلامبول توقف فرموده اند در مجلدات هفتم بعد عالم بهانی ثبت گشته است.

در پایان مسیر زمینی این سفر، نرسیده به بندر ساسون، جمال قدم در حالی که در هودج بودند و دریا از دور پیدا شده بود لوحی نازل فرمودند که به لوح هودج یا لوح ساسون مشهور گردید. در بندر ساسون هفت روز اقامت فرمودند و از بندر مزبور

که بر ساحل جنوبی دریای سیاه واقع است تا اسلامبول دو روز و سه شب سفر دریائی فرمودند تا اینکه ظهر روز اول ربیع الاول ۱۲۸۰ هجری قمری برابر ۱۶ اگوست ۱۸۶۲ میلادی وارد اسلامبول شدند.

اسلامبول یا استانبول یا استامبول همان قسطنطنیه میباشد که در قرن هفتم قبل از میلاد بوسیله یونانیها ساخته شد و بیزانس یا Byzantium نام گرفت و سپس در قرن چهارم میلادی بوسیله قسطنطین کبیر تجدید بنا شد و به اسم او قسطنطنیه یا Constantinople نامیده گشت و مرکز امپراطوری Byzantine و کلیسای مسیحی شرق و مشهور به «روم جدید» گردید تا اینکه عثمانیان در قرن پانزدهم (۱۴۵۲ میلادی) آن را فتح کردند و تا ۱۹۲۲ مرکز خلافت اسلامی و پایتخت عثمانی باقی ماند و در ۱۹۳۰ رسماً اسم شهر به استانبول تغییر یافت در حالیکه این نام از قبل نیز وجود داشت. از اسامی دیگر این شهر «قبة الاسلام» و «آستانه» است و در آثار مبارکه بنام «روم» و «مدینه کبیره» نیز آمده است.

حضرت بهاءالله و عائله مبارکه در اول ورود در خانه شمسى بيك که از طرف دولت مأمور مهمانداری از آن حضرت بود اقامت فرمودند و آن خانه در نزدیکی مسجد خرقة شریف قرار داشت (منظور از «خرقة شریف» خرقة حضرت رسول است که معتقدند بوسیله سلطان عثمانی از مصر آورده شده و در آن مسجد نگهداری

گشته است) اما چون خانه مزبور وسعت کافی نداشت بعد از فاصله کوتاهی به منزل دیگری نقل مکان فرمودند.

حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح میفرمایند: «از جهت تنگی محلّ و کثرت جمعیت روز سیم به خانه دیگر نقل و حرکت نمودند» انتهی. خانه مزبور بیت ویسی پاشا در نزدیکی مسجد سلطان محمد بود که تا آخر دوران اسلامبول در آن منزل سکونت فرمودند.

چون حضرت بهاءالله بر خلاف رویّه صاحبان مناصب دنیوی که بورود به مقرّ حکومت برای ادای احترام و یا تقاضا بحضور وزراء و رؤساء دولت میروند بهیچوجه به دیدار ایشان تشریف نبردند و فقط مشتاقان تشرّف را بحضور پذیرفتند، سفیر ایران میرزا حسینخان مشیرالدوله همین موضوع را بهانه سعایت قرار داد و وسیله شد که مظهر کبریاء را پس از قریب چهارماه از اسلامبول به ادرنه سرگون کنند که وهنی عظیم بود و بفرموده حضرت ولیّ امرالله: «صدور آن (فرمان) موجب انهدام سلطنت و خلافت آل عثمان و انقراض سلسله قاجار گردید» (نقل از صفحه ۲۱۱ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

در همان یوم ابلاغ فرمان تبعید، لوحی به لحن قهر الهی خطاب به سلطان عبدالعزیز، پادشاه عثمانی و خلیفه اسلامی، نازل شد که حضرت ولیّ امرالله صدور آن را آغاز «اظهار امر عمومی» میفرمایند که بعد از اظهار امر خفی در سیاه چال و اظهار امر علنی در رضوان

از اسلامبول آغاز گردید و در ادرنه و عکا ادامه و اکمال یافت.

حضرت بهاءالله که به نماینده عالیرتبه دولت برای ابلاغ حکم تبعید اجازه تشریف نداده بودند، لوح الهی را که متأسفانه متن آن فعلاً در دست نیست بوسیله همان شمسی بیک مذکور برای عالی پاشا صدراعظم سلطان ارسال داشتند و حضرت ولی امرالله میفرمایند: «شمسی بیک امر مبارک را انجام داد و در ملاقاتهای بعدی به جناب کلیم اظهار داشت نمیدانم مندرجات آن صحیفه چه بود که وزیر اعظم بمجرد اطلاع بر مضامین آن رنگش چون میت تغییر کرد و عنوان نمود «لحن این نامه بمثابه آن است که پادشاهی مقتدر و قهار خطابی به یکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد». بهرحال وضع وزیر اعظم را بقدری آشفته و منقلب یافتم که فی الفور از محضر وی خارج شدم.»

(نقل از صفحه ۲۱۲ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

این لوح مبارک به «لوح سلطان عبدالعزیز و وکلاء» معروف است.

دیگر از الواح نازله در اسلامبول لوح مبارک ناقوس است که ترجیع «سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ» دارد و حضرت ولی امرالله در باره آن میفرمایند:

«... این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش آقا محمد علی اصفهانی بوسیله حضرت عبدالبهاء و این لوح شب پنجم

جمادی الاولى لیل مبعث حضرت اعلى بخطّ مبارك جمال قدم مرقوم و مسطور گردید. تلاوت این لوح در همان لیلۀ مبارکه محبوب و مقبول. انتهی (نقل از صفحه ۱۰۰ رسالۀ ایام تسه)

دیگر از آثار نازله در اسلامبول مثنوی مبارک است که در کتاب بدیع محلّ نزول آن را ذکر میفرمایند و در جلد ۲ آثار قلم اعلى درج گشته است.

**

سفر حضرت بهاءالله از اسلامبول به ادرنه بمدت ۱۲ روز در زمستانی فوق العاده سرد و با نهایت مشقت و سختی انجام گرفت. ذات مقدّس حضرتشان در سورۀ ملوک میفرمایند:

«وَ أَخْرَجُونَا عَنْهَا بِذِلَّةٍ الَّتِي لَنْ تُقَاسَ بِهِنَّ ذِلَّةٌ فِي الْأَرْضِ».

و نیز میفرمایند:

«وَ لَمْ يَكُنْ لِأَهْلِي وَ لِلَّذِينَ هُمْ كَانُوا مَعِيَ مِنْ كِسْفَةٍ لَتَقِيَهُمْ عَنِ

الْبَرْدِ فِي هَذَا الزَّمَانِ».

و حضرت ولیّ امرالله میفرمایند:

«آن مظلومان را در بحبوحه سرمای زمستان به ارض سرّ که در اقصی نقاط سرحدتی مملکت قرار داشت بوضع ناهنجار و فظیعی تبعید نمود». (از صفحه ۲۰۸ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

و نبیل مینویسد: «تبعید به ذلت کبرائی بعمل آمد که قلم از

ذکرش به نوحه در آید و ورق از وصفش خجل و شرمنده گردد».

در این سفر مظهر الهی و عائله مبارکه و وسائل و ملبوس کافی نداشتند و با چند گاری تحت مراقبت مأمورین بکمال مشقت و سختی حتی در طوفان برف و یخبندان حرکت میفرمودند. شدت سرمای بیسابقه در آن منطقه به حدی بود که روی چشمه ها را هم یخ پوشانیده بود و در طول راه اشخاصی ملاحظه شدند که از فرط سرما منجمد شده بودند ...

با این وضع و با این ظلم جمال کبریاء حضرت بهاءالله و عائله محترمه و اصحاب در اول رجب ۱۲۸۰ هجری قمری برابر ۱۲ دسامبر ۱۸۶۲ میلادی وارد ادرنه شدند.

ادرنه

ادرنه در ۱۶۰ کیلومتری شمال غربی اسلامبول واقع است. این شهر تاریخی در اوائل قرن دوم میلادی بوسیله آدریان یا هادریان Haderian امپراطور روم تجدید بنا گردید و بهمین جهت بنام Haderianopolis و یا Adrianople و سپس Edirne نامیده شد. در الواح الهیته به نامهای

رومیلی
 بمناسبت منطقه که نامش Rumelia (سرزمین روم) و از متصرفات اولیة عثمانی از بالکان بوده است. و چون زمانی جزء بلغار و حالیا هم در مرز بلغارستان میباشد ذکر تبعید به بلغار و سقلاب (سقلاب - صقلاب) که سرزمین اسلاوهای بین اسلامبول و بلغارستان بوده، نیز شده است.

سجن بعید

مدینه السّجن

ارض سرّ (سرّ عددش به حساب ابجد برابر ادرنه و مساوی

۲۶۰ میباشد).

حضرت بهاء الله و همراهان مبارك بمحض ورود، در خان عرب

(خان یعنی کاروانسرا) که محلی فوق العاده پست و کثیف و سرد بود وارد شدند. محلی که در باره اش در سوره ملوک میفرمایند:

«مَحَلِّ الذِّي لَنْ يَدْخُلَ فِيهِ إِلَّا كَلُّ ذِي اضْطِرَارٍ غَرِيبٍ».

حضرت بهاء الله و عائله مبارکه سه شبانه روز در آنجا تشریف داشتند و بعد به خانه محقر و نامناسب دیگری در همان محله و شش ماه بعد به خانه وسیعی بنام «خانه امراالله» در نزدیکی مسجد سلطان سلیم و بعد از بیست و یکماه از فرط تأثر حاصله از اعمال سوء میرزا یحیی و سید محمد و اعوان آنها، بشرحی که خواهد آمد، انزوا گزیده به خانه دیگری بنام «خانه رضا بیک» تشریف بردند و بعد از قریب یکسال با عائله مبارکه دو باره به خانه امراالله که بوسیله عزیز پاشا اشغال و بعد تخلیه شده بود مراجعت فرمودند. سه ماه بعد که صاحبخانه منزلش را فروخت باز جمال قدم جلّ اسمه الاعظم نقل مکان فرموده به «خانه عزت آقا» بمدت ۱۴ ماه یعنی تا آخر دوران اقامت در ادرنه، تشریف بردند. (این مدتهای اقامت در خانه های مزبور مقتبس از کتاب مبارك God Passes By میباشد کتابی که در جامعیت و دقت و بیان علل مستوره وقایع و نتایج حوادث «معجزه» است، کتابی بقلم حقّ در باره حقّ). پس بشرح جدول ذیل جمال اقدس ابهی در طول مدت اقامت در ادرنه هفت بار به شش خانه نقل مکان فرمودند:

سه روز

خان عرب

هفت روز

خانه ای در محله مرادیه نزدیک تکیه مولوی

شش ماه	خانه ای در همان حدود نزدیک يك مسجد
حدود ۲۱ ماه	خانهٔ امرالله نزدیک مسجد سلطان سلیم
قریب ۱۲ ماه	خانهٔ رضا بیک
سه ماه	مجدتاً خانهٔ امرالله
حدود ۱۴ ماه	خانهٔ عزت آقا

حوادث و وقایع دوران تقریباً پنجاهسالهٔ ادرنه را میتوان بطور کلی به دو نوع یا دو گروه تقسیم نمود:

یکی فتن و دسائس اولی البغضاء و حادثات مربوط به بحران و انقلاب داخلی که منجر به فصل اکبر و حوادث بعد از آن گردید. دیگری هطول شدید فیض مدرار الهی و نزول الواح قیمهٔ رتانی از جمله بعضی از الواح ملوک و سلاطین دنیا و اظهار امر عمومی حضرت بهاءالله.

۱ - خیانت ها و خباثت ها - دسیسه ها و حيله ها -
توطئه ها و فتنه های میرزا یحیی و سید محمد اصفهانی چنان موجب ظهور رنجها و آلام عمیقہ در ذات مبارک جمال اقدس ابھی گردید که شرحش خارج از حد بیان و تقریر میباشد. چه هرگز بقدری که در این دوران ادرنه مظهر احدیة دچار غم و اندوه شدند در سیاه چال و قشلهٔ عسکریه که مشقاتش فوق الطاقه بود آنقدر محزون و

متأثر و متالم نگشتند.

حضرت ولی امرالله در این باره میفرمایند:

« ... بدرجه ای که سبب فزع اکبر گردید و بطور محسوس وجود اقدس را پیر و شکسته نمود و لطمه ای بر هیکل اطهر وارد آورد که نظیر و مثیل آن در سایر ادوار حیات مبارک دیده نشده بود. » (از صفحات ۲ - ۲۲۲ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

یحیی ازل که از راه تقلب با نام میرزا علی و با هیئت عوضی از بغداد خارج شده و به قافله اصحاب در مسیر مبارک به اسلامبول پیوسته و سپس به ادرنه آمده بود پرده حیا را بکلی درید و با دجال محال (۱) سید محمد اصفهانی که با قلبی تیره در جزو اصحاب از بغداد به اسلامبول و ادرنه آمده بود و بتدریج ماهیت خبیث خود را آشکار ساخت مبادرت به خیانت‌هایی نمود که براستی و حقیقت قلم از ذکره آنها شرم دارد از جمله اینکه یحیی ازل از اوائل سال دوم ورود بادرنه که هنوز بمیرزا علی مشهور بود از فرط حسد به

(۱) دجال بمنای بسیار دروغگو - حيله گر و فریبکار میباشد. در نبوت اسلامی خصوصاً در شیعه امامیه شخصی است مکار که در زمان ظهور قیام میکند در حالیکه بر خری با مشخصات عجیبه سوار است و جمعی به او می‌گروند ولی آخر الامر کشته میشود. دجال در دور بیان حاجی میرزا آقاسی و در این ظهور اعظم سید محمد اصفهانی بود که بابتی شد ولی بعلت حسد و خبث طینت محرک یحیی ازل در ادعا و قیام علیه حق گردید.

حضرت بهاء‌الله، و بگمان باطل خویش برای انحصار خلافت بخود سه بار قصد جان و حیاتِ بدادر بزرگتر و عظیم‌الشان و ولی‌نعمت خود را نمود چنانکه جمال قدم میفرمایند :

« نفسی را که در شهور و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قتل

قیام نمود ». (نقل از صفحه ۲۴۲ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

و در لوح دیگری که یحیی به حیة رقطاء یعنی مار زهری و خوش

خط و خال تشبیه شده میفرمایند :

« إِنَّا حَفِظْنَا الْحَيَّةَ الرَّقْطَاءَ فِي الْشِتَاءِ تَحْتَ جَنَاحِي فَلَمَّا أَشْرَقَتْ

شَمْسُ الصَّيْفِ تَحَرَّكَتْ وَ لَدَغَتْني أَوَّلَ مَرَّةٍ يَشْهَدُ بِذَلِكَ عِبَادُ مُكْرَمُونَ » .

(نقل از صفحه ۴۷۴ جلد دوم رحيق مختوم)

یحیی یکبار به قصد قتل مظهر الهی آن حضرت را به منزل خود دعوت نمود و از ایشان با زهر کشنده پذیرائی نمود یعنی استکان چای مبارك را آلوده به سمی قوی نمود که در نتیجه حضرت بهاء‌الله شدیداً مسموم و کبود شدند و تب عارض گردید و از دهان مبارك خون آمد و بمدت یکماه بستری گشتند. طبیب اول دکتر شیشمان نامی مسیحی بود که بعد از معاینه قطع امید کرد و نسخه ای نداد و گریه نمود و خود را بر اقدام مبارك انداخت و دامان آن حضرت را بوسید و رفت و خود سخت بیمار شد و در بستر مرگ افتاد ولی قبل از فوت اظهار داشت که دعایش برای فدا مستجاب شده است و جمال قدم میرزا آقا جان را به عیادت او فرستادند و درباره اش فرمودند که او خود را فدا نمود. طبیب دوم

بمعرفتی خودِ دکتر شیشمان، دکتر چوپان و اوهم مسیحی بود و مدتها معالجه کرد تا شفا حاصل شد ولی آثار این مسمومیت بصورت لرزش خفیف دست تا آخر الحیاة در وجود مبارک باقی ماند. خود میفرمایند:

«قُلْ إِنَّ سَمَّ الْمُشْرِكِينَ قَدْ تَفَدَّ فِي أَنَامِلِ الْقُدْسِ وَ مَنَعَهَا عَنِ التَّخْرِيرِ»
(نقل از صفحه ۱۲۶ جلد ۸ مائده آسمانی ط ۱۲۱ بدیع)

یکبار دیگر در منبع آب منزل مبارک سم ریخت که موجب ظهور کسالت در همه افراد عائله گردید.

دفعه سوم جناب میرزا محمد علی سلمانی را تشویق به قتل حضرت بهاءالله نمود که ایشان در صحن داخل حتام وقتی این بیان را از یحیی میشنوند بقدری منقلب میگردند که نزدیک بوده خود میرزا یحیی را در همان محل یعنی در حتام بقتل برسانند ولی به بیرون حتام آمده و مراتب را به آقای کلیم و بعداً بوسیله حضرت عبدالبهاء بحضور مبارک عرض میکنند و هر دفعه امر حق به ایشان ابلاغ میشود که سکوت اختیار نمایند و هیچگاه این راز را به احدی نگویند ولی بفرموده حضرت ولی امرالله جناب سلمانی نتوانستند این راز را نگهدارند.

هرچه بر درخشش شمس حقیقت میافزود و هرچه بیشتر الواح و آثار مبارکه در بیان مقام الهی حضرت بهاءالله از ساحت وحی کبریاء عزّ نزول می یافت بر مراتب انکار و اعراض و ادعای مقام و فتنه انگیزی یحیی و سید محمداصفهانمی می افزود تا اینکه در

سال دومِ ادرنه جمال ابهی حضرت بهاء الله برای اِتمامِ حجتِ میرزا آقاخان کاتب وحی را مأمور فرمودند که نزد یحیی ازل برود و سورة الامر را که در بیانِ مظهریتِ الهی جمال قدم بود برای او بخواند و جواب صریح طلب نماید که او هم چنین کرد و میرزا یحیی پاسخ داد که وی نیز مدعی همان مقامات است .

از این زمان ببعد عملاً مطلع اعراض یعنی یحیی ازل از شجره امرالله منفصل گردید و مؤمنین از منافقین جدا شدند و بتدریج اصحاب و عشاق طلعت ابهی به « اهل بهاء » مشهور گشتند و پیروان یحیی ازل بهمان نام « اهل بیان » که به مؤمنین بایی اطلاق میشد باقی ماندند و چندی نگذشت که در ادرنه بین اهل بهاء تحیت « الله ابهی » جایگزین « الله اکبر » شد .

مطلب مهمّ دیگر آنکه در ابتدای این فصل و تفریق و جدائی نور از ظلمت بفرموده حضرت ولیّ امرالله :

(نقل از صفحات ۵ - ۲۲۴ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

« حضرت بهاء الله برای آنکه آتش ضغینه و بغضائی که در صدور معاندین افروخته شده ، ساکن گردد و هر يك از مهاجرین در اختیار هیکل اقدس و یا متابعت از میرزا یحیی کاملاً مختار و آزاد باشند در تاریخ ۲۲ شوال ۱۲۸۲ با عائله مبارکه به خانه رضا بیک که به امر مبارک اجاره شده بود انتقال و مدت دو ماه از کلّ عزلت اختیار فرمودند و باب لقا بر وجه یار و اغیار بستند . سپس به جناب کلیم امر فرمودند آنچه از فرش و اثاث و ظروف و فراش و سایر لوازم و

مایحتاج در بیت مبارک موجود است نمی از آن را بخانه میرزا یحیی ارسال دارد و نیز مقرر فرمودند بعضی از آثار متبرکه حضرت اعلی از قبیل مهر و خاتم و خطوط مبارک را که آن معرض بالله از مدت‌ها پیش چشم طمع به آنها دوخته و تملک آن را مایه تثبیت ریاست موهوم خویش می‌شرد بوی تسلیم نماید و نیز امر فرمودند که جناب کلیم مواظب و مراقب باشد که سهمیه وی از شهریه دولت که برای معاش مهاجرین و اهل بیت مقرر شده کاملاً باو ایصال گردد حتی مقرر فرمودند یکی از دوستان را که مورد قبول و اطمینان میرزا یحیی باشد روزی چند ساعت به خدمت وی بگمارند تا احتیاجات منزلش را تهیه نماید و باو اطمینان دهند که آنچه از ایران در آتیه بنام وی واصل گردد کلاً و تماماً در اختیارش گذاشته خواهد شد . " انتهى

حضرت بهاءالله بعد از این انزوای دو ماهه تقریباً ده ماه دیگر در خانه رضا بیک بشرح مندرج در جدول اقامت فرمودند و سپس مجدداً به خانه امرالله معاودت نمودند و پس از سه ماه به خانه عزت آقا نقل مکان فرمودند که تا آخر دوران ادرنه در این بیت تشریف داشتند .

مظهر الهی در این خانه اخیر مقیم بودند که واقعه مباهله رخ داد که از جهتی بفرموده حضرت ولی امرالله :

" شدیدترین وقایع و حوادث دور مبارک بشمار میرود "

(صفحه ۲۴۱ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

مباهله در لغت بمعنای لعن کردن یکدیگر است و در

اصطلاح و عمل: مباحثه و اقامه برهان در حضور دیگران و طلب جزا از خدا برای طرف باطل میباشد ولی اتفاق هم می افتاد که دو نفر در مباحثه مبادرت بعمل خطرناک مینمودند باین عقیده که هرکس زنده ماند عقیده اش درست بوده است. مباحثه در تورات و قرآن و صحیفه بین الحرمین هم آمده است و در فرهنگ معین بنقل از ظفر نامه یزدی مندرج است که پنج تن آل عبا نیز مباحثه فرموده‌اند حتی در لغتنامه دهخدا تاریخ مباحثه رسول الله نیز مندرج میباشد.

حضرت ولی امرالله چگونگی تقاضای مباحثه از مظهر احدیه را باین شرح مرقوم فرموده اند:

«در تاریخ جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری مطابق با سپتامبر ۱۸۶۷ میلادی ... میر محمد نامی از بابیان شیراز که از دعاوی سخیفه میرزا یحیی و استتار و اختفای جنین آمیز وی بی نهایت متنفر بود سید محمد اصفهانی را بر آن داشت که از یحیی ازل درخواست و او را وادار کند که شخصاً با حضرت بهاءالله روبرو شود تا حقیقت امر معلوم و حق از باطل ممتاز و منفصل گردد. میرزا یحیی ب فکر سفیهانه خویش تصور نمود که جمال اقدس ابهی هرگز به چنین امری رضایت نخواهند داد این بود که مقابله و مباحثه با آن حضرت را قبول نمود و مسجد سلطان سلیم را محل ملاقات تعیین کرد. همین که این امر در ساحت اقدس معروض گردید و هیکل اطهر بر نیت وی استحضار یافتند در یوم موعود پیاده در شدت گرمای روز در حالی که میر محمد در التزام مبارک بود بجانب مسجد مذکور که در

نقطه دور دست شهر قرار داشت حرکت فرمودند و در حین عبور از کوچه و اسواق لسان قدم به آیاتی ناطق گردید که از هیمنه آن نفوسی که جمال مبین را زیارت و یا بیانات مبارکه را استماع مینمودند غرق دریای تحیر و شگفتی گشتند ... »

(نقل از صفحات ۹ - ۲۲۸ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

یحیی ترسید و حضور نیافت و عذر آورد و به روزهای بعد موکول نمود و حضرت بهاءالله تاسه روز جناب نبیل را در انتظار آمدن او و یا خبر از او قراردادند ولی یحیی و سید محمد ظاهر نشدند و راضی به قرار و وقت دیگر نیز نشدند اما به ایران نوشتند که حضرت بهاءالله برای مباهله حضور نیافتند کما اینکه قبلاً هم منتشر ساخته بودند که استغفرالله جمال قدم عزم قتل یحیی فرموده بودند (لوح الروح). شرح واقعه مباهله در الواحی بامضای میرزا آقاخان خادم الله کاتب وحی نیز مسطور است که قسمتی از آنها در جلد اول کتاب رحیق مختوم ذیل عنوان «ارض سر» مندرج میباشد.

شور و فتن و دسائس و خیانت‌های میرزا یحیی و سید محمد منحصر به محیط ادره نبود بلکه از طرفی با اعزام نفوس و ارسال اخبار موحش و پر از افتراء به بغداد و ایران، اذهان احباب را مشوب و قلوبشان را نگران مینمودند و از طرف دیگر با تقدیم گزارشهای محرمانه و تحریک آمیز به اولیای حکومت ایران و عثمانی بر خصومت آن دو دولت می افزودند. بعلاوه تا حد ممکن مبادرت به

شکایت‌های شخصی و حضوری نیز میکردند بدان سان که یکبار خود سید محمد به سعایت و شکایت و گدائی پول باسلامبول نزد سفیر ایران مشیر الدوله رفت و به مظهر احدیه افتراء زد و حتی حضرت بهاءالله را متهم نمود که قصد قتل ناصر الدین شاه دارند ... و در شهر ادرنه هم علاوه بر فتنه انگیزیها و انتشار تهمت ها، نزد حکومت نیز سعایت مینمودند چنانکه یومی زوجه یحیی به دارالحکومه رفت و شکایت نمود که شهرت آنها قطع شده و خود و شوهر و اولادش محتاج و گرسنه اند در حالیکه در همان ایام حضرت بهاءالله مبلغ زیادی برای یحیی و خانواده اش عطا فرموده بودند و بعد که از یحیی سؤال شده بود که چرا با دریافت چنان مبلغی همسرش را بشکایت و گدائی نزد حاکم فرستاده، عذر بد تر از گناه آورد و گفت که سید محمد زن او را به دارالحکومه فرستاده بوده است. هرچند حضرت بهاءالله در ادرنه بر حسب ظاهر محبوس در زندان و تحت مضایق سجن نبودند، قیام یحیی و سید محمد و ازلیها و خیانتها و خباثتهای آنها که «فتنة عمیاء صماء» نام گرفت بحدتی بر قلب و روح مظهر کبریاء جمال ابهی اثر گذاشت که قلم اعلی به ناله آمد چنانکه در يك لوح از الواح نازله در ادرنه میفرمایند:

«قسم به ذکر اعظم که بلانی بر این عبد وارد شده که مظلومان عالم از اول دنیا الی حین بر مظلومیتم نوحه مینمایند.»

(نقل از صفحه ۲۷۴ جلد دوم کتاب رحیق مختوم)

و در لوح دیگر میفرمایند:

«قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم شده و مویم سفید گشته. البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی شناسی چه که طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نضارتش تمام شده تالله قلب و فؤاد و حشاء جمیع آب شده و لکن بقوة الله بین عباد حرکت مینمایم.»

(نقل از صفحه ۴۷۲ جلد ۲ ریحیق مختوم. در صفحه ۲۷ جلد ۸

مائدة آسمانی هم با يك کلمه تفاوت این نص مندرج است. ایضا

قسمتی از آن در صفحه ۲۴۲ جلد دوم کتاب قرن بدیع در

فصل ادرته مسطور میباشد).

رثه حزین و ندای غمین لوح احمد نیز در همین اوقات

که به «ایام شداد» موسوم شد نازل گردید.

۲ - نزول السواح - اعلان امر عمومی

حضرت بهاءالله در عین این تأثرات و تألمات و در بحبوحه

دسائس اولی البغضاء، السواح مهیمنه کثیره خطاب به اهل بهاء و الواحی

عظمی خطاب به بعضی از سلاطین دنیا نازل فرمودند که این امر

اخیر که از اسلامبول آغاز گردید و در عکا ادامه یافت «اظهار امر

عمومی» نام گرفت.

نزول الواح و آیات در ادرنه خصوصاً بعد از «فصل اکبر» یعنی بعد از طرد یحیی و سید محمد و تفصیل و تفریق مؤمنین از منافقین و خصوصاً در سال آخر اقامت مبارک در ادرنه بحدتی بود که کُتاب وحی از عهده ثبت و تحریر بر نمی آمدند. حضرتشان میفرمایند:

«بشانی از غمام فضل امریّه و سحاب فیض احدیّه هاطل که در يك ساعت معادل الف بیت نازل.»

و نیز میفرمایند:

«الیوم فضلی ظاهر شده که در يك یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس رتانی نازل میشود و کَذَلِكَ بِشَانِ الْآيَاتِ عَلٰی لِسَانِ عَرَبِيٍّ بَدِيعٍ.»

ایضاً می فرمایند:

«از اهل بیان نفسی نه که اثرالله نزدش موجود نباشد و مین دون ذلك آنچه در این ارض موجود کُتاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه اکثر بی سواد مانده.»

و نیز میفرمایند:

«این ایام ... معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی آما و جوه نازل.»

همچنین میفرمایند:

«حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز

سواد نشده تا چه رسد به جلد».

(نصوص مقدسه مزبوره به نقل از صفحه ۲۴۶ جلد دوم کتاب
قرن بدیع و صفحه ۴۷۵ جلد دوم کتاب رحيق مختوم میباشد)

حضرت ولی امرالله نیز شرح مرقوم بوسیله جناب نبیل زرنندی
را به متن ذیل معرّز و مشرف به نقل در کتاب منیع مبارک خویش
میفرمایند:

با آنکه عده کثیری از کاتبین آثار لیلاً و نهاراً به ترقیم الواح
مشغول بودند مع ذلك از عهده انجام این امر کما هو حقه بر نمی
آمدند. از جمله از کتّاب میرزا باقر شیرازی بوده که وحده معادل دو
هزار بیت در روز کتابت میکرد و مدت شش یا هفت ماه باین امر
مشغول بود و هر ماه چند مجلد از خطوط وی به ایران ارسال میشد
و در حدود بیست مجموعه با خطّ خوش مرغوب بعنوان یادگار برای
میرزا آقاخان باقی گذاشت. (صفحه ۲۴۵ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

الواح نازله بشرح مذکور در ادرنه بسیار زیاد و از جمله این
الواح مهمینه میباشد:

سورة الاحزان	←	سورة الاصحاب
سورة الامر		سورة الامین
سورة البیان (عکا-کنج شایگان)		سورة الحجّ (دو لوح)

سورة الذبح ← سورة الدم

سورة العباد سورة الرتیس (عربی) نازلہ در کاشانہ

سورة القلم (عکّا کنج شایگان) سورة الغصن

سورة الملوك سورة القمیص (بفداد-کنج شایگان)

کتاب بدیع سورة الهجر (عکّا-بفداد-کنج شایگان)

لوح احمد (فارسی) لوح احمد (عربی)

لوح البهاء (بفداد-کنج شایگان) لوح اشرف (آن یا اشرف اسمع)

لوح الرضوان لوح الثقی

لوح اول ناپلئون سوم لوح الزّوج

لوح سلطان ایران لوح خلیل

لوح سراج (شهرت علی محمد سراج که یحیائی بود در کتاب Baha'u'llah the

King of Glory سراج ثبت گشته است.)

لوح سلمان (یکی از دو لوح مشهور.) لوح سیاح

لوح ليلة القدس (درویش صدقملی) (لوح دیگر لیلۃ القدس در عکّا نازل شده است)

لوح مباحله لوح نقطه

۲۲ - مناجاتهای صیام

از طرفی - پیشرفت امر در ایران،

- برخاستن ندای امرالله از جهات دیگر،

- محبّ گشتن حکام عالی مقام عثمانی در ادرنه مانند

محمد پاشا قبرسی، سلیمان پاشا و خورشید

پاشا که بترتیب حاکم ادرنه شدند و عزیز پاشا

معاون خورشید پاشا،

– احترام گذاشتن مأمورین سفارتهای دول خارجه در

ادرنه،

– زیاد شدن تعداد زائرین در ادرنه

– نزول مضامین شدید اللحن و اندازات الهیه در بعضی

از الواح مهیمنه

و از طرف دیگر دساتس و فتنه های سید محمّد و میرزا یحیی با

همکاری یکی از افسران سابق ترك بنام آقاجان بیک

(کج کلاه) در ارسال اخبار کذب و تحریک آمیز

بدولت عثمانی که استغفرالله حضرت بهاءالله و

پیروانشان قصد انقلاب دارند ،

فشارهای سیاسی دولت ایران بحکومت عثمانی علیه

توام با

مظهر الهی و اصحاب آن حضرت ،

کلّ موجب گردید که دولت عثمانی بفکر تفریق احباءالله و

تبعید حضرت بهاءالله به عکا که از بدترین شهرهای دنیا از نظر آب

و هوا و منفای محکومین به فنا بود بیفتد که جمال قدم آنرا

پیش بینی فرموده حتی بعضی از احبّا را بدون افشای علت به ترك

ادرنه امر فرمودند.

يك روز صبح مأمورین حکومت بفتتاً دور منزل مبارك را گرفتند و حکم دولت مبنی بلزوم ترك ادرنه تحت مراقبت مأمورین را ابلاغ نمودند بدون اینکه معلوم باشد مقصد کجاست و یا چه نفوسی از اصحاب اجازه دارند که در خدمت آن حضرت سفر نمایند. در همین موقع احبّاً را نیز متعاقب احضارهای اخیر مجدداً بدارالحکومه برده و استنطاق نمودند تا چون مثبت گردد که بهائی هستند فوراً آماده خروج از ادرنه گردند بدون اینکه معلوم باشد بکجا تبعید خواهند شد.

این حکم دولتی از طرفی و عشق شدید اصحاب که بتوانند در خدمت مولای معبودشان تبعید گردند از طرف دیگر موجب شد که احبّاً مال التجاره و دارائی خود را در حراج و یا به ثمن بخش از دست بدهند و منقطعانه آماده حرکت شوند.

در چنین موقعی که بسیاری از اهالی از این حکم باب عالی متحیر و شاکی بودند و احبّاً هم نمیدانستند که مقصد کجاست و آیا مجاز بهمراهی معبود محبوبشان تا مقصد خواهند بود یا نه، یکی از اصحاب بنام حاجی محمّد جعفر تبریزی از این غم که اجازه نیابد در خدمت مولایش عزیمت نماید گلوی خود را با تیغ سلمانی برید که اگر او را از اِکمال کار باز نمیداشتند صعود مینمود. تفصیل این واقعه در اوائل فصل ۲۹ Baha'u'llah the King of Glory مندرج است. ایضاً در کتاب «داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی»

بنقل از یادداشتهای آقا حسین آشچی که از خدام حضور از بغداد به بعد بود شرح ذیل مسطور است .

«وقتی دستور باب عالی صادر شد که جمال قدم و عائلة مبارك از ادرنه سرگون شوند و احبًا نمیدانستند که عاقبت آنان چه خواهد بود حاج جعفر که تصور کرد باصحاب اجازه همراهی نمیدهند گلوی خود را با تیغ برید. در همان هنگامه که عساکر اطراف خانه را احاطه کرده و غوغا و هیاهو از هرسو بلند بود، این خبر به جمال مبارك رسید. فوری به عیادت او تشریف بردند معلوم شد که حاج جعفر از قبول دکتر و بخیة گلو امتناع میورزد. جمال قدم سر او را روی زانوی خودشان گذاشتند و دست به سر و صورت او مالیده فرمودند بخون حضرت اعلی قسم که من بهرجا وارد شوم ترا میخواهم و یقین کن که کلام من دو نمیشود. حال حرکت شما مناسب نیست. بگذار معالجه کنند و بهتر بشوی و بتوانی حرکت کنی من فوری ترا خواهم خواست. حاج جعفر پس از حصول اطمینان تن بمعالجه داد.»

حضرت عبدالبهاء در کتاب مبارك تذکرة الوفا در شرح حال جناب حاجی محمد جعفر مزبور میفرمایند.

«...حکومت اجازه سفر کلّ احباب بمعیت مبارك داد و این به

برکت حرکت عاشقانه حاجی مذکور شد»

و در باره او میفرمایند : «بعد از دو ماه جناب حاجی با

برادر حاجی تقی وارد قلعه عکا شدند و به مسجونین انضمام یافتند.»

نکته ای که ذکرش در اینجا ضروریست آنستکه خورشید پاشا حاکم ادرنه نظر باحترامی که به حضرت بهاء الله میگذاشت بمضمون فرموده مبارک در کتاب GOD PASSES BY پس از وصول فرمان تبعید مظهر الهی ناراحت شد و مدتی غیبت اختیار نمود و حاضر نشد که شخصاً واسطه ابلاغ حکم دولت و عامل اجرای آن گردد.

نمایندگان دول خارجه در ادرنه هم مکرر بحضور مبارک مشرف شدند و استدعا نمودند که اجازه فرمایند برای استخلاص آن حضرت اقدام کنند ولی اجازه هیچ اقدامی نیافتند یعنی جمال قدم تقاضای آنها را در این زمینه نپذیرفتند.

باری بعد از چند روز، در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ برابر ۱۲ اگوست ۱۸۶۸ حضرت بهاء الله و عائله مبارکه را پس از قریب ۵ سال (چهار سال و هشت ماه شمسی) اقامت در ادرنه، با اصحاب که عاشقانه از خانه و زندگی و کار و کاسبی گذشته بودند تحت نظر عده ای نظامی بفرماندهی افسری بنام حسن افندی بسمت بندر گالی بولی (GALLIPOLI) حرکت دادند.

هنگام عزیمت و ترك خانه عزت آقا جمعی از اهالی ادرنه و منطقه اقامت مبارک بحضور حضرت بهاء الله که به حضرت شیخ افندی معروف بودند مشرف و با بوسیدن دست و دامان مظهر کبریا با تأثر و تحسّر قلبی وداع نمودند. در این موقع سنّ مبارک حضرت بهاء الله بحساب قمری ۵۲ و بحساب شمسی ۵۱ بود.

چهار روز تا گالیبولی در راه بودند و در این فاصله در قریه کاشانه Kasha'nih توقفی فرمودند که در آنجا لوح مبارک رئیس بلسان عربی از قلم الهی عزّ نزل یافت. به گالیبولی که رسیدند به حسن افندی که از حضور مبارک مرخص میشد فرمودند «بسلطان بگو که این ارض از ید تو خارج خواهد شد و امورش منقلب خواهد گردید» و بعد فرمودند:

«این گفته من نیست این کلام الهی است که بآنها خطاب میکند» (۱)

(ترجمه - نقل از صفحه ۲۷۸ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

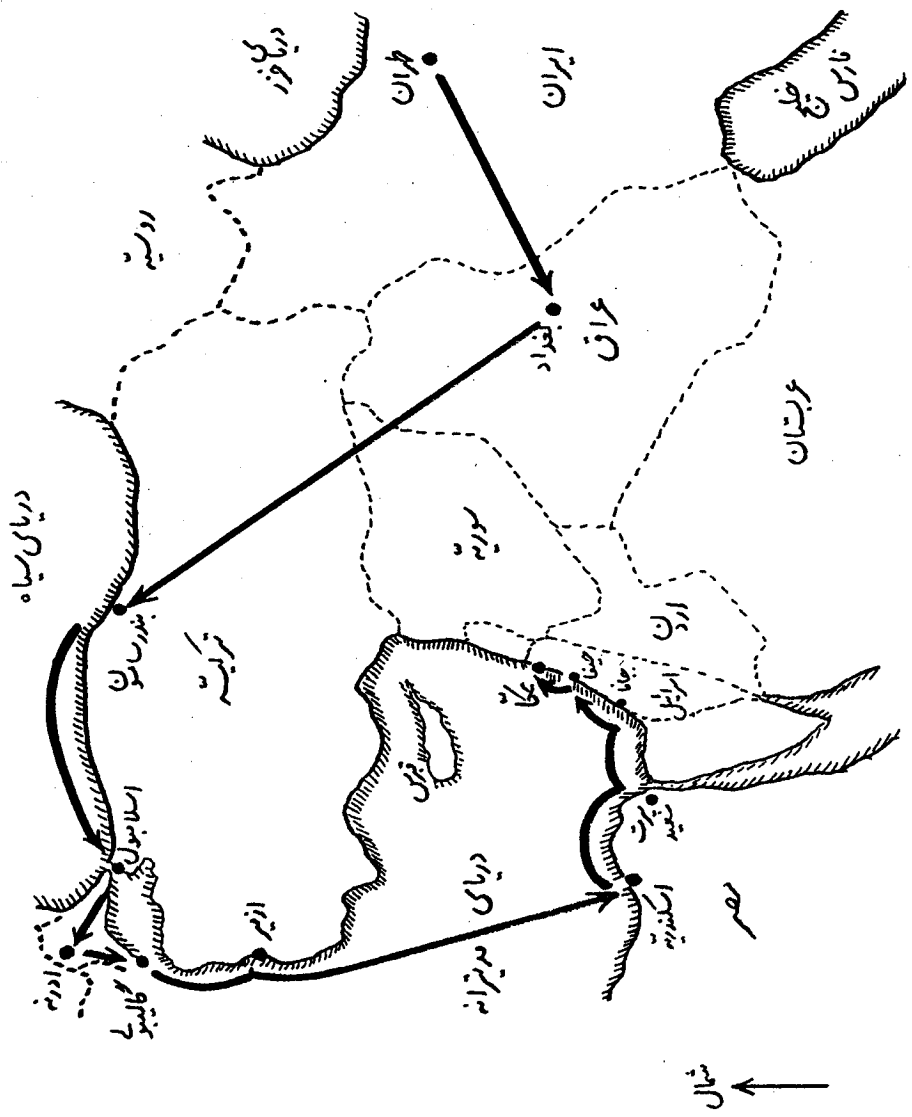
در گالیبولی سه روز توقف فرمودند در حالیکه احدی نمیدانست که مقصود چیست و مقصد کجا است و مقتدر چه بغیر از جمال کبریاء حضرت بهاءالله که حتی در لوح سلطان که در ادرنه عزّ نزل یافته بود و بعداً از عکا برای ناصرالدین شاه ارسال گردید بکمال صراحت تبعید و محلّ تبعید را نبوت میفرمایند بقوله تعالی:

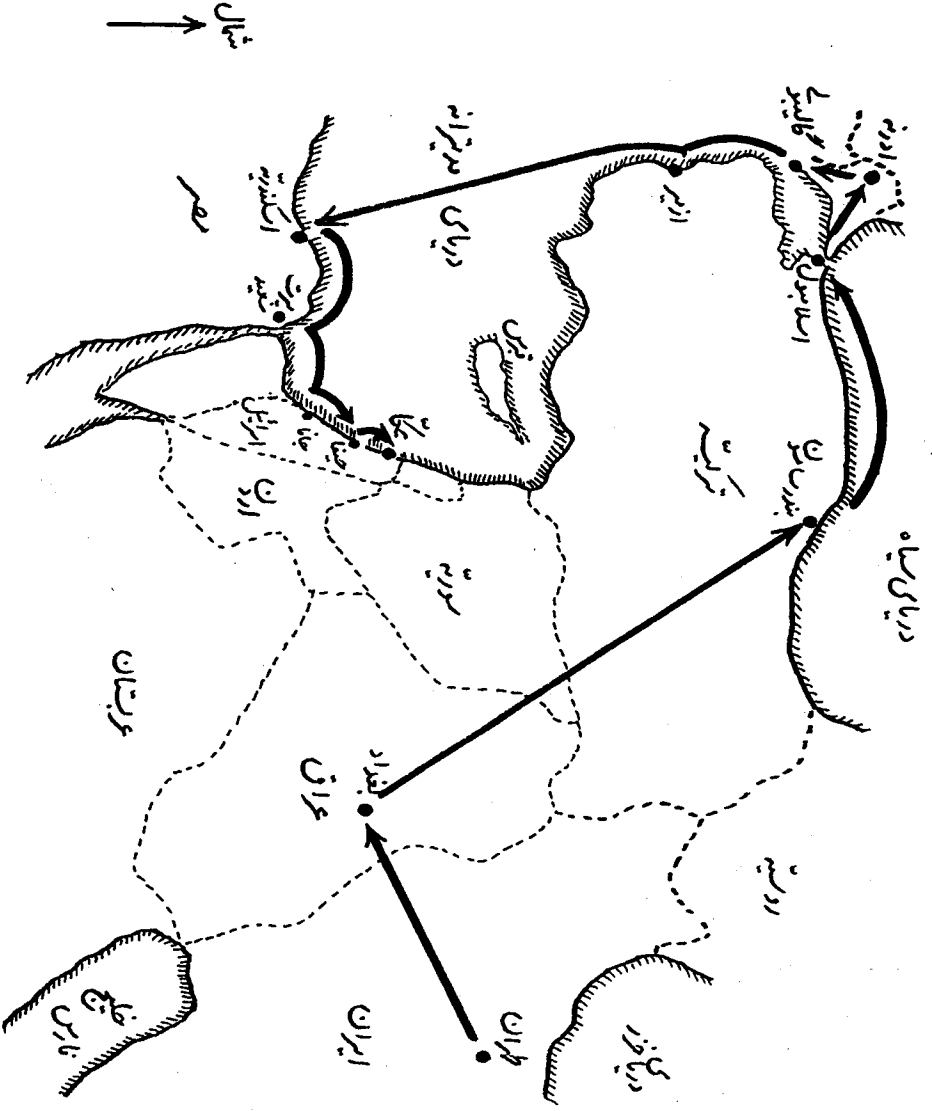
(۱) ده سال نکشید که این انذار الهی بکمال شدت تحقق یافت و جمال اقدس ابهی هنوز در داخل قلعه عکا مسجون بودند که سلطان عبدالعزیز در ۱۸۷۶ از عزّت به ذلت افتاد و از سلطنت خلع شد و بفرموده حقّ در کتاب **The Promised Day is Come** بقتل رسید و سال بعد قوای روس و بلغار قسمتهای شمالی و غربی عثمانی از جمله ادرنه را اشغال نمودند و هزاران نفر از افراد قوای عثمانی و اهالی رومیلی و شهرهای مناطق اشغالی به هلاکت رسیدند...

« ... فَسَوَفَ يُخْرِجُونَنَا أُولَئِكَ هُمُ الْفَنَاءُ مِنَ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي سُمِّيَتْ بِأَدْرِيَّةٍ إِلَى مَدِينَةٍ عَمَّا وَمِمَّا يَحْكُونَ إِنَّهَا أَخْرَبُ مَدِينِ الدُّنْيَا وَ أَقْبَحُهَا صَوْرَةً وَ أَرْدَتْهَا هَوَاءً وَ أَنْتَنُهَا مَاءً كَأَنَّهَا دَارُ حُكُومَةِ الصُّدَى لَا يُسْمَعُ مِنْ أَرْجَائِهَا إِلَّا صَوْتُ تَرْجِيئِهِ وَ أَرَادُوا أَنْ يَحْبِسُوا الْفَلَامَ فِيهَا وَ يَسُدُّوا عَلَى وَجُوهِهَا أَبْوَابَ الرِّخَاءِ وَيَصُدُّوا عَنَّا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِيمَا عَبَّرَ مِنْ أَيَّامِنَا ... »

در گالی بولی بالاخره عمر افندی که مأمور عالیترتبه اجرای حکم تبعید بود افشاء نمود که حکم اولیه سلطانی که طبق آن فقط سه نفر، یعنی دو برادر باوقای حضرت بهاء الله (جناب میرزا موسی کلیم و جناب میرزا محمّدقلی) و یکنفر از اصحاب میتوانستند ملازم جمال قدم در تبعید باشند، در اثر مقاومت حضرت بهاء الله و طبق اراده مبارکشان، مبدل باین گشته که همه اصحاب میتوانند همراه آن حضرت سرگون شوند.

در دوم جمادی الاولی سنة ۱۲۸۵ هجری قمری برابر ۲۱ اگوست ۱۸۶۸ میلادی مظهر الهی و عائله مبارکه بملازمت اصحاب، جمعاً قریب هفتاد نفر، بمقصد نهائی عکا با کشتی اطریشی که عازم اسکندریه بود بندر گالیبولی را ترك فرمودند. کشتی پس از چند ساعت توقف در مدلی (Madelli) و دو روز در بندر ازمیر (Smyrna) بسمت اسکندریه روان گشت. در بندر مصری اسکندریه





کشتی عوض شد و مظهر کبریاء با آل الله و اصحاب با کشتی دیگری به پرت سعید و جافا و حیفا تشریف بردند و در حیفا برای تعویض مجدد کشتی پیاده شدند الا اینکه به چهار نفس مقدس از اصحاب الله اجازه پیاده شدن ندادند زیرا بحکم سلطانی مقرر شده بود که چهار نفر از اهل بهاء با گروه یحیی و عائله اش به شهر ماغوسا در جزیره قبرس اعزام شوند و بعضی از پیروان یحیی از جمله سید محمد دجال و آقا جان بیک کج کلاه در عکا محبوس گردند. اما آن چهار وجود مبارک عبارت بودند از جناب مشکین قلم و جناب میرزا علی سیاح و جناب میرزا محمد باقر قهوه چی و جناب آقا عبدالغفار که هرچه الحاح و التماس کردند که در خدمت مولایشان بمانند مؤثر واقع نشد تا اینکه جناب عبدالغفار از فرط غم فریاد یا بهاء الابهی کشید و خود را از عرشه کشتی بدریا افکند ولی ایشانرا نجات دادند و با ازل و اعوانش بقبرس اعزام داشتند که چندی بعد با راده الهی به عکا رفتند و بشرف حضور فائز گشتند. (شرح حال ایشان در کتاب مبارک تذکرة الوفاء آمده است).

حضرت بهاء الله و عائله مبارکه و اصحاب را بعد از چند ساعت اقامت در ساحل حیفا با یک کشتی بادبانی بعکا بردند و بعد از ظهر ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۲۸۵ برابر ۲۱ اگوست ۱۸۶۸ از دروازه بحری وارد قلعه عکا نمودند و در قشله عسکریه (سربازخانه) مسجون ساختند.

عکّا

Akka _ Akko _ Acre

عکّا از قدیمی‌ترین شهرهای عالم است که فنیقی‌ها در ۱۵۰۰ سال قبل از حضرت موسی یعنی تقریباً ۵۰۰۰ سال قبل بنا کردند و چون به شکل مثلث بود آن را عوك نامیدند. بعد عاکو شد و سپس عکّه و بعد عکّا یا عکّاء.

در کتاب عهد قدیم در آیه ۲۱ باب اول سفر داوران بنام عکّو (Accho) آمده و در کتاب عهد جدید در آیه ۷ باب ۲۱ کتاب اعمال رسولان بنام پتولائیس (Petolemais) مذکور شده است.

عکّا در قرن‌ها قبل از میلاد در تصرف مصر بود. در قرن چهارم قبل از میلاد تحت تصرف اسکندر درآمد. باز مصریها بر آن حاکم شدند و سلطان مقدونی مصر پتولمی ۲ Petolemy II Philadelphus متوفی به سال ۲۴۶ قبل از میلاد آنرا آباد کرد و پتولائیس نامید. عکّا در قرون بعد تحت حکومت رومیان در آمد و بعد بوسیله مسلمان فتح شد و سپس در جنگهای صلیبی (۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱) مکرّر بین قوای مسلمان و مسیحی دست بدست گشت تا بالاخره تحت حکومت مسلمان باقی ماند. از قرن شانزدهم تا قرن بیستم جزء دولت عثمانی شد و از ۱۹۱۸ تحت الحکومه انگلستان گردید تا اینکه در ۱۹۴۸ بتصرف دولت جدید التّاسیس اسرائیل در آمد.

عكا هر چند مركز بوسيله حكّام و دولتهای مختلفه آباد گردید، معذلك نظر به جنگهائی كه بر سر تصرف آن از نظر اهميت سوق الجيشی بعمل آمد و همچنين نظر به بدی آب و هوايش ترقی نكرد و وسعت نیافت و بصورت قلعه ای محصور باقی ماندچنانكه در زمان تبعید معبود عالمیان، عكا شهرکی محصون و بسیار كثیف و متعفن با آب شور و تلخ و هوائی چنان بد بود كه بقول مشهور اگر پرنده ای عبور ميكرد بر زمین می افتاد. از نظر مدنی هم بندر كوچكى بود با ساحلی سنگلاخ و حصاری محكم و تاريخی كه در داخل آن غير از كوچه‌های تاريك و باريك و پيچ در پيچ و كثيف مساجد و كاروانسراهائی هم از آخرين دوران آباديش در زمان حكومت احمد جزّار (۱۸۰۴ - ۱۷۷۵) وجود داشت و سجن آن بفرموده مبارك حضرت عبدالبهاء در كتاب مفاوضات : «حبسخانه عصاة و قاتلها و سارقها و قُطّاع طريق بود» انتهى

اما در باره همین شهرك خراب و زشت و بسیار كثيف و فوق العاده بد آب و هوا و در باره کسی كه از این شهر دیدن كند و در آنجا به ذكر الهی پردازد و یا از آب آن بنوشد و یا حتی مورد گزش ككهای مشهور عكا واقع شود، بقدری مدح و ثنا در احاديث مروّثه از رسول الله آمده است كه بكلی موجب حيرت ميگردد و معلوم نيست كه تا قبل از ظهور و ورود مُبعث رُسل حضرت بهاءالله به مدینه عكا این تمجیدها و تقدیرها از این شهر بد آب و هوا به چه چیز تعبیر ميشده است.

برخی از این فرمایشات مبارکه حضرت رسول در بیان قدر و عزّ عکا در آخر لوح منیع شیخ آمده است.

اسامی و القاب عکا در تاریخ و در احادیث و در آثار الهیه

عبارت است از:

* پتولمانیس Ptolemais نام قدیمی و مقدونی عکا بشرح

مذکور در متن.

* سن ژان داکر St. Jean d'Acre نام فرانسوی که صلیبیون بر آن

نهادند.

* ارض سجن.

* ارض کثیب حمراء.

* ارض میعاد.

* باب امید (بوصف هوشع).

* بقعه احدیه نوزاء.

* بقعه بیضاء.

* بقعه حمراء.

* بقعه مبارکه نوزاء.

* سجن اعظم.

* سماء السماء.

* مادّته الله (یعنی سفره خدا).

* مدینه محصنه (یعنی شهر حصار دار - بوصف داود).

* ملحه کبری (یعنی محلّ جنگ و کشتار بزرگ).

* وادی التَّبیل (نبیل بحساب ابجد برابر عکاء و مساری ۹۲ میباشد).

فرمان سلطان عبدالعزیز صادره بتاريخ ۵ ربیع الاول ۱۲۸۵ برابر ۲۶ جولای ۱۸۶۸ بسیار شدید بود . از جمله (بزبان ترکی) به حاکم عکا مینویسد: «میرزا حسینعلی و جمعی از اصحابش به حبس ابد در قلعه عکا محکوم گردیده اند وقتی به آن قلعه رسیدند و تسلیم شما شدند ایشان را در داخل قلعه مادام الحیات مسجون کنید و مراقبت کامله مجری دارید که با احدی آمیزش نمایند و از محلی به محلی حرکت نکنند و دائماً تحت نظر دقیق باشند». این فرمان بعد از ورود مبارک، در مسجد الجزار در عکا برای عموم قرائت گردید.

حین ورود مظهر کبریاء به قلعه عکا مردم آن شهر که از لسان الهی به «اولاد افاعی» یعنی افعی زادگان نامیده شدند، در مسیر مبارک خصوصاً در بندرگاه و حول دروازه دریائی عکا فریاد سخریه و توهین از گلو بر آورده و به تمسخر «خدای اعجام، خدای اعجام» میگفتند و ملوک عرش و ثری را به این طرز و با این استقبال وارد محبسی نمودند که «سجن اعظم» نام گرفت. مصاعبش خارج از حد بیان است. شدت گرما، خفگی هوا، شوری آب، تعفن محیط، حمله حشرات موزیه و مشهور عکا، تراکم جمعیت در هر اطاق، فقدان بهداشت و ظهور بیماری عفونی و اسهال شدید که جمیع باستانیای دو نفر بیمار گشتند، توأم با تشنگی که «حتی آب طلبیدند احدی

اجابت ننمود» کَلّ موجب شد که در همان اوّل ورود سه نفر از اصحاب صعود کردند و ایشان عبارت بودند از دو برادر بنام جناب باقر و جناب اسمعیل خیطا و دیگر جناب ابوالقاسم سلطان آبادی که شرح حال هر سه ایشان در کتاب مبارک «تذکره الوفا فی ترجمة حیاة قدماء الاحبّاء» بقلم حقّ آمده است.

شدت مظالم و کثرت مصائب و حدت بلایا بحدّی بود که قلم اعلی فرمود: «از اوّل دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت».

(نقل از صفحه ۲۹۸ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

معهداً عموم اصحاب از مسجونیت در محضر حضرت معبود شاد و مسرور بودند چنانکه حضرت عبدالبهاء در این باره میفرمایند:

«وقتی که وارد عگا شدیم در چنان مصیبتی که جمیع در زحمت و بلا بودیم لذّت و سروری داشتیم که بگفتن نیاید. وقتی هفتاد نفر از اصحاب در قلعه محبوس بودند همه مبتلای تب شدید شدند. بدرجه ای که هیچیک قادر بر حرکت نبود الا من و آقا رضا که مشغول پرستاری احباب و تهیه دوا و شورها بودیم اتفاقاً منزل من هم در اطاقی واقع که فرش آن از سنگ بود و بسیار رطوبت داشت و آن اطاق را بجهت غسالخانه ساخته بوده اند. با آن حالت ابتلاء در ظلّ حضرت بهاء الله چنان مسرور بودیم که هر زحمتی را راحت میدانستیم».

(نقل از صفحه ۹۲ جلد ۲ بدائع الکاار)

سبحان الله این شادی و مسرت اصحاب الله در بحبوحه مصائب شدید و بلیات صعبه همیشه وجود داشته است چنانکه در حین سرگونی از ادرنه به گالیبولی نیز در لوحی مندرج در صفحه ۴۴۷ جلد اول رحیق مختوم طبع ۱۳۰ بدیع کاتب وحی مینویسد: «دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد والله جمیع بمثل آنکه به عیش میروند ...» انتهی

در عکا هرگونه ملاقات ممنوع بود و اخبار بداخل و خارج سجن اعظم نمیرسید و در خارج از عکا خصوصاً در ایران احباً در نهایت تشویش بودند. کثیری اصلاً نمیدانستند که جمال قدم را به عکا سرگون کرده اند و بعضی هم خصوصاً در اصفهان طبق آنچه که یحیائیا انتشار داده بودند تصور میکردند که حضرت بهاءالله را در دریا غرق نموده اند تا اینکه بتدریج خبر رسید که طلعت احدیه را در عکا مسجون ساخته اند و در این هنگام بعضی به امید لقا و تشرّف بمحضر کبریاء ولو پیاده قصد عکا نمودند اما در مقصد نتوانستند وارد سجن شوند که هرگاه داخل قلعه نیز میشدند سید محمد اصفهانی که اطاقش مقابل دروازه ورودی بود آنها را میشناخت و به مأمورین معرفی میکرد و باعث اخراج ایشان میگردد.

فقط معدودی معجزه آسا باراده غالبه الهیه مشرف شدند مثل جناب حاجی شاه محمد امین البیان و جناب حاجی ابوالحسن امین (أمنای اول و ثانی) که در حتام عمومی بطور غریبه و بدون

اجازه تعظیم و یا اظهار مراتب عبودیت، حضرت معبود را زیارت کردند و مبهوت و مدهوش گشتند و یا آقا عبدالرحیم بشرویه‌ای که حکایت عجیب و حیرت انگیز تشریفشان در صفحه ۴۵ کتاب «داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی» مندرج است و جناب آقا بزرگ خراسانی ملقب به «بدیع» که باراده مطلقه مظهر احدیه وارد سجن گردید و تشرّف حاصل نمود و خلق جدیدگشت و حامل لوح سلطان ایران شد. بقیّه واصلین به حصار قلعه عکا به همین اکتفا مینمودند که از روی تپه‌ای نه کاملاً مطابق اطاق سجن، معبود عالمیان را از دور، نه بطور کامل، زیارت نمایند و حرکت دست مبارک را که باظهار عنایت و شفقت بود ملاحظه کنند و با انجذاب و اشتعالی بیش از پیش مراجعت نمایند و یا در شهرهای دیگر آن ارض مقدّس مانند حیفا و ناصره و حبرون مبادرت به اقامت و رفت و آمد کنند.

در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۸۷ هجری قمری برابر ۲۲ جون ۱۸۷۰ میلادی که قریب دو سال از ورود موعود من علی‌الارض به قشله عسکرته میگذشت، حضرت میرزا مهدی غصن‌الله الاطهر «مَنْ خُلِقَ مِنْ نُورِ النَّبَاءِ» فرزند ۲۲ ساله جمال اقدس ابهی در عنفوان شباب و ربعمان جوانی از روزنه بام سجن به پائین افتادند و سخت مجروح شدند و پس از ۲۲ ساعت با میل و رجای خودشان و قبول حق بملکوت ابهی صعود نمودند باین شرح مختصر که چون کاتب وحی

بودند آن روز هم برای تحریر الواح و کتابت وحی حضور جمال قدم شرفیاب شدند و حضرت بهاءالله فرمودند امروز روز نزول آیات نیست و لذا حضرت غصن اطهر برای تفکر و توجه و دعا و مناجات به بالای بام تشریف بردند و بقدم زدن و شاید بملاحظه افق و راز و نیاز با حضرت بی انباز پرداختند و در حال جذبۀ روحانی بدون توجه به سطح بام از روزنه‌ای که برای ورود هوا و نور گذاشته بودند به پائین افتادند و شدیداً مجروح و مصدوم گشتند و سر و دندۀ مبارکشان به صندوقی که آنجا قرار داشت اصابت کرد و شکست ...

حضرت بهاءالله فرزند مجروح و خون آلود و دردمند خود را در آغوش گرفتند و از رجای او سؤال فرمودند ... حضرت غصن اطهر خودشان تقاضای فدا و شهادت نمودند که برای آزادی احباب و فتح ابواب سجن و لقا فدا گردند. ۲۲ ساعت بعد در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۸۷ برابر ۲۳ جون ۱۸۷۰ مرغ روحشان به ملکوت الهی صعود نمود.

جمال ابهی حضرت بهاءالله جلّ اسمہ الاعلیٰ در لوح آقا مهدی

فرهادی که بمنزله زیارتنامه آن ذبیح الهی است میفرمایند:

«هَذَا حِينٌ فِيهِ يَغْسِلُونَ الْإِبْنَ أَمَامَ الْوَجْهِ بَعْدَ الذِّى فَدَيْنَاهُ فِي
 آلَسِجِنِ الْأَعْظَمِ. بِذَلِكَ أَرْتَفَعَ نَحِيبُ الْبِكَاةِ مِنْ أَهْلِ سُرَادِقِ الْآبْهَى وَ نَوْحُ
 الَّذِينَ حُبِسُوا مَعَ الْغُلَامِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ الْيَمِينِ ... هَذَا يَوْمٌ
 فِيهِ آسْتَشْهَدُ مَنْ خَلِقَ مِنْ نُورِ الْبُهَاءِ إِذْ كَانَ مَسْجُونًا بِأَيْدِي الْأَعْدَاءِ.
 عَلَيْكَ يَا غُصْنَ اللَّهِ ذِكْرًا لِلَّهِ وَ ثَنَاءً وَ ثَنَاءً مَنْ فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ وَ ثَنَاءً
 مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ. طُوبَى لَكَ بِمَا وَفَيْتَ مِيثَاقَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ إِلَى أَنْ

فَدَيْتَ نَفْسَكَ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ ... »

(نقل از صفحه ۲۰۴ جلد ۲ رحيق مختوم طبع ۱۲۱)

و در مناجاتی شهادت حضرت غصن اطهر را فدا و قربانی
برای اتحاد عالم میفرمایند:

«سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي تَرَانِي بَيْنَ أَيْدِي الْأَعْدَاءِ وَالْإِبْنِ
مُحْتَرَأً بِدَمِيهِ أَمَامَ وَجْهِكَ يَا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ. أَي رَبِّ فَدَيْتُ مَا
أَعْطَيْتَنِي لِحَيَاةِ الْعِبَادِ وَاتِّحَادِ مَنْ فِي الْبِلَادِ.»

(نقل از صفحه ۲۰۱ جلد ۲ توقیعات مبارکه حضرت ولی‌امرالله)

حضرت ولی‌امرالله در همین توقیع منیع مبارک انتقال رسمین
در سنه ۹۶ بدیع برابر ۱۹۳۹ میلادی که در آخر جلد ۲ توقیعات
مبارکه درج شده میفرمایند:

«همچنانکه در ادوار سابقه یعنی در دور حضرت ابراهیم،
اسماعیل و در دور حضرت مسیح، نفس مقدس آن حضرت و در
دور فرقان حضرت سید الشهداء و در کور بیان حضرت ربّه اعلی
روحی لرشحات دمهم الاطهر فداء حاضر و مهیای فداء جهت تطهیر
و استخلاص اهل عالم گشتند و بقربانگاه فداء شتافتند در این
کوربدیع حضرت غصن الله الاطهر بفرموده جمال قدم و اسم اعظم جام
شهادت را بنوشید تا باب لقا بر وجه اهل بهاء مفتوح گردد و عالم و
عالمیان حیاتی جدید یابند و وحدت اصلیه در جامعه بشریه تحقق
پذیرد و وحدت عالم انسانی اعلان گردد و عالم ادنی آئینه ملکوت ابهی

شود. تَعَالَى تَعَالَى مَقَامُهُ الْمُتَعَزِّزُ الْمُتَعَالَى الْبَاذِخُ الْمُنْبِيعُ. تَعَالَى
تَعَالَى أَسْمُهُ الْمُبَارَكُ الْأَطْهَرُ الْأَعَزُّ الْأَرْفَعُ الْأَشْرَفُ الْبَدِيعُ. انتهى

چهار ماه بعد از این واقعه، ظاهراً بعثت اینک قشله عسکرته
یا سربازخانه را برای حاجات نظامی میخواستند، اسراء یعنی مظهر
الهی و عائله مبارکه و اخوان محترمه را به خانه‌های پست و محقر و
اصحاب را به کاروانسرای داخل قلعه منتقل نمودند و باین ترتیب
جمال اقدس ابهی بعد از دو سال و دو ماه و پنج روز از قشله
عسکرته به خانه‌ای پست و محقر بنام بیت مَلِك منتقل شدند و بعد
از سه ماه به خانه کوچک دیگری بنام بیت منصور خوام و بعد از
مدتی کوتاه (دو تا سه ماه دیگر) به بیت رابعه و حدود چهار ماه بعد
برابر جدول آخر این فصل به بیت عودی ختار منتقل گشتند.

عودی ختار، صاحب این خانه، شخصی مسیحی و مارونی
بود که چون خودش در خارج از قلعه عکا خانه‌ای ساخته و به آنجا
کوچ کرده بود منزل داخل قلعه عکا را به عائله مبارکه اجاره داد.
این خانه هم بفرموده مقدس حضرت ولی‌امرالله: «بقدری محقر و
کوچک بود که سیزده نفر از اهل بیت رجلاً و نساءً بالزام در یک
حجره میزیستند» (صفحه ۲۰۴ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

در مجاورت این خانه، منزل دیگری بود با ایوانی رو بدریا
که به خواجه الیاس عبود (پدر زن برادر عودی ختار) تعلق داشت
ولی این جناب عبود در آن موقع میانه خوبی با امر نداشت خصوصاً

که در همان ماههای اول استقرار مبارک و عائله محترمه در خانه همسایه‌اش (عودی ختار) یعنی در روز دوشنبه ۱۲ ذیقعدہ ۱۲۸۸ هجری قمری واقعه قتل ازلیها رخ داد. باین شرح مختصر که:

یحیائیا بسرکردگی سید محمد دجال و آقا جان کج کلاه و همراهی میرزا رضا قلی تفرشی که با خواهرش بدری جان (عیال میرزا یحیی) در زمرة اصحاب مبارک به عکا آمده بود و جمال قدم او و خواهرش را بعلت فساد اخلاق و ارتکاب مناهی و دو روئی از جمع احباب طرد فرموده بودند، مبادرت به فسق و فجور و فتنه انگیزیها و اعمال قبیحهای نمودند که قلم اعلی بناله آمد و اصحاب را تحتل و قرار نماند. این نفوس خبیثه علاوه بر اینکه پیوسته به جاسوسی مشغول و دائماً مراقب بودند که احدی از احباء وارد قلعه نشود و هرکس را ولو با لباس مبدل برای زیارت می آمد به مأمورین حکومت معرفی میکردند انواع دسیسه‌های فتنه انگیز هم مینمودند و اقسام شایعات کذب و تحریک‌آمیز منتشر میساختند و با رفتار قبیحه و اعمال سیتة خویش از جمله شرب خمر با بعضی از مسیحیان و آبرو ریزی ... سبب تضییع نام امرالله بین مردم عکا میگشتند حتی میرزا رضا قلی تعدادی از آیات و الواح را تحریف کرد بطوری که معانی کفرآمیز و مخالف حق بدهد و آنها را بنام مقدس حضرت بهاءالله منتشر ساخت و شهرت داد که من بهائی و جزو آنها بوده‌ام و حالا توبه کرده و مسلمان شده‌ام و این الواح اصیل را در اختیار مردم قرار میدهم ... چنانکه در لوح مشهور به استنطاق که

بامضای خادم الله کاتب وحی میباشد مسطور است:

« ... باری در هر یوم فساد و اعراض اشقیاء در تزاید بوده تا آنکه رضا قلی يك بسته کبیر سواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آن را به فقرات کفرآمیز مخلوط نموده و بدست اکثری از اهل این بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم. او و آقا جان و سید محمد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس جَهْرَةً به شتم و بغضاء قیام نمودند... » (نقل از صفحه ۱۴۴ جلد ۲ رحیق مختم طبع ۱۲۱ بدیع)

این فتن و دسائس و رفتار قبیحه و اعمال شنیعه ازلیها بحدی رسید که مظهر کبریاء جمال اقدس ابھی از کل منزوی شده و باب لقا را بر جمیع مسدود فرمودند و در همین اوقات مناجات جانسوز «قد احترق المخلصون» نیز عزّ نزول یافت که بر سوز قلوب محترقه اصحاب افزود چنانکه بعضی از آنها دیگر نتوانستند آنهمه رنج و حزن مظهر کبریاء و فتنه و فساد و دسیسه و بغضاء و خیانت و رذالت و ظلم و عدوان ازلیها را که در حین انزوای مبارک باوج شدت رسیده بود تحتّم کنند و بقولی «مطابق حکم محکم کتاب بیان که میفرمایند هرکس سبب اذیت و حزن و آزار من یُظهِرُهُ اللهُ شود باید او را معدوم نمایند» (صفحه ۱۴۱ جلد ۲ رحیق مختم) تصمیم بر قتل سه نفر ازلی مزبور یعنی سید محمد اصفهانی و آقا جان بیک کج کلاه

و میرزا رضا قلی تفرشی گرفتند. مع آنکه جمال قدم بسحض اطلاع از این افکار مخالف تعالیم بهائی کلّ را از هرگونه انتقام و یا اقدام برفع خیانتها و آزارهای ازلیها از این طریق، نهی اکید فرمودند و از صاحبان این خیالات سوء که نیتشان مکشوف شده بود محمّد جواد قزوینی را امر فرمودند که حتی از خانه خارج نگردد و تحذیر شدید نمودند و محمّد ابراهیم کاشانی را از محضر مبارک اخراج فرمودند و ناصر نام عرب مشهور به حاجی عباس را که از بیروت به همین نیت آمده بود بشهر مزبور معاودت دادند ... مع هذا، بر خلاف امر خدا هفت نفر از احباء، که کلّ از مؤمنین خدم و بیریا ولی ۱۵ سال ناظر دسیسه‌ها و فتنه‌های ازلیها و آلام جانکاه مظهر کبریاء بودند، از روی نادانی و بی طاقتی در ۲۲ جنواری ۱۸۷۲ سه ازلی مفسد مزبور را به قتل رسانیدند که شهر غلغله شد و سربازان و مأمورین با تفنگ و شمشیر و مردم با اسلحه سرد و چوب و چماق همگی به سمت خانه عودی خمار که محلّ اقامت حضرت بهاءالله بود هجوم آوردند چه که بدری جان سابق الذکر، زوجة یحیی ازل و خواهر میرزا رضاقلی مقتول که در ادرنه موقتاً از شوهرش جدا شده و با برادرش به عکا آمده بود، بلافاصله به دارالحکومه رفته و اظهار داشته بود که «استغفرالله» حضرت بهاءالله اصحاب را مأمور قتل آن سه نفر فرموده بودند چنانکه در لوح استنطاق به امضای کاتب وحی مسطور است قوله الحق:

«... بعد از وقوع این امر، خبیثه کاذبه علیها لعنة الله و

لعنة اوليائه در مجلس حكومت رفته و ذكر نموده كه جمال قدم امر فرموده اند كه اين نفوس را بقتل رسانيدند ... انتهي

متصرف عكا (حاكم) علاوه بر توقيف جمعی از احتباء، مظهر كبرياء جمال اقدس ابهي را با حضرت عبدالبهاء و جناب ميرزا محمد قلی به سرايه حكومتي احضار نمود و معبود عالميان را يك شب در خان شاوردي و دو شب در «قبة مرتفعه كه فوق ليان است» مسجون كرد و حضرت عبدالبهاء را در ليلة اولی به غل و زنجير كشيد تا اينكه دو روز بعد بمعیت جناب ميرزا محمد قلی و ميرزا محمد علی و ميرزا آقاچان كاتب الله كلاً در خدمت حضرت بهاء الله جلّت عظمته پس از ۷۰ ساعت حبس و استنطاق بمنزل مراجعت فرمودند كه شرحش در لوح استنطاق كه ذكرش گذشت آمده است و قسمتي از اين لوح مبارك در صفحات ۱۴۱ تا ۱۵۴ جلد دوم كتاب رحيق مختوم درج شده است.

جمال اقدس ابهي را روز دوشنبه ۱۲ ذيقعدة ۱۲۸۸ از بيت مبارك به سرايه حكومتي بردند ولی در اين مجلس اولی از آنحضرت بازجوئی ننمودند تا اينكه ثانياً در روز پنجشنبه مليك ارض و سماء را از سجن بدار الحكومہ برده و در اين مجلس پاشا، مورد استنطاق و سؤال قرار دادند.

مولای محبوب اهل بهاء حضرت ولی امرالله در اشاره به اين

جلسه اخير ميفرمايند: (نقل از صفحات ۱۰ - ۲۰۸ جلد ۲ كتاب قرن بدیع)

اپس از ورود هيكل اطهر به دارالحكومہ، پاشای غدار رو

بجمال مختار کرد و زبان بعتاب بگشود و جسورانه سؤال نمود " آیا سزاوار است بعضی از تابعین شما به چنین عملی مبادرت نمایند " طلعت منیر ابهی در جواب فرمودند " اگر یکی از عساکر شما عمل ناروایی مرتکب شود آیا شما مسؤول خواهید بود و بجای او باز خواست خواهید شد " (ترجمه) سپس از اسم و موطن مبارک سؤال نمودند هیکل اقدس فرمودند " إِنَّهُ أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ " مجدداً سؤال شد فرمودند " لَا يَنْبَغِي ذِكْرُ الْإِسْمِ فَأَنْظُرُوا فِي فَرْمَانِ الدَّوْلَةِ الَّتِي عِنْدَكُمْ " بعد به ملایمت و احترام همان پرسش را بار سوم تجدید کردند . در این حین لسان عظمت با نهایت قدرت و سطوت باین کلمات عالیات ناطق گردید " اِسْمِي بِهَاءِ اللَّهِ وَ مَسْكَنِي نُورٌ إِذَا فَأَعْرِفُوا " پس از آن وجه قدم بجانب مفتی متوجه و خطابات ابراد فرمودند که رائحه ملامت از آن متضوع بود . بعد رو به جمعیت حاضرین فرموده با صولت و هیمنه ای که احدی را قدرت تکلم و اظهار جواب نبود به بیانات مشغول شدند . سپس وجود اقدس چند فقره از آیات سورة ملوک را تلاوت و از جای برخاسته مجلس را ترك فرمودند . پس از خروج هیکل اقدس حاکم مدینه پیغام فرستاد که حضرت بهاء الله آزادند و میتوانند به بیت مراجعت فرمایند و از محضر مبارک از آنچه واقف گردیده طلب معذرت و پوزش نمود . | انتهى .

هفت نفر عاملین اصلی این قتل بمدت هفت سال در حبس لیان عکا مسجون گشتند و شانزده نفر نیز بمدت شش ماه در خان

شاوردی زندانی شدند.

ناگفته نماند که قبل از سه ازلی خبیث مزبور، دو منافق خسیس دیگر نیز بقتل رسیده و در اطاق کاروانسرا دفن شده بودند که همه اینها در مدت کوتاه انزوای جمال قدم رخ داد که چون حضرتشان از فرط احزان در بروی خود بستند از طرفی یحیائیاها فرصت را غنیمت شمرده و به بی‌حیائی و گستاخی و بی‌حرمتی و رذالت و حتی لمن و شتم در معابر افزودند و از طرف دیگر بعضی از اجبای کم‌طاعت هم چشم مولای خود را دور دیده و مبادرت به این گناه عظیم که تخلف شدید از تعالیم بهائی بود نمودند. ذکر این قتل از آن جهت گردید که دانسته شود اینکه حضرت ولی‌ام‌الله جلّ سلطانه در لوح قرن (نوروز ۱۰۱ بدیع) میفرمایند: «عده‌ای از اصحاب به قتل پنج نفر از آن نفوس خبیثه با وجود نهی اکید سرّاً اقدام نمودند». انتهی منظور آن سه عنید و این دو عنود بودند.

صدور این اعمال شنیعه و بکلی مخالف اصول احکام و اساس تعالیم بهائی از طرف منتسبین باستان طلعت تقدیس نه تنها موجب خشم اهالی و بدبینی مردم عکا بامر مبارک اقدس ابهی و به اجباً و اصحاب‌الله و همچنین باعث ابتلاء ظاهری مظهر کلی الهی و حضرت غصن اعظم گردید، بل موجب همّ و غمّ و حزن و الم عمیق مؤسس آئین رافت و عطوفت، حضرت بهاء‌الله جلّ ثنائه گشت که چقدر لسان عظمت بعد از آنهمه نصیحت و هدایت خلق، باین بیان

ناطق که: « لَيْسَ حُزْنِي سِجْنِي وَ مَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْدَائِي بَلْ مِنْ
 الَّذِينَ يَنْسِبُونَ أَنْفُسَهُمْ إِلَى نَفْسِي وَ يَرْتَكِبُونَ مَا تَصْنَعُدْ بِهِ زَفْرَاتِي وَ
 تَنْزِلُ عِبْرَاتِي ... » (اشراقات)

چندی بعد حاکم منطقه عکا، بفرموده حق (صبحی پاشا)،
 عوض شد و دچار خیب و عقوبت گشت و متصرف جدید که احمد
 بیک توفیق نام داشت محب گردید و با احترام رفتار نمود حتی
 زندانیان خان شاوردی را هم که با رفتار نیک خود مأمورین را
 مجذوب نموده بودند آزاد کرد و بدری جان (یا بقولی بدر جهان) را
 که پیوسته در عکا فتنه‌انگیزها مینمود اخراج نمود تا بشوهرش ملحق
 گردد. هم او اجازه داد عشاق طلعت ابهی که بقصد زیارت مالک
 عرش و ثری به مدینه عکا رو آورده بودند بشرف لقا فائز شوند که
 از آن جمله بودند جناب ملا صادق مقدس خراسانی (اسم الله الاصدق)
 و جناب حاجی عبدالمجید نیشابوری (ابا بدیع).

باری الیاس عبود که بعد از واقعه قتل بکلی خانه خودش
 را از خانه عودی ختار که در مجاورت و محل سکونت مظهر کردگار
 بود، جدا ساخته بود بتدریج محب شد و چنان ارادتی یافت که
 اول برای دامادی حضرت عبدالبهاء اطاق پیشنهاد و حاضر کرد و
 بعد با کمال میل تمام خانه را در اختیار عاتله مبارکه گذاشت و
 جمال قدم از خانه عودی ختار، بعد از حدود دو سال و نیم، بخانه

دیوار بدیوار و باطاقی که ایوان باریکی مشرف به دریا داشت نقل مکان فرمودند. بعدها تمام این دو خانه که بهم وصل گردیده بود به «بیت عبود» معروف شد. حضرت بهاءالله جمعا مدت شش سال در این دو خانه تشریف داشتند و در همین مکان مقدس الواحی مهیمن از سماء وحی نازل گردید که علی راسهم کتاب مستطاب اقدس بود که در ۱۸۷۲ در خانه اول (بیت عودی ختار) عزّ نزول و ختام یافت. ازدواج مبارک حضرت عبدالبهاء با منیره خانم هم در این منزل انجام گرفت.

سجن جمال اقدس ابهی در داخل قلعه عگا بشرح جدول آخر این فصل ۹ سال طول کشید. اهالی عگا بتدریج خاضع درگاه کبریا شدند بحدتی که در غیاب نیز از آنحضرت با احترام یاد میکردند و بفرموده حضرت ولیّ امرالله جمال کبریا را «سید العظیم» و «جناب الکریم» میخواندند و حتی واضحا اقرار میکردند که ببرکت قدوم مبارک آب عگا شیرین و قابل شرب و هوای شهر لطیف و قابل تنفس شده بود.

حکام کلّ، یعنی ولاة سوریه و همچنین متصرفین عگا یعنی حکام آن شهر که عوض میشدند یا خاضع بودند و یا خاضع میشدند جز معدودی قلیل مثل صبحی پاشا که اسمش گذشت و حاکم کلّ بود و بفرموده مبارک حضرت ولیّ امرالله «منکوب و معزول گشت و نام و شهرتش بکلی از دست برفت» (صفحه ۴۴۶ جلد ۲ کتاب قرن بدیع) و یا عبدالرحمن پاشا که بعد از احمد بیگ توفیق از سنه ۱۸۷۴ متصرف عگا

شد و او دو رو و محیل و عدو امرالله بود و جمال رحمن اورا " مطلع شیطان " نامیدند بقوله تعالی :

« إِنَّهُ سَمِيٌّ بِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بَيْنَ مَلَأِ الْأَمْنَانِ إِلَّا إِنَّهُ مَطْلَعُ الشَّيْطَانِ .
يَشْهَدُ بِذَلِكَ هَذَا الْقَلَمُ الَّذِي بِهِ زُيِّنَ لَوْحٌ مَحْفُوظٌ . قَدْ ارْتَكَبَ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ مَا
نَاحَ بِهِ الْمَلَأُ الْأَعْلَى ثُمَّ الَّذِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ يَطُوفُونَ . . . »

(صفحه ۶۳ جلد ۸ مانده آسمانی ط ۱۲۱)

این متصرف گزارشهای دروغ و مغرضانه در باره جمال احدیه به مقامات عالیه فرستاد و در عکا بر اصحاب الله سخت گرفت حتی دستور داد که تمام دکانها و محلهای کسب متعلق به بهائیان را در بازار و اسواق عکا تعطیل کنند اما وقتی که برای نظارت اجرای دستور بی بازار آمد همانجا حکم عزلش را بدستش دادند . بقول جناب نبیل زرنندی که حضرت ولی امرالله در لوح قرن احتبای آمریکا نقل میفرمایند : " هر پاشانی که رفتارش در عکا ملایم و موافق بود نظر الهی شامل حال او میشد و مدت متمادی در مقام و منصب خویش باقی میماند و بالعکس هر متصرفی که دست جور و عدوان میگشود ید قدرت الهی او را اخذ مینمود حتی عبدالرحمن پاشا و محمد یوسف پاشا صبح همان شب که به اخذ و ایدای احتبای الهی تصمیم گرفتند حکم عزل آنها تلغرافیا از باب عالی واصل گردید و از مقام خود برکنار شدند و چنان مورد نفرت و غضب مراجع عالیه مملکت واقع گشتند که دیگر تا آخر حیات اشتغال به خدمت و

انتصاب بمقامی در دوایر حکومت برای آنان میسر نگردید.

(صفحة ۴۴۶ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

بعد از عبدالرحمن پاشا، اسعد افندی از ۱۸۷۵ متصرف گردید و او هم خضوع بسیار نشان داد و بعد از وی مصطفی ضیاء افندی از ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۱ حاکم عگا شد و او بقدری خاضع و محب گردید که اظهار نمود جمال قدم هر وقت بخواهند میتوانند از قلعه عگا خارج شوند و در حومه اقامت فرمایند. ولی مظهر الهی از این اجازه حکومتی استفاده نفرمودند. حتی حضرت عبدالبهاء که در جون ۱۸۷۷ قصر مزرعه را در دو مایلی قلعه عگا اجاره و تعمیر و آماده فرموده و کالسکه تهیه نمودند و سه بار از حضور مبارک استدعا کردند که بخارج قلعه تشریف فرما شوند قبول نفرمودند و اظهار داشتند که «من زندانی هستم». تا اینکه حضرت عبدالبهاء از شیخ علی میری که مفتی عگا یعنی فقیه و قاضی شرع و در عین حال شیخی محترم و ذینفوذ و با ارادت بحضور حضرت بهاء الله بود خواستند که او از حضور مبارک مسئلت کند و اصرار نماید که بقصر مزرعه تشریف ببرند و او آنقدر خواهش و التماس نمود تا اینکه فرمودند «بسیار خوب» و در همان ماه جون (ژوئن) ۱۸۷۷ پس از نه سال مسجونیت در قلعه عگا، از دروازه زمینی قلعه خارج گشته و حضرتشان که دوران صباوت و جوانی را در آغوش طبیعت زیبا و سر سبز مازندران گذرانیده بودند اینک پس از نه سال محرومیت از

دیدن يك سبزه، به سبزه‌زار حومه عکا تشریف فرما شدند. اما چگونگی کسب رضایت مبارک را بخروج از قلعه عکا از لسان احلای حضرت عبدالبهاء باید شنید که میفرمایند:

«ما هر تدبیری کردیم که جمال مبارک تشریف فرمای باغ

شوند قبول نمی‌نمودند. میفرمودند ما مسجونیم و شخص مسجون باید محصور باشد. آخر چون مفتی عکا شخص بسیار محترم مصری بود من باو گفتم میتوانی نوعی بکنی که بلکه جمال مبارک بیرون تشریف بیاورند. از شدت خلوصی که داشت فوراً برخاست توجه بساحت اقدس نموده پس از حصول اجازه چون مشرف شد بر قدم اطهر افتاد و عرض نمود مسئلتی دارم تا قبول نفرمائید بر نمی‌خیزم. بسیار اصرار و التماس نمود تا وقتی که رجای او را قبول فرمودند و از قلعه بیرون تشریف آورده بقصر مزرعه که در آنجا تدارک ورود و نزول قدم مبارک دیده شده بود تشریف فرما گشتند. عظمت امر بدرجه‌ای بود که با وجود آنکه مسجون بودند احدی بدون اجازه نمیتوانست بحضور مبارک مشرف شود حتی متصرف عکا چند سال بود که استدعای اذن حضور مینمود اعتناء نمی‌فرمودند ...»

(نقل از صفحه ۱۹۸ جلد ۲ بدائع الآثار)

حضرت بهاء‌الله دو سال در قصر مزرعه اقامت فرمودند.

گاهی نیز به «باغ‌نعمین» که به «باغ‌رضوان» و «اورشلیم جدید» و «جزیرتنا الخضراء» موسوم گردید تشریف میبردند سپس در سپتمبر ۱۸۷۹ به قصر بهجی که حضرت عبدالبهاء آنرا اجاره و سپس ابتیاع کردند،

نقل مکان فرمودند. این قصر متعلق بهمان عودی ختار بود که در منطقه مشجر و باغ ماندی بنام بهجی قرار داشت و او در ۱۸۷۰ ساختمان مزبور را کامل نمود ولی خودش در ۱۸۷۹ فوت کرد و بازماندگانش قصر را به حضرت عبدالبهاء اجاره دادند. قصری که از لسان حق به «منظر اکبر» و «قصر رفیع» موصوف شد. قصری که از قضا، در موقع بنا، این دو بیت پر معنی بر سر درش نگاشته بودند:

قَصْرٌ عَلَيْهِ تَحِيَّةٌ وَ سَلَامٌ نَشَرَتْ عَلَيْهِ جَمَالَهَا آيَاتُ
فِيهِ الْعَجَائِبُ وَ الْغَرَائِبُ نُوعَتْ فَتَحَيَّرَتْ فِي نَعْتِهَا الْأَقْلَامُ

که شاید مضمون آن بفارسی چنین باشد:

قصری که بود براو تحیت و سلام گسترد بر او جمال خود را ایام
از فرط عجائب و غرائب در آن حیران بشود بوصف آنها اقلام
سبحان الله بر سر در قصر تا کُر نیز قبل از ورود جمال قدم
حک نموده بودند:

بر درگه دوست چون رسی گو لبیک

کانجا نه سلام راه دارد نه علیک

این وادی عشق است نگهدار قدم

این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

که بشارت به ظهور مکلم طور در آن قصر مقدس میداده است.

حضرت بهاء الله عز اسمه الاعلی با عائلة مبارکه، غیر از

حضرت عبدالبهاء، بمدت ۱۲ سال در قصر بهجی تشریف داشتند.

حضرت عبدالبهاء با خانواده محترمه خودشان در داخل قلعه عکا ماندند و این به دو جهت بود: یکی بملاحظه اینکه مبادا اقامت ایشان در قصر بهجی که مسلماً با شمول مستمرّ عنایات خاصه مظهر الهی در حقّشان توأم میشد، موجب حسادت اغصان و در نتیجه حزن جمال اقدس ابهی گردد و دیگر برای سدّ حملات اعداء در عکا۔ و اداره امور اجبا در آن مدینه۔ و ترتیب تشرّف مآذونین بحضور مظهر کبریا۔ و تأمین وسائل لازمه برای قصر بهجی۔ و تنظیم ارتباطات امریه۔ و رفع مشکلات مختلفه و تسهیل معضلات متنوعه چنانکه لسان حقّ باین حقیقت شهادت داد و جمال قدم فرمودند: «تمام زحمات را برای راحت و آسایش ما «آقا» تحمّل نموده اند. «آقا» حصن حصین و درع متین در مقابل ملل و امم شده و ما را راحت کرده اند... بشانی بر خدمات امریه قیام نموده و مؤید شده‌اند که هفته هفته فرصت آمدن به قصر بهجی ندارند و ما با احباب مؤانس و بصدور الواح و آیات مشغولیم و ایشان در زحمت و مشقتند» (نقل از صفحه ۴۰ کتاب داستانهای از حیات عنصری جمال اقدس ابهی)

حضرت عبدالبهاء بقدری نزد حضرت بهاء الله عزیز و محترم بودند که هر وقت برای زیارت جمال اقدس ابهی به بهجی تشریف میبردند چون به نزدیک قصر میرسیدند حضرت بهاء الله به حاضرین میفرمودند آقا تشریف میآورند به استقبال بروید.

غیر از حضرت عبدالبهاء دو برادر باوفای جمال ابهی جناب میرزا موسی کلیم و جناب میرزا محمد قلی و عموم اصحاب و واردین نیز در خانه‌هایی در داخل قلعه و بیشتر در خان عوامید یا خان عمدان که کاروانسرای بزرگ بود ساکن بودند و گاه بگاه حضرت بهاء الله شخصا برای احوالپرسی و ابراز عنایت و مرحمت از قصر بهجی به قلعه تشریف میبردند .

در دوران بهجی ، در سنه ۱۸۸۶ « مخدره کبری » ، « سیده اهل بهاء » ، « ورقه مبارکه علیا » صاحبه مظهر کبریاء ، شریک و سهم بلائی لاتحصای جمال ابهی ، حضرت آسیه خانم ، والده شریفه مقدسه حضرت عبدالبهاء باعلی رفارف ملکوت ابهی صعود نمودند که بسیار موجب حزن جمال مبارک گردید چنانکه قلم قدم بنوحه درآمد و فرمود :

« يَا قَلْمِي الْأَعْلَى قَدْ أَتَتْكَ مُصِيبَاتٌ نَاحَتْ بِهَا سَكَانُ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى
وَالْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَ الَّذِينَ طَافُوا الْعَرْشَ فِي الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ . اسْمَعْ نِدَائِي ثُمَّ
اذْكُرِ الْمُصِيبَةَ الَّتِي بِهَا أَحَاطَتِ الْهَمُومُ اسْمِي الْقَيْئُومِ وَ أَنْهَزَمَ بِهَا الصَّبْرُ وَ
الْإِضْطِرَابُ وَ تَفَرَّقَا فِي الدِّيَارِ . . . »

ایضا :

« يَا وَرَقَةَ الْعُلْيَا قَدْ بُدِّلَ بِحُرْنِكَ الْيَوْمَ بِاللَّيْلِ وَ الْفَرَحُ بِالْحُزْنِ وَ
السُّكُونُ بِالْإِضْطِرَابِ إِلَى أَنْ أَحَاطَتِ الْأَحْزَانُ مَنْ فِي الْإِمْتِنَانِ بِمَا حَزِنَ الْإِسْمُ
الْمَكْنُونِ وَ السِّرُّ الْمَخْزُونِ وَ الْقَيْئُومُ الَّذِي قَدَى لِنَفْسِهِ الْقَانِمَ أَمَامَ الْوُجُوهِ »

(نقل از توفیق مبارک انتقال رمسین - صفحات ۶-۲۰۵ - جلد ۲ توفیعات مبارکه)

سال بعد هم جناب میرزا موسی حضرت کلیم که بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا «فی الحقیقه جمال مبارک را برادر حقیقی بود» در همان مدینه محصنه عکا بملکوت ابهی صعود نمودند و جسد مطهر ایشان نیز در قبرستان عکا بودیمه نهاده شد.

جمال قدم عزّ اسمہ الاعظم چه در دوران مسجونیت در داخل قلعه و چه در ادامه آن در مزرعه و بهجی هرچند بظاهر محبوس بودند، در حقیقت با قدرت و نفوذی حیرت‌انگیز کلّ را خاضع مینمودند بطوریکه در داخل قلعه نیز متصرفین و مأمورین و ولایه برای حضور در محضر مبارک استیذان میکردند و چه بسا ماذون بحضور نمیشدند و یا در محضر حقّ چنان مبهوت و خاضع میگشتند که خود را فراموش مینمودند. يك مثال موردی است که حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«جمال مبارک ملاقات هیچ متصرفی را نپذیرفتند و سلطان به اندیشه شد و بمتصرف تلگراف کرد که حتماً بملاقات ایشان بیاید. پس او با جمعی از دولتیان بحضور آمد و جمال مبارک نه بپاخواست و نه با آنان حرف زد و ایشان بزمین نشستند و جمال مبارک با اشاره صندلی را نماندند ولی آنان همان نشست روی زمین را پذیرفتند و بامر جمال مبارک قلیان حاضر شد ولی محض رعایت پاس احترام نکشیدند و جرات هیچ حرفی نکردند و پس از ده دقیقه با کمال

خجالت اذن خواستند و مرخص شدند» (نقل از صفحه ۲۵۲ جلد ۴ اسرار الاکابر)

مثال دیگر آنکه میفرمایند:

«با وجودی که در حبس بودند خیمه مبارک بالای جبل کرمل در نهایت جلال مرتفع و بظاهر ظاهر قدرت و اقتدار بدرجه‌ای بود که متصرف عکا (۱) پنج سال میخواست بساحت اقدس مشرف شود قبول نفرمودند و ابداً اعتناء ننمودند».

(نقل از صفحه ۱۲۴ جلد اول بدائع الاکابر)

و حضرت ولی امرالله در باب سیطره و عظمت مظهر احدیت حتی در زمان مسجونیت در داخل قلعه میفرمایند:

«وقتی یکی از ضباط اروپائی که بمصاحبت حکومت اجازه تشریف بساحت مبارک حاصل نموده بود چنان مسحور عظمت و جلال و هیمنه و وقار آن ملیک پر اقتدار گردید که نزدیک آستانه در زانوی ادب بر زمین نهاد و در نهایت خضوع و خشوع جالس گردید».

(از صفحه ۲۱۶ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

در دوران بهجی کثیری از احباء و قلیلی از صاحبان عنوان و بزرگان غیر بهائی بحضور مبارک مشرف گشتند از جمله در اپریل

(۱) بمد از مصطفی ضیاء افندی که ذکرش در صفحات قبل آمد در سنه ۱۸۸۱ احمد المتالح افندی متصرف عکا شد و در سنه ۱۸۸۶ احمد حمدی پاشا و در ۱۸۸۸ ابراهیم پاشا و در سال ۱۸۸۹ عارف بیک و در سنه ۱۸۹۱ صادق پاشا متصرف عکا شدند که در زمان فرد اخیر صمود مظهر الهی بملکوت ارفع ارفع اعلامی خودشان واقع گردید.

۱۸۹۰ استاد دانشگاه کیمبریج پروفیسور ادوارد براون Edward Granville Browne بود که تحقیقاتی بزم خویش بیطرفانه در بایه و تقسیم آن به ازلیه و بهائیه نموده بود ولی در حقیقت بعلم و جهاتی که حضرت عبدالبهاء در لوح حضرات ایادی امرالله ذکر میفرمایند، جانب یحیائیا را گرفته و بعد از این تشریف کتب و مقالاتی مغشوش و ناصواب ترجمه و تألیف و طبع نمود که از آن جمله کتابی بود بنام «نقطة الکاف» که اظهار داشت تألیف جناب حاجی میرزا جانی کاشانی بوده و او نسخه منحصر به فرد آن را در کتابخانه پاریس یافته است و خود نیز مقدمه ای در هشتاد صفحه مشحون از اغلاط و اغراض بر آن مزید نمود و کتابی منتشر ساخت که حضرت عبدالبهاء در وصفش میفرمایند: «از بدایت عالم تا یومنا هذا کتابی به این اراجیف و هذیان تألیف نشده» (صفحه ۲۰۹ جلد ۵ مائده آسمانی) و جناب ابوالفضائل در باره اش میفرمایند: «کتابی مانند آن در توهین نقطة اولی نوشته نشده است» (صفحه ۵۴ کشف الغطاء»

البته به امر مبارک حضرت عبدالبهاء جواب مفتریات و مطالب مغرضانه و متضاد این کتاب را جناب ابوالفضائل و پس از صعود ایشان جناب آقا سید مهدی گلپایگانی و ذوات محترمی دگر نوشتند که کتابی شد قریب ۵۰۰ صفحه بنام «کشف الغطاء عن حیل الاعداء».

دیگر حضرت عبدالبهاء در باره این اقدام براون و همدستی او با یموتیان چه ها فرموده اند مطلبی مفصل و خارج از موضوع این کتاب است. طالبین اطلاع کافی است به قسمتی از لوح مبارک حضرات

ایادی امرالله در صفحات ۲۰۷ تا ۲۱۰ جلد ۵ مائده آسمانی ط ۱۲۹ بدیع و الواح خطاب به جناب ادیب مندرج در صفحات ۵۷ و ۵۸ جلد دوم مائده آسمانی ط ۱۲۹ و فرمایش مبارک در صفحه ۱۸ و مخصوصاً صفحه ۲۵۹ جلد اول بدائع الآثار مراجعه نمایند.

این شخص بعد از اینکه بقول خودش در مقدمه کتاب مذکور، ۱۵ روز از ۲۶ رجب تا ۱۴ شعبان ۱۳۰۷ هجری در جزیره قبرس در شهر ماغوسا به ملاقات صبح ازل میرفته و «هر شب با يك خزانه پر از معلومات مراجعت» میکرده و در ۲۲ همان ماه برای تشرّف بحضور مبارک وارد عکا شده، نتوانسته حقیقتی را که با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده انکار کند و بر صفحه نیاورد چنانکه شرح اولین تشرّف و مسموعات خویش را بزبان فارسی نگاشته است که چون شرح مذکور متضمن تصویری از جمال مظهر الهی و ثبتي از فرمایشات مبارکه بوسیله يك غیر بهائی، آنهم چنین شخصی میباشد ذیلاً عیناً از صفحات ۹ و ۱۰ مقدمه کتاب نقطه الکاف طبع ۱۹۱۰ (۱۳۲۸ هجری) در هلند، درج میگردد. (۱)

۱ ... راهنمای من در مقابل يك پرده قدری مکث نمود تا من موزه های خود را از پا در آوردم پس از آن پرده را بلند کرده

(۱) در سایر کتب بهائی که این شرح با جمل و عبارات بهتر مرقوم گشته، ترجمه‌ای فارسی از متن انگلیسی است که خود براون بطرز بهتر در مقدمه ترجمه «مقاله شخصی سیاح» نگاشته است.

من داخل تالار وسیعی گشتم دريك گوشه تالار بر بالای مخدّه دیدم مرد وقور محترمی نشسته کلاهی مانند تاج درویشان ولی بسیار بلندتر بر سر و دور آن عمامه کوچکی از پارچه سفید پیچیده، با چشمان درخشان که گفתי خیال شخص را نا گفته میخواند و ابروان کشیده و پیشانی چین دار و موی سیاه و ریش سیاه بسیار انبوه طویل که تقریباً تا محاذی کمر میرسید این شخص خود بهاءالله بود. پس از تقدیم مراسم تعظیم بهاءالله با يك صدای ملایم نجیبانه مرا امر به جلوس نموده پس از آن نطقی نمود که بعضی فقرات آن که بخاطر مانده بود از این قرار است:

«الحمد لله که فائز شدی ... تو آمده ای که این مسجون منفی را ببینی ... ما بجز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم ولی مردم با ما مثل مفسدین که شایسته حبس و طرد باشند رفتار میکنند ... تمام ملل باید صاحب يك مذهب شوند و جمیع مردم با هم برادر گردند. روابط دوستی و اتحاد مابین فرزندان انسان باید مستحکم شود و اختلاف مذهبی و نزاع قومی از میان ایشان مرتفع شود - چه عیبی در اینها هست ... بلی همینطور خواهد شد. این نزاعهای بی ثمر این جنگهای مخرب همه بر طرف خواهد شد و «صلح اکبر» بجای آنها بر قرار خواهد گردید ... شما نیز در اروپا محتاج بهمین نیستید؟ همین نیست که حضرت عیسی خبر داده است ... پادشاهان و حکام اموال و خزائن شما را بجای اینکه صرف اصلاح بلاد و آسایش عباد نمایند همه را در راه تخریب نوع بشر صرف

میکنند . . . این نزاعها و جنگها و خونریزیهها و اختلافات باید تمام شود و تمام مردم مانند يك خانواده باهم زیست کنند . . . نباید شخص فخر کند که وطن خود را دوست دارد بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست میدارد " . . .]

چون ذکر براون آمد باید متذکر شد که وی در ۱۸ و ۱۹ دسامبر ۱۹۱۲ در لندن و در ۹ مارچ ۱۹۱۲ در پاریس حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شد. جناب زرقانی مینویسد که در دفعه اولی " پس از اظهار خضوع اول خواست از ما ماضی عرض حال دهد و عذرخواهی نماید فرمودند باید صحبتهای دیگر بداریم صحبتی که مورث محبت شود . . . " (۱) و در دفعه ثانی " . . . از ما ماضی کلمه‌ای گفتن نتوانست زیرا مقصد مبارک محبت و الفت بود نه اظهار اغراض و افکار او . لهذا از مطالب علمیّه و حکایات از حالات امور شرق بعطوفت و محبت و اغماض و ستیری فوق العاده با او گفتگو و مذاکره میفرمودند و هر دقیقه‌ای از شنیدن بیانات مبارکه خاضع تر میشد تا هنگام مرخصی که دست مبارک را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع مرخص گردید . " انتهى (۲)

(۱) و (۲) نقل از صفحات ۲۹ و ۳۱ جلد دوم بدائع الآثار . (بصفحات

بعد حضرت عبدالبهاء برای او از آثار جمال اقدس ابھی ارسال فرمودند و او را نصیحت کردند که با آثار یحیی که در کتابخانه‌های پاریس و لندن هم گذاشته‌اند مقایسه کند تا «استنباطهای مطلوب جلوه نماید» و در لوحی دیگر به او میفرمایند که: «از مورخین فرنگستان کسی جز آن جناب بساحت اقدس فائز نگشت و این موهبت تخصیص بشما یافت. بسیار باید قدر این بخشش یزدانی و موهبت رحمانی را بدانید. هرچند حال معلوم نه ولیکن در استقبال نهایت اهمیت را پیدا خواهد نمود.» انتهى. و او را نصیحت به عبودیت و فراموش کردن این عالم و گذشتن از خود و پیوستن به «حضرت دوست» میفرمایند که هر دو لوح مبارک در صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۷ و ۱۶ تا ۱۶ جلد نهم مانده آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع مندرج است. (براون توفیق جبران نیافت و نقطة الکاف کفر به نام او باقی ماند).

این حالت ستر و اغماض و عطوفت و رأفت حضرت عبدالبهاء نمونه ظاهر و مثل بارزی از فضل و رحمت و عنایت و شفقت آب سماوی حضرت بهاء الله عز اسمہ الاعلی است که غیر از توجه خاص به فقراء و ضعفاء علی‌الخصوص به مضطهدین فی سبیل الله، حرمت علماء و اقویا و صاحبان مناصب دنیا را هم ملحوظ میداشتند و ایشانرا از نصائح الهیة محروم نمی نمودند و در الواح قدسیه به صداقت و امانت و انصاف و عدالت امر میفرمودند و مزید بر این نفوس ضالّه حتی معاندین و ظالمین را هم در الواح مبارکه با

چنان احترام و عطوفتی به صراط مستقیم دعوت و به انابه و رجوع نصیحت فرموده اند که اگر شخصی از اعمال فرد مخاطب لوح با خبر نباشد خیال میکند که مخاطبین آن الواح نفوس مؤمنه خیره بوده اند:

* سوء رفتار و ضلالت میرزا احمد کاشانی کجا، «بدایع

نصایح الهی» در لوح احمد فارسی کجا.

* خیانت‌های سید حسین متولی قمی کجا، مضامین و معانی

لوح شکر شکن کجا.

* مظالم و ستم‌های «رئیس الظالمین» کجا، خطابه‌های محترمانه

و اندرزهای مشفقانه جمال سبحان در لوح سلطان کجا.

* میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی از

هیچ اقدامی علیه مظهر الهی کوتاهی ننمود و هم او باعث سرگونی

موجود ام از بغداد به اسلامبول و از اسلامبول به ادرنه و از ادرنه به عکا

گردید. مع هذا جمال اقدس ابهی در حقیق در لوح شیخ میفرمایند:

«شهادت میدهم که در خدمت دولت امین بوده به شانی که

خیانت را در عرصه‌اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود این

مظلومان در سجن اعظم هم او بود ولکن چون در عمل خود صادق

بوده لائق ذکر خیر است.» (صفحه ۵۱ طبع ۱۱۹)

* میرزا محسن خان سفیر بعدی ایران در اسلامبول که

بفرموده حضرت عبدالبهاء: «از اعداء امرالله بود» و مره «به قنسول

ایران در شام نوشت که لائحه‌ای به سلطان بنگارد و خبر دهد که

بهاء‌الله با متمدنی در طرابلس غرب و سودان و سوریه در تحریک برای خلع سلطان متفق است ... « وقتی که بفتناً از طرف دولت ایران معزول و بطهران احضار گردید، بفرموده حضرت عبدالبهاء : «بر جان خود ترسید که چون به ایران برگردد کشته شود چه دولت او را معزول کرد و فوراً خواست و با همه عداوتهایش به جمال مبارک نوشته در کارش مشورت کرد که چون در کارش متحیر است تبعیت عثمانی گیرد و شغلی نزد اترک پیدا کند و این مطلب را به حضور جمال مبارک معروض داشت و فرمودند بهتر این است که به ایران برگردد که آنجا موفق خواهد شد و اطاعت امر نمود و چون به ایران رسید باو شغلی عالی دادند و وزیر امور خارجه شد و لطف بهاء‌الله به اعداء چنین بود » انتهى

(نقل از صفحات ۲۵۲-۴ جلد ۴ اسرار الآثار)

از خصوصیات حیات مبارک مظهر الهی در دوران بهجی اطلاع دقیقی در کتب مطبوع مندرج نیست. بطور کلی بیشتر اوقات آن حضرت به نزول الواح و آیات و عطای پاسخ به اسئله و عرایض احباء و تعیین وظائف ایادی امرالله و مبلغین فداکار و جان نثار دین الله و پذیرفتن زائرین میگذشت. حکایاتی پر حلاوت و بدیع از حیات ناسوتی حضرت بهاء‌الله در کتابی جالب و مستند بنام «داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی» بوسیله حضرت ایادی امرالله جناب فروتن تالیف شده که تا حدودی حاوی اطلاعاتی از حالات و

رفتار و گفتار مظهر الهی است و مذاق جان هر خواننده مشتاق را شیرین میسازد.

جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم گاهی هم بباغ رضوان و حیفا تشریف میبردند. بطور کلی چهار بار حیفا را بقدم مبارک خود مفتخر و متباهی فرمودند:

دفعه اول در آخر اگوست ۱۸۶۸ بود در وقتی که حین سرگونی به عگا از کشتی بخاری پیاده شدند و برای چند ساعت در ساحل حیفا توقف فرمودند.

دفعه دوم در اگوست ۱۸۸۲ بود که برای چند روز در بیت فندق در کلنی آلمانها اقامت فرمودند.

دفعه سوم در بهار ۱۸۹۰ بود که در همان ایام پروفیسور ادوارد براون با کسب اجازه برای تشرّف به عگا رسید.

دفعه چهارم در ۱۸۹۱ بود که بمدت سه ماه در منزل الیاس ابیض و در خیمه مبارک خودشان اقامت فرمودند و در این سفر بود که یک روز در دامنه کوه کرمل در محلی که چند درخت کوچک سرو داشت جلوس نمودند و در حال اشاره به نقطه‌ای نزدیک و پائین درختان سرو، به حضرت عبدالبهاء فرمودند که عرش حضرت ربّ اعلی باید در آن محلّ مستقرّ گردد، دقیقاً در محلی که بوسیله مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء مستقر گردید. محلّ جلوس جمال قدم نیز معین است که زائرین زیارت میکنند. ایضاً در همین سفر بود که به غار ایلیا نیز تشریف بردند و هم در این سفر در محلّ مرتفعی

مشرف بر راههای ورودی به حیفا که رأس الکرمل نامیده میشود لوح مبارک کرمل را نازل فرمودند محلی که در آن جا مشرق الاذکار حیفا ساخته خواهد شد.

اما الواح نازله در عکا که طی ۲۴ سال سجن اعظم در قشلة مسکریته و بیوت داخل قلعه و قصور مزرعه و بهجی از قلم عزّ صدور یافته بسیار زیاد و فوق العاده مهم است.

در میان آن آثار مقدّسه الهیه غیر از کتاب مستطاب اقدس و الواح مکمل احکام و تعالیم آن «قسطاس هدی» مانند «اشراقات و بشارات و طرازات و تجلیات و کلمات فردوسیّه و لوح اقدس و لوح مقصود» الواح سلاطین و زمامداران ارض که در سالهای اول سجن عکا عزّ نزول یافت حائز اهمیتی علیحده است. چه که با ابلاغ ظهورالله به اعظم رئیس جامعه مسیحی و به خلیفه اسلام و باعظم سلاطین عصر و زمان، مرحله رسمی اظهار امر عمومی اكمال پذیرفت. مرحله ای که از اسلامبول آغاز شد و در عکا کامل گردید.

این الواح و ابلاغات الهی به زمامداران خاکی بطور کلی به شرح ذیل میباشند:

- ۱ - لوح سلطان عبدالعزیز و وکلاء نازله در اسلامبول.
- ۲ - سورة الملوك که بطور عام بجمیع سلاطین عالم و ملوک مسیحیّه و بطور خاصّ خطاب به سلطان عثمانی که خلیفه اسلام هم

بود و به سفیر ایران در دربار وی و در ختام لوح به مشایخ و حکماء در ادرنه نازل گشت.

۲ - لوح سلطان ایران که در ادرنه عزّ نزول یافت و از عکا ارسال شد.

۴ - لوح اول امپراطور فرانسه ناپلئون سوم که در ادرنه نازل گشت و از عکا برای وی ارسال گردید.

۵ - لوح اول رئیس که بلسان عربی خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی در مسیر تبعید به عکا در قریه کاشانه بین ادرنه و گالیبولی شرف نزول یافت.

۶ - لوح دوم رئیس که بلسان فارسی در اوائل ورود به سجن عکا نازل شد و در این لوح مبارك عالی پاشا را بقهر الهی انذار میفرمایند.

۷ - لوح دوم ناپلئون سوم که در عکا نازل گشت.

۸ - لوح ملك روس که در سجن عکا از قلم اعلی خطاب به الکساندر دوم امپراطور روسیه صادر گردید.

۹ - لوح ملکه انگلستان که خطاب به الکساندریا ویکتوریا در عکا نازل و جهت مشارالیها ارسال گشت.

۱۰ - لوح پاپ پی نهم که در سجن اعظم شرف نزول یافت.

ابلاغ و اعلان عمومی امرالله باعظم رؤساء و زمامداران دنیا، علاوه بر این الواح عظمی، شامل خطابات علیا به ویلهلم اول قیصر

آلمان و به فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش و به رؤساء جمهور آمریکا و خطابه‌های عمومی دیگر به عموم سلاطین و زمامداران جهان در کتاب مستطاب اقدس نیز میباشد.

از سایر الواح نازله در عکّا نام ۶۰ لوح منیع مبارک در ذیل درج میگردد ولی باید متذکر بود که تا ۷ سال قبل حدود پانزده هزار لوح از حضرت معبود، جمال قدم جلّ اسمه الاعظم، بدست آمده که گنجینه‌ای بی‌همتا در مرکز جهانی امرالله گشته است.

رسالة سؤال و جواب	←	تفسیر سورة والشّمس
زیارتنامه سید الشهداء		زیارتنامه بیت
سورة الاعراب		زیارتنامه مریم
سورة السلطان (سلطان آباد)		سورة الزيارة
سورة المرسل		سورة الفؤاد (لوح فؤاد یا ک. ظ)
سورة هیکل		سورة الوفا (لوح وفا)
کتاب عهدی		کتاب مستطاب اقدس
لوح اتحاد		کلمات فردوسیّه
لوح اشراقات		لوح ارض باء (بیروت)
لوح اقدس		لوح اصل کلّ الخیر
لوح البقاء		لوح الاحباب
لوح القدس (اعرابی)		لوح السحاب

لوح امواج	←	لوح برهان
لوح بسمله (ابن مظلوم اراده نموده)		لوح بسیط الحقیقه
لوح بشارات (لوح نداء روح حیوان)		لوح پسر عم
لوح تجلیات		لوح جواد
لوح حکمت		لوح دنیا
لوح رؤیا		لوح زین المقرین
لوح سلمان		لوح سید مهدی دهجی
لوح شیخ (دجنی)		لوح شیخ فانی
لوح طب		لوح طرازات
لوح عاشق و معشوق (کلزار الہی)		لوح عبدالوہاب
لوح قَدْ نَزَّلْنَا فِي كِتَابِي الْاَقْدَسِ		لوح قناع
لوح کرمل		لوح کریم
لوح گل معنوی (الله البثل الاعلی)		لوح لیلۃ القدس
لوح مانکجی صاحب		لوح مریم
لوح مقصود (میرزا مقصود)		لوح مولود
لوح نصیر		لوح ہرٹیک
لوح ہفت پرسش		لوح یوسف
مناجات شفا (ادت الکافی)		

۶۰ - مناجات قد احترق المخلصون (لوح احتراق)

حضرت بہاء اللہ عز اسمہ الاعلی بشرحی کہ ہر سال عشاق طلعت

ابهایشان در لیلۀ صعود میخوانند و میشوند، بعد از عروض تب به مدت چند روز که آنهم قطع گردید و بعد از اظهار رضایت از طائفین حول و ابراز عطوفت به اهل حرم و ذکر وصیت نامه سپرده شده به حضرت عبدالبهاء در ساعت سه بعد از نیمه شب یا سه صبح ۲۹ می ۱۸۹۲ برابر ۲ ذیقعدہ ۱۲۰۹ هجری قمری در سن ۷۵ سالگی (۷۷ بسالهای قمری) در قصر بهجی صعود و بملکوت حضرتشان «الَّتِي مَا وَقَعَتْ عَلَيْهَا عُيُونُ أَهْلِ الْأَسْمَاءِ» (لوح رُحبا) عروج فرمودند.

پیام تلگرافی حضرت عبدالبهاء مُصَدَّرٌ به «قَدْ أَقَلَّتْ شَمْسُ الْآبِهَاءِ» بسلطان عثمانی عبدالحمید مخابره شد و همان روز با موافقت حکومت عثمانی عرش اطهر اقدس مبارک در خانه مجاور قصر بهجی مستقر گردید و قبله اهل بهاء و مطاف ملاء اعلی گشت.

اهالی عکا شریک سوگ و عزای اهل بهاء شدند و فضلاء و ادباء در رثای مظهر کبریاء قصائد غزاء انشاء نمودند که صورت بعضی از آن مرثی در کتاب فرائد از صفحه ۵۱۷ تا ۵۲۵ و در رسالۀ ایام تسعه از صفحه ۴۱۷ تا ۴۲۷ مندرج است.

قرنها خواهد گذشت و دهور سپری خواهد شد تا آنزمان که عالم انسان بخوبی متوجه شود که چه واقعه عظیم و خارج از حدت و وصف که تا ابدیت جهان و جهانیان را تحت تأثیر قرار خواهد داد در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی و سیزدهم هجری وقوع یافت.

عک

از ۲۱ اگوست ۱۸۶۸

تا ۲۹ می ۱۸۹۲

داخل قلعه

قشله عسکریه	دو سال و دو ماه و پنج روز
بیت ملک	سه ماه
بیت منصور خوام	دو تا سه ماه (۱)
بیت رابعه	چهار ماه
بیت عودی خمار	حدود دو سال و نیم
بیت الیاس عبود	حدود سه سال و نیم

خارج قلعه

قصر مزرعه	دو سال
قصر بهجی	سیزده سال

جمع مدت سجن اعظم (۲) ۲۴ سال

(۲) به تکمله آخر کتاب نیز مراجعه شود

(۱) مجلّات عالم بهائی

تواریخ مهمه حیات مبارک

- * تولد ۱۲ نومبر ۱۸۱۷
- * ازدواج با آسیه خانم ۱۸۲۵
- * تصدیق شریعت حضرت اعلی و قیام به هدایت خلق ۱۸۴۴
- * حبس اول در طهران ۱۸۴۷
- * بدشت و سنگباران نیالا تابستان ۱۸۴۸
- * سفرهای قلعه طبرسی نومبر و دسامبر ۱۸۴۸
- * حبس دوم در آمل جنواری ۱۸۴۹
- * سفر به کرپلا بخواش صدر اعظم ۱۸۵۱
- * سیاه چال (سجن اکبر) و بعثت از بعد از نیمه اگوست تا نیمه دسامبر ۱۸۵۲
- * بغداد حرکت از طهران ۱۲ جنواری ۱۸۵۲ - ورود به بغداد ۸ اپریل همانسال
- * هجرت به جبال کردستان از ۱۰ اپریل ۱۸۵۴ تا ۱۹ مارچ ۱۸۵۶
- * رضوان (اظهار امر علنی) از ۲۲ اپریل تا ۲ می ۱۸۶۲
- * اسلامبول از ۱۶ اگوست ۱۸۶۲ تا دسامبر همانسال
- * ادرنه از ۱۲ دسامبر ۱۸۶۲ تا ۱۲ اگوست ۱۸۶۸
- * قشله عسکریه عکا از ۲۱ اگوست ۱۸۶۸ تا نومبر ۱۸۷۰

- * شهادت حضرت غصن الله الاطهر ۲۳ جون ۱۸۷۰
 - * بیوت داخل قلعه عگا از نوامبر ۱۸۷۰ تا جون ۱۸۷۷
 - * نزول کتاب مستطاب اقدس در بیت هودی ختار ۱۸۷۲
 - * خروج از دروازه قلعه عگا جون ۱۸۷۷
 - * قصر مزرعه از جون ۱۸۷۷ تا سپتامبر ۱۸۷۹
 - * قصر بهجی از ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۲
 - * صعود جمال اقدس ابهی حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی
- ۲۹ می ۱۸۹۲

<< سجن اعظم >>

تکمله:

«سجن اعظم» عگا میباشد.

از نظر زمانی: سجن اعظم بمدت چهل سال شامل :
 ۲۴ سال دوران مسجونیت جمال اقدس ابهی
 در عگا از ورود به قشله عسکریت تا صعود
 در قصر بهجی و
 ۱۶ سال ادامه محبوسیت حضرت عبدالبهاء تا
 وصول تلگرام از عاصمه عثمانی در ۱۹۰۸
 دائر به آزادی مرکز میثاق الهی است.

از نظر مکانی : سجن اعظم، عگا میباشد چه داخل قلعه که محلّ اولیة
 سجن و مقرّ حکومت بوده و چه خارج قلعه
 که بعداً محلّ سکونت محبوس دولت عثمانی،
 مظهر کلی الهی گردید.
 حجت بر این مطلب نصوص کثیره از حضرت بهاءالله و
 حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله است که بعضی از آنها زینت
 بخش این مقاله میگردد.

۱ - عکا و سجن آن از اول ورود طلعت اعز ابهی، شاید

بعثت بلايای لا تُحصی و طول مدت سجن که در علم غیب حضرتشان بود «سجن اعظم» نامیده شد.

در لوحی مبارک به امضای کاتب وحی مسطور است:

«در اول ورود این سجن را به سجن اعظم نامیدند و

فرمودند بعد سر این ظاهر خواهد شد» (ص ۱۴۲ ج ۸ مانده ۱۲۱ بدیع)

و نیز میفرمایند:

«قَدْ سُمِّيَ هَذَا السِّجْنُ بِالسِّجْنِ الْأَعْظَمِ تَفَكَّرُوا فِيهِ لِتَعْرِفُوا مَا
أَرَادَ رَبُّكُمْ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَمِنْ قَبْلُ كُنَّا تَحْتَ السَّلْسِلِ وَالْأَغْلَالِ إِذْ كُنَّا
فِي سِجْنِ الْأَشْرَارِ فِي أَرْضِ الطَّاءِ وَمَعَ ذَلِكَ مَا سُمِّيَ بِالْأَعْظَمِ ...»

(نقل از صفحه ۴۹ جلد پنجم آثار قلم اعلی ط ۱۲۱)

و نیز میفرمایند:

«فَاعْلَمْنَا أَنَا سَمَّيْنَا هَذَا السِّجْنَ بِالسِّجْنِ الْأَعْظَمِ يَا طُوبَى
لِلْمُتَفَرِّسِينَ وَ فِي الطَّاءِ كُنَّا تَحْتَ السَّلْسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَ مَا سَمَّيْنَاهُ
بِالْأَعْظَمِ تَفَكَّرُوا فِي مَا جَرَى مِنْ لِسَانِ الْقِدَمِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْنَاطِقُ عَلَى مَا
يُرِيدُ.»

(نقل از صفحه ۱۲۰ جلد ۴ اسرار الآثار)

۲ - بعد از قشله عسکریه، سجن عکا، به ادامه حبس

جمال اقدس ابهی در بیوت داخل قلعه عکا و «سجن اعظم» به مدینه

مزبور اطلاق شده است.

گواه بر این مطلب نصوص مندرجه در بعضی از الواح نازله در طول دوره نه ساله سجن مظهر الهی در داخل قلعه عکا علی راسبهم در کتاب مستطاب اقدس است که در بیت عودی ختار نازل گشته و در آن میفرمایند:

«يَا مَلَأَ الْأَنْشَاءِ أَسْمَعُوا نِدَاءَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ إِنَّهُ يُنَادِيكُمْ مِنْ شَطْرِ سِجْنِهِ الْأَعْظَمِ».

حضرت ولی‌ام‌الله نیز در لوح قرن در اشاره به مناجات قدِ آخترَقِ الْمُخْلِصُونَ که آنهم در بیت عودی ختار نازل گردیده میفرمایند:

«جمال ابهی در مناجاتی که در بحیوچه انقلاب سجن اعظم نازل به این بیان ناطق قوله جلت عظمته «قَدْ تَبَلَّجَ أَجْسَادُ الْأَصْفِيَاءِ...» و از این واضح تر در اطلاق «سجن اعظم» به عکا بمناسبت شدت بلایای نه ساله سجن مظهر الهی در آن مدینه میفرمایند:

«جمال اقدس ابهی در بیان شدت و هیبت بلایای نه ساله اول سجن میفرماید اِعْلَمْ اِنْ فِي وُؤُدِنَا هَذَا الْمَقَامَ سَتَيْنَاهُ بِالسِّجْنِ الْأَعْظَمِ ...»

(نقل از صفحه ۲۹۰ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

۲ - چون مسجونیت و محدودیت مبارک در خارج از قلعه نیز ادامه یافت، سجن عکا به تمام دوران محبوسیت مظهر الهی ولو در قصر مزرعه و قصر بهجی تا صعود آن محیی عالم انسانی و «سجن اعظم» به تمام منطقه و خطه عکا که قلعه عکا فقط قسمتی از آن بود اطلاق شد چنانکه جمال قدم در کثیری از الواح نازله در بهجی ذکر

«سجن»، «سجن اعظم» و «سجن عگا» میفرمایند.

حضرت عبدالبهاء نیز میفرمایند:

«مدت ۲۴ سال بود که در این سجن اعظم باعظم محن و

بلايا اوقات مبارک گذشت». (نقل از صفحه ۲۵۲ منتخبانی از مکاتیب چاپ آمریکا)

و حضرت ولی‌امرالله میفرمایند:

«جمال اقدس ابهی در پایان حیات ناسوتی خود در سجن

اعظم ...». (نقل از صفحه ۴۰۷ جلد دوم کتاب قرن بدیع)

۴ - این سجن تا ۱۹۰۸ که فرمان آزادی حضرت عبدالبهاء

از عاصمه عثمانی رسید به مدت چهل سال در مدینه عگا یا سجن

اعظم از ۱۸۶۸ تا وصول فرمان خاتمه سجن و آزادی آن حضرت در

۱۹۰۸ طول کشید چنانکه حضرت ولی‌امرالله در لوح قرن در باره

تاریخ آزادی حضرت عبدالبهاء از قفس عگا میفرمایند:

«ورقای آیکه عبودیت از قفس سجن اعظم پس از چهل سال

محبوسیت رهائی یافت».

و نیز در اول فصل ۱۸ کتاب بی همتای *God Passes By*

مدت حبس حضرت عبدالبهاء را در عگا چهل سال میفرمایند:

«استخلاص تاریخی و غیر منتظر حضرت عبدالبهاء از سجن

چهل ساله عگا ضریب شدیدی بر آمال و اغراض ناقضان میثاق وارد

ساخت». (از صفحه ۱۴۵ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

۵ - بطور کلی مراد از «سجن اعظم» در الواح مبارکه و آثار مقدسه الهیه مدینه و منطقه عکا میباشد که در بعضی از آن نصوص مبارکه خود قلعه عکا منظور است و در بعضی دگر تمام عکا شامل قلعه و اراضی حومه که محل‌های سجن مظهر الهی بوده است.

حضرت بهاء‌الله در لوحی بامضای کاتب وحی در ۱۲۹۹

میفرمایند:

«این ارض مع آنکه به «سجن اعظم» نامیده شد ید قدرت حقّ او را فی الحقیقه جنت علیا نمود ...».

(نقل از صفحه ۱۵۲ جلد ۶ آثار قلم اعلیٰ طبع ۱۲۲ بدیع)

و حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«هو الله ای یاران عبدالبهاء حمد خدا را که این زندان را بهر یاران ایوان فرمود و این سجن اعظم را گلشن الطاف جمال قدم کرد. هر چند مسجون و محصور ولی الحمد لله هر يك از یاران الهی مانند سید حضور جانفشانیم و شادمان»

(نقل از صفحه ۱۰۵ جلد ثانی «مکاتیب عبدالبهاء» چاپ ۱۲۲۰ هجری)

و در تذکرة الوفاء در باره جناب شیخ سلمان میفرمایند:

«... و بعد از صعود جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء ثابت و راسخ بر میثاق بود و بکمال قوت بخدمت امر میپرداخت و بر نهج سابق هرسال به سجن اعظم وارد و مکاتیبی از اجباء همراه داشت.»

و در باره جناب شمس الضحیٰ بعد از صعود

جمال اقدس ابهی میفرمایند:

« ... تا آنکه در سجن اعظم بجهان الهی پرواز نمود. »
 و در احوال جناب مشکین قلم در همین تذکره وفا مرقوم
 میفرمایند:

«چون خبر ناتوانی او باین عبد رسید فوراً او را احضار
 نمودم. مراجعت به این سجن اعظم کرد.»
 و نیز میفرمایند:

«ای مستبشر به بشارات الله و مطمئن به فضل و موهبت
 سلطان احدیت ذکرت در سجن اعظم در انجمن روحانیان مذکور و
 در حلقه آزادگان مشهور»

(نقل از صفحه ۱۹۱ جلد ۲ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء طبع ۱۹۸۴)

و حضرت ولی‌امرالله در «لوح قرن» میفرمایند:

«این است که از قلم اعلی راجع به مدینه عکا این بیان احلی
 در لوحی از الواح صادر «هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى الَّذِي سُمِّيَ مَرَّةً بِالسَّجْنِ
 الْأَعْظَمِ وَ أُخْرَى بِسَمَاءِ السَّمَاءِ»

و نیز در همین لوح منیع مبارک میفرمایند:

«قوة قدسیه ... در ایام قیادت مرکز میثاق از سجن اعظم به
 جهان فرنگ سرایت کرده و اقالیم غربیه را بحرکت آورده ...»
 ایضاً میفرمایند:

«بیت الله الاعظم ... پس از مدینه منوره عکا «سجن اعظم» که
 در قرب آن روضه مقدسه جمال اقدس ابهی قبله عالم بهائی واقع
 گردیده زیارتگاه اهل بهاء قرار گرفت.»

(نقل از صفحات ۲-۶۲ جلد ۲ کتاب قرن بدیع)

و در توقیع منیع مبارک مورخ ۱۹۲۶ میفرمایند:

«حضرت عبدالبهاء را پنجاه سال (۱) در سجن اعظم به انواع

بلايا معذب نمودند»

(صفحة ۲۹۶ جلد اول توقیعات مبارکه ۱۲۹ بدیع)

(۱) حضرت عبدالبهاء از ورود به عکا تا صعود به ملکوت ابهی یعنی از ۱۸۶۸ تا ۱۹۲۱ که ۵۲ سال میگذرد سه سالش را از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲ در اسفار مصر و امریکا و اروپا تشریف داشتند.

مآخذ و منابع

از حضرت بهاء الله و حضرت اعلى

- * کتاب مستطاب اقدس (چاپ خطی، قطع کوچک، تصحیح شده)
- * کتاب مستطاب بیان فارسی (چاپ خطی - محلّ و تاریخ طبع نامعلوم)
- * کتاب مستطاب ایقان (چاپ مصر)
- * کتاب مبین (خطّ جناب زین المقرّین)
- * «الواح مبارکه حضرت بهاء الله جلّ ذکره الاعلى شامل اشراقات و چند لوح دیگر» (خطّ جناب مشکین قلم طبع طهران)
- * «الواح مبارکه حضرت بهاء الله جلّ ذکره الاعلى شامل اقتدارات و چند لوح دیگر» (خطّ جناب مشکین قلم چاپ طهران)
- * «الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض» (طهران ۱۲۴)
- * «آثار قلم اعلى» ۷ جلد (طبع طهران تا سنة ۱۲۴ بدیع)
- * مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعظم
(چاپ آمریکا ۱۹۸۴)
- * «مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده» (چاپ آلمان ۱۲۷ بدیع)
- * «منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله» (چاپ آلمان ۱۴۱ بدیع)

- * «لوح مبارك خطاب به شيخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی» (طهران ۱۱۹ بدیع)
- * «کتاب بدیع» (خط جناب زين المقرین)
- * «دریای دانش» (چاپ هندوستان)
- * «مائده آسمانی» مجلدات ۱ و ۴ و ۷ و ۸ (طهران بترتیب ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۲۱ - ۱۲۹)

از حضرت عبدالبهاء

- * «مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۸ جلد (چاپ مصر)
- * «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء» (چاپ امریکا ۱۹۷۹)
- * «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء» جلد ۲ (چاپ انگلستان ۱۹۸۴)
- * «مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است» (طهران ۸۹ بدیع)
- * «تذکره الوفا فی ترجمه حیاة قدمات الاحباء» (چاپ حيفا ۱۲۴۲ هجری قمری)
- * «مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء» (سه قسمت در يك مجلد، چاپ آلمان)
- * «النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء» گفتگو برسر ناهار (چاپ هلند ۱۹۰۸)
- * «مائده آسمانی» مجلدات ۲ و ۵ و ۹ (طهران ۱۲۹ بدیع)
- * «کتاب بدائع الآثار» ۲ جلد (چاپ هندوستان ۱۹۱۴)

از حضرت ولی امرالله

- * «توقیعات مبارکه - نوروز ۱۰۱ بدیع» مشهور بلوچ قرن (چاپ طهران ۱۳۴)
- * «توقیع منیع مبارک حضرت ولی امرالله باعزاز بهائیان شرق مورخه نوروز ۱۱۰ بدیع» (چاپ هندوستان)
- * «توقیع مبارک ۱۰۸ بدیع» (چاپ طهران)
- * «توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله» ۵ جلد (طهران از ۱۱۹ تا ۱۲۹ بدیع)
- * «منتخبات توقیعات مبارک» (چاپ طهران ۱۰۵ بدیع)
- * «دور بهائی» (چاپ آلمان ۱۴۴ بدیع)
- * «کتاب قرن بدیع» ۴ جلد (طهران ۵-۴-۱۲۲ بدیع)
- * «مائده آسمانی» مجلدات ۲ و ۶ (طهران ۱۲۹ و ۱۲۸ بدیع)

از فضلاء و نویسندگان

- * «آثار گهربار» حضرت ایادی امرالله جناب فروتن (آلمان ۱۴۲)
- * «اسرار الآثار» ۵ جلد جناب فاضل مازندرانی (طهران ۶-۱۳۴)
- * «اسرار رتانی» ۲ جلد جناب اشراق خاوری (طهران ۱۱۸)
- * «اقلیم نور» جناب ملک خسروی (طهران)
- * «بهاء الله و عصر جدید» جناب دکتر اسلمنت (حیفا ۸۹)

* «بهجت الصدور» جناب حاجی میرزا حیدرعلی (هندوستان ۱۲۲۱ هجری

قصری)

* «تقویم تاریخ امر» جناب اشراق خاوری (طهران ۱۲۴)

* «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی» ترجمه جناب اشراق خاوری (طهران

۱۱۰۶)

* «حضرت بهاءالله» جناب محمد علی فیضی (طهران ۱۲۵)

* «داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابھی» حضرت ایادی

امرالله جناب فروتن (طهران ۱۲۴)

* «رحیق مختوم» ۲ جلد جناب اشراق خاوری (طهران ۱-۱۲۰)

* «رسالة ایام تسعه» جناب اشراق خاوری (کلمات پریس - امریکا ۱۹۸۱)

* «کتاب ظهورالحق» بخش ۲ جناب فاضل مازندرانی (طهران)

* «کشف الغطاء عن حیل الاعداء» جناب ابوالفضائل و جناب آقا

سید مهدی گلپایگانی (طبع تاشکند طبق مقدمه جناب آقا سید

مهدی گلپایگانی)

* «گلزار نعیم یا احسن التقویم» جناب نعیم اصفهانی (هندوستان ۱۱۷)

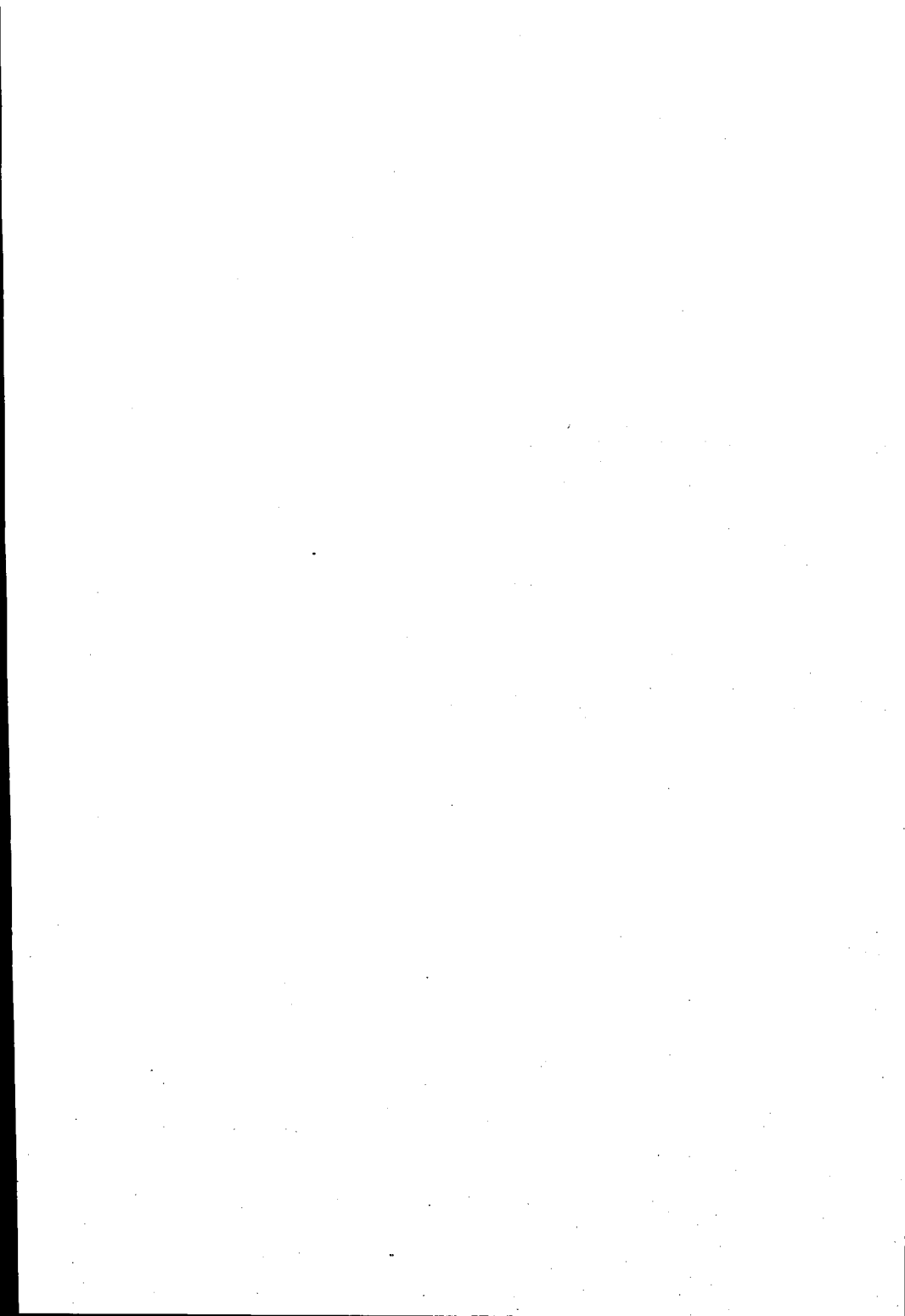
* «گنج شایگان» جناب اشراق خاوری (طهران ۱۲۲)

* «لثالی درخشان» جناب محمدعلی فیضی (در نسخه این عبد محلّ و

تاریخ طبع معلوم نیست)

* «نقطة الکاف» پروفیسور ادوارد براون (هلند ۱۹۱۰)

* یادداشتهای شخصی از رسائل جناب ابوالفضائل



<< فهرست الفبائی >>

اسماء مقدّسة حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و
حضرت ولی امرالله زینت اکثر صفحات کتاب میباشد.

آ

آبادہ ۴۶

آثار قلم اعلیٰ ۶۱-۷۷-۸۲-۱۴۹-۱۵۲

آدریان (ہادریان) ۸۴

آدم ۳

آستانہ ۷۹

آسیہ خانم (نواب خانم بیوک خانم ام الکائنات سورقہ مبارکہ علیا)

۱۰-۱۹-۵۱-۱۲۹-۱۴۹

آغاسی-آقاسی (حاجی میرزا) ۲۴-۸۷

آقابزرگ (به بدیع مراجعہ شود)

آقاجان، میرزا (خادم الله کاتب وحی) ۱۰-۶۸-۷۲-۷۶-۸۸-۹۰

۹۳-۹۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۷-۱۱۹-۱۴۹-۱۵۲

آقاجان بیک کج کلاه ۹۹-۱۰۵-۱۱۶-۱۱۷

آقاخان نوری ۹-۱۰-۳۱-۵۰

آقا رضا ۱۱۰

آل عبا ۹۲

آل عثمان (به عثمانی مراجعه شود)

آکساندر دوم ۱۴۱

آکساندریا ویکتوریا ۱۴۱

آلمان ۱۴۲-۶۴-۳۴

آمریکا ۱۵۴-۱۵۱-۱۴۲-۵۱

آمل ۱۴۶-۲۶-۲۵

الف

ابراهیم (حضرت) ۱۱۴-۸

ابراهیم پاشا ۱۳۱

ابراهیم (فرزند جناب میرزا بزرگ) ۱۴-۱۲

ابن آکوسی ۶۰

ابن اصدق (جناب) ۱۲

ابن فارض ۵۶

ابوالانبیاء ۸

ابوالحسن امین (جناب حاجی) ۱۱۱

ابوالفضائل (جناب) ۱۲۲-۱۶

ابوالقاسم سلطان آبادی (جناب) ۱۱۰

- ابوالقاسم کاشی ۶۲
 ابوالقاسم نیریزی ۲۱
 ابوالقاسم همدانی ۵۷-۵۸
 ابوالؤمنین ۸
 ابیض (الیاس) ۱۳۹
 احمد الصالح افندی ۱۳۱
 احمد بیک توفیق ۱۲۲-۱۲۳
 احمد جزار ۱۰۷
 احمد حمدی پاشا ۱۳۱
 احمد کاشانی (میرزا) ۱۳۷
 أخت (به ساراخانم مراجعه شود)
 ادیب (ایادی امرالله جناب ادیب) ۱۳۳
 ادرته (ارض سجن-ارض سر-سجن بعید-مدینه السجین) ۶۹-
 ۸۰ تا ۸۷-۹۳ تا ۱۰۲-۱۰۴-۱۰۸-۱۱۱-۱۱۸-۱۲۷-
 ۱۴۱-۱۴۶
 ارض سجن، ارض سر (به ادرته مراجعه شود)
 ارض طاء ۸-۲۸-۵۴-۱۴۹
 ارض کثیب حمراء ۱۰۸
 ارض مقدس ۱۰۸
 ارض میعاد ۱۰۸
 اروپا ۱۲۴-۱۵۴

ازمیر ۱۰۴

اسدالله خوئی (جناب دیتان) ۶۳

اسرائیل ۱۰۶

اسرار الآثار ۶۹-۲۴

اسعدافندی ۱۲۵

اسکندر ۱۰۶

اسکندریه ۱۰۴

اسلامبول ۱۴۶-۱۴۰-۱۳۷-۹۵-۹۴-۸۷-۸۴-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۶-۷۰

اسلمنت (جناب دکتر) ۱۵

اسماعیل ابن ابراهیم ۱۱۴

اسماعیل (جناب) ۱۱۰

اسماعیل (شیخ) ۵۵

اسماعیل (جناب وزیر نوری) ۱۹

اشرف ۲۴

اصفهان ۱۱۱-۲۹

اطریش ۱۴۲

اغصان ۷۲

افجه ۳۱

افق نور ۸

الیاس عبود (به عبود مراجعه شود)

ام العالم ۸

امّ العراق ۵۲

امام وردی خان ۸

انتظام السلطنه ۱۲

انگلستان ۱۰۶

اورشلیم جدید ۱۲۶

اولاد افاعی ۱۰۹

اهل بهاء ۹۵-۹۰

اهل بیان ۹۶-۹۰

ایام شداد ۹۵

ایران ۴۴ تا ۴۹-۵۲-۵۳-۶۴-۷۰-۹۳-۹۷-۱۱۱-۱۲۷-

۱۲۸-۱۴۱

ایشان (جناب) ۵۶

ایلیا (به غار ایلیا مراجعه شود)

ایتوب ۳۴

ب

باب (به ربّ اعلیٰ مراجعه شود)

باب الباب (به حسین مراجعه شود)

باب امید ۱۰۸

بایته ۴

باغ رضوان ۱۲۶-۱۳۹

باغ نعمین ۱۲۶

باقر (جناب ملاً باقر حرف حی) ۲۶

باقر (جناب) ۹۷

بالکان ۸۴

بخارا ۵۵

بدشت ۱۱-۲۲-۱۴۶

بدائع الآثار ۱۸-۳۴-۳۵-۵۲-۱۱۰-۱۲۶-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵

بدری جان ۱۱۶-۱۱۸-۱۲۲

بدیع (جناب آقا بزرگ) ۱۱۲

بدیع الله (ناقص) ۲۰

برون (پروفیسور) ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۹

بزرگ (به عباس - بدیع - میرزا بزرگ مراجعه شود)

بصره ۶۰

بغداد ۳۰-۴۲-۵۰-۵۲-۵۳-۵۵-۵۷ تا ۶۱-۶۴-۶۶-۶۷-

۶۹ تا ۷۲-۷۵-۷۶-۷۸-۹۲-۹۸-۱۰۱-۱۲۷

بقعة احدیة نورا ۱۰۸

بقعة بیضاء ۱۰۸

بقعة حمراء ۱۰۸

بقعة مبارکه ۱۰۸

بقیة الله ۴

بلغار ۹۴-۱۰۲

بندر جز ۲۴

بندر شاه ۲۴

بندر گز ۲۴-۲۳-۱۱

بودای پنجم ۴

بوستان نجیبیه (به رضوان مراجعه شود)

بهاءالدین خواجه محمد بخاری ۵۵

بهاءالله و عصر جدید ۱۶

بہائیتہ خانم (بہیتہ خانم-فاطمہ خانم-ورقہ مبارکہ علیا) ۵۱-۲۰

بہجی (بہ قصر بہجی مراجعه شود)

بیان (کور بیان-کتاب بیان) ۱۱۷-۱۱۴

بی بی زبیدہ ۱۰

بیت اعظم ۱۵۲-۶۵-۵۹-۵۲

بیت رابعہ ۱۴۵-۱۱۵

بیت عبود ۱۴۵-۱۲۲

بیت عودی خَمَار ۱۱۵-۱۲۳-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۰

بیت فندق ۱۳۹

بیت مَلِک ۱۴۵-۱۱۵

بیت منصور خوام ۱۴۵-۱۱۵

بیروت ۱۱۸

بیزانس ۷۹

بین التهرین ۷۸

پ

پاریس ۱۲۲-۱۲۵-۱۳۶

پتولائیس ۱۰۶-۱۰۸

پتولی II ۱۰۶

پدر سرمدی ۴

پرت سعید ۱۰۵

پریشان (به تقی مراجعه شود)

ت

تاریخ نبیل (مطالع الانوار) (به نبیل مراجعه شود)

تاکر ۴۶-۴۹

تذکرۃ الوفاء ۱۰۱-۱۰۵-۱۱۰-۱۲۰-۱۵۲-۱۵۳

ترشیز (کاشمر) ۳۰

ترکمانیته خانم ۱۳-۱۴

تفسیر سورة والشمس ۱۴۲

تفسیر هُو ۶۹

تقی (پریشان) ۱۲-۱۴

تقی خان (امیرکبیر) ۲۸-۲۹

تقی خان (حاکم آمل) ۲۷-۲۸

تکیه مولانا خالد ۵۵

تکیه مولوی ۸۵

توراة ۹۲

توقیع انتقال رمسین ۱۲۹

توقیع منیع ۱۱۰ بدیع ۴۰

ث - ج - چ

جافا ۱۰۵

جبرئیل (روح الامین) ۴۰

جبران افندی ۴۵

جز (گز) ۲۴-۲۳

جزار (به احمد مراجعه شود)

جزیرتنا الخضراء ۱۲۶

جعفر فلیخان ۳۱

جلال اب سماوی ۴

جنگهای صلیبی ۱۰۶

جواد (جناب حاج سید جواد کربلانی) ۳۰

جواد (حضرت امام نهم - به محدثتقی مراجعه شود)

چوپان (دکتر) ۸۹

ح

- حاج جعفر (به محتد جعفر مراجعه شود)
- حاج عباس ۱۱۸
- حاجیه (عمّه) (به شاهسلطان مراجعه شود)
- حافظ ۵۰
- حبرون ۱۱۲
- حجاج بن یوسف ۵۰
- حسن افندی ۱۰۲-۱۰۳
- حسن (حضرت امام دوم) ۱۱
- حسن (زنوزی) ۳۰
- حسن (ملاً حسن عمو) ۶۵ تا ۶۷
- حسنیه ۱۲-۱۴
- حسین (آشچی) ۱۰۱
- حسین (جناب سید حسین یزدی) ۴۶
- حسین (جناب باب‌الباب) ۲۱-۲۵-۲۹
- حسین علی (نام مبارک حضرت معبود) ۱۱-۱۲-۱۰۹
- حسینخان مشیرالدوله ۷۰-۸۰-۹۴-۱۲۷
- حسین متولی قمی ۷۰-۱۲۷
- حکیم‌باشی (به علی مراجعه شود)
- حمزه (شاهزاده) ۱۰-۱۱

حوا خانم ۹-۴۲-۴۳

حوا (زوجه داستانی حضرت آدم) ۳

حیات نامه ۵۵

حیفا ۱۰۵

حیة رقطاء ۸۸ (به یحیی ازل نیز مراجعه شود)

خ

خادم الله (به آقا جان مراجعه شود)

خالدیه ۵۵

خان قزوینی خان پر تدلیس - میرزا بزرگ خان قزوینی (به)

میرزا بزرگ قزوینی مراجعه شود)

خان شاوردی ۱۱۹ تا ۱۲۲

خان عرب ۸۴-۸۵

خان عوامید (خان عمدان) ۱۲۹

خان نه نه ۸-۱۳

خانم بزرگ (به شاه سلطان مراجعه شود)

خانه امراالله ۸۵-۸۶-۹۱

خانه رضابیک ۸۵-۸۶-۹۰-۹۱

خانه عزت آقا ۸۵-۸۶-۹۱

خدیدجه خانم (والده مبارکه) ۹-۱۰

خراسان ۱۰

خرقة شریف ۷۹

خطابات مبارکه ۲۸-۳۴-۶۶

خلیل (حضرت ابراهیم) ۲

خورشید پاشا ۱۹۸-۱۹۹-۱۰۲

د - ذ

دارالسلام ۵۲-۵۸

«داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابھی» ۲۷-۶۵-

۱۰۰-۱۱۲-۱۲۸-۱۳۸

داود (حضرت) ۸

داود (سید) ۶۰

دجال ۸۷-۱۰۵-۱۱۶

دجله ۶۱-۷۸

دره گز ۱۱

دروازه شمیران ۸

دریای سیاه ۷۹

دلیل الماشقین ۵۵

«دور بهائی» (کتاب) ۴۱

ر

ربّ الجنود ٤

ربّ اعلیٰ (حضرت باب - نقطه اولی) ۱۵-۲۰-۲۱-۲۲-۲۶-

۱۱۴-۹۱-۸۲-۷۵-۶۸-۴۳-۴۱

رجعت حسینی ٤

"رحیق مختوم" ۵۰-۶۹-۸۸-۹۳-۹۴-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۷-۱۱۹

"رساله ایام تسعه" ۷۱-۷۵-۸۲

"رساله چهاروادی" ۶۹

"رساله سؤال و جواب" ۱۴۲

"رساله هفت وادی" ۶۹

رسول الله ۶۴

رضا ترك ۶۴

رضاقلی تفرشی ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

رضاقلی (فرزند جناب میرزا بزرگ) ۱۲-۱۴-۴۲-۶۷-

رضوان (نجیبیه) ۱۳-۷۱-۷۳ تا ۷۷-۸۰

روح اعظم ٤

روح الله ٤

روس - روسیه ۱۱-۲۴-۲۲-۱۰۳-۱۴۱

روم ۷۹-۸۴

رومیلی ۸۴-۱۰۳

ز - ژ

زاب ۷۸

زردشت (حضرت) ۸

زردشتیها ۴

زرقانی (جناب میرزا محمود) ۱۳۵

زرگنده ۲۲

زوراء ۶۸-۶۰-۵۲

زیارتنامه اولیاء ۶۹

زیارتنامه بیت ۱۴۲

زیارتنامه سیدالشهداء ۱۴۲

زیارتنامه مریم ۱۴۲

زین العابدین خان ۶۶

زین المقرئین (جناب) ۴۱

س

ساذج وجود ۴

ساذجیہ خانم ۲۰

سارا خانم ۳۰-۱۰

ساری ۲۵

سامسون (بندر) ۷۸

سان فرانسیسکو ۵۷

سجن ارض میم ۲۵

سجن اعظم ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۲۷-۱۴۸ تا ۱۵۴

سجن بعید (به ادرنه مرجعه شود)

سجن عکا ۱۴۸-۱۴۹

سدريك (كشتی) ۵۱

سراج (به علی محمد مراجعه شود)

سرکلو ۵۲

سعید خان (وزیر خارجه) ۶۷-۷۰

سفر داوران ۱۰۶

سکینه خانم (به پلان خانم مراجعه شود)

سلانسل ۳۴

سلمان (جناب شیخ) ۱۵۲

سلیمان پاشا ۹۸

سلیمان خان (جناب) ۲۱-۴۶

سلیمان غنام (به موسی بایی مراجعه شود)

سلیمانیه ۵۲-۵۵-۵۶-۵۸-۶۹

سماء السماء ۱۰۸

سن ژان داکر ۱۰۸

سُتَى ٤

سودان ١٣٨

سورة الاحزان ١٧

سورة الاسراء ٧

سورة الاصحاب ١٧

سورة الاعراب ١٤٢

سورة الامر ١٧-٩٠

سورة الامين ١٧

سورة البيان ١٧

سورة الحج ١٧-٥٢

سورة الدم ١٨

سورة الذبح ١٨

سورة الذكر ٦١

سورة الرئيس ١٨-٥٢

سورة الزياره ١٤٢

سورة السلطان ١٤٢

سورة الصبر ٦١

سورة العباد ١٨

سورة القدس ١٨

سورة الفؤاد ١٤٢

سورة القدير ٦١

سورة القلم ۹۸

سورة القميص ۹۸

سورة الله ۶۹

سورة المرسل ۱۴۲

سورة الملوك ۸۲-۸۵-۹۸-۱۲۰-۱۴۰

سورة النصح ۶۵-۶۹

سورة الوفاء ۱۴۲

سورة الهجر ۹۸

سورة الهيكل ۳۹

سورته ۱۲۲-۱۳۸

سیاہ چال (سجن اکبر-سجن ارض طاء-حبس انبار) ۱۵-۲۱-

۳۰-۳۲ تا ۴۲-۴۴-۴۵-۴۶-۸۰-۸۶-۱۴۶

سید اکبر ۴

سید الشهداء (حضرت) ۶۵-۱۱۴

سیواس ۷۸

ش

شام ۱۳۷

شاه بهرام ۴

شاه بیگم (ضیاء السلطنه) ۱۲-۱۴

شاهرود ۲۲-۲۴

شاهسلطان (خانم بزرگ- حاجیه- عته) ۱۲-۱۴

شاهعباس ۵۰

شاهمحمّد (جناب حاجی) ۱۱۱

شاهنشاه بیگم ۱۲

شمران ۲۲

شمس الضحی (خانم) ۱۵۲

شمسی بیک ۷۹-۸۱

شهربانو خانم ۹-۱۳

شیخ افندی ۱۰۲

شیخ العراقین (شیخ خبیث، به عبدالحسین طهرانی مراجعه شود)

شیخ سلطان ۳۰-۵۷

شیخ طبرسی (به طبرسی مراجعه شود)

شیراز ۴۶-۴۷

شیشمان (دکتر) ۸۸-۸۹

ص - ض

صادق پاشا ۱۳۱

صادق تبریزی ۳۰-۳۱

صادق (جناب ملاصادق خراسانی) ۱۲۲

صبحی پاشا ۱۱۹-۱۲۲-۱۲۳

صحیفه بین الحرمین ۹۲

صحیفه شطیّه ۶۹

صغری خانم (فرزند خدیجه خانم) ۹

صقلاب (صقلب-سقلاب) ۸۴

صمدیه خانم ۲۰

ضیاء السلطنه (به شاه بیگم مراجعه شود)

ضیاء الله (ناقض) ۲۰

ط

طاهره (جناب) ۲۲-۲۲-۲۶-۴۶

طبرسی ۲۴-۲۵-۱۴۶

طرابلس ۱۳۸

طلّان خانم ۹

طهران ۲۰-۲۱-۲۲ تا ۲۸-۳۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۹-۶۷-۱۲۸-۱۴۶

ظ

ظالم عجم (به ناصرالدین شاه مراجعه شود)

ظفرنامه یزدی ۹۲

ظهر الکوفه ۵۲

«ظهور الحق» (کتاب) ۲۴

ظهور الله ۴

ع

عارف بيك ۱۳۱

«عالم بهائی» (کتاب) ۱۴۵-۷۸

عالی پاشا ۱۴۱-۷۰

عباس (نام مبارك حضرت عبدالبهاء) ۲۰

عباس (جناب ميرزا بزرگ) ۱۳-۱۰-۸

عبدالاحسين طهرانی ۷۰-۶۶-۶۵-۶۴

عبدالحميد (سلطان) ۱۴۴

عبدالرحمن (شيخ) ۵۵

عبدالرحمن پاشا ۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳

عبدالرحيم بشرويه‌ای (جناب) ۱۱۲

عبدالعزيز (سلطان) ۱۰۹

عبدالعظيم (شاهزاده) ۱۱-۱۰

عبدالغفار (جناب) ۱۰۵

عبدالقادر (ابومحمد ابوصالح كيلانی) ۵۵

عبدالله (ملا) ۲۳-۲۱

عبدالمجيد نيشابوری (جناب) ۱۲۲

عبدالوہاب (جناب) ۴۶

عتود (به بیت عتود نیز مراجعه شود) ۱۱۵-۱۲۲-۱۲۳-۱۴۵

عتبات عالیات ۲۰-۶۰

عثمان (شیخ) ۵۵

عثمانی (آل عثمان) ۵۱-۷۱-۷۹-۸۰-۸۴-۹۳-۹۸-۹۹-۱۰۳-

۱۰۶-۱۲۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۸-۱۵۱

عراق عرب ۴۵-۵۱-۵۴-۶۴-۷۶

عزیزپاشا ۸۵-۹۹

عزیزہ (لقب ازلیہا به شاهسلطان خانم است)

عکّا (عکّہ-عکّو-عکّا) ۴۴-۸۱-۹۵-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۱-

۱۰۳ تا ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸ تا ۱۲۶-۱۲۸-۱۳۰-

۱۳۱-۱۳۲-۱۳۷-۱۳۹ تا ۱۴۲-۱۴۴ تا ۱۵۴

علو عراقی (سید) ۳۰

علی (حضرت امیرالمؤمنین) ۲۶-۵۰

علی بجستانی (جناب ملا) ۶۶-۷۳

علی (جناب سیّاح) ۱۰۵

علیجان (ملا) ۲۶

علی (جناب عظیم) ۳۰-۴۱-۴۶

علی (میری) ۱۲۵

علی (حکیم باشی) ۱۶

علی (سید علی افنان) ۲۰

- علی (میرزا) به نام یحیی مراجعه شود
 علی اکبر (پسر عموی حضرت اعلی) ۶۲
 علی مدد (حاجی) ۵۲
 علی محمد (فرزند حضرت بهاء الله) ۲۰
 علی محمد (ناقص) ۲۰
 علی محمد (سراج) ۹۸
 علی نقی (حضرت امام دهم) ۱۱
 علی نقی (میرزا) ۶۶
 عماد الدوله ۶۷
 عمر افندی ۱۰۴
 عمه (به شاه سلطان مراجعه شود)
 عودی ختار (به بیت عودی ختار نیز مراجعه شود) ۱۱۵-۱۱۶-
 ۱۱۸-۱۲۲-۱۲۷
 عیسی (حضرت) به مسیح مراجعه شود

غ

- غار ایلیا ۱۲۹
 غصن الله الاطهر (حضرت) به مهدی مراجعه شود
 غوغا (میرزا) ۶۷

ف

فارس ۴۶

فاطمه (حضرت) ۱۸-۱۹

فاطمه خانم (به بهائیه خانم مراجعه شود)

فاطمه خانم (مهد علیا) ۲۰-۲۲

فاطمه سلطان ۱۲-۱۴

فتح الله قمی ۳۰-۳۱

فتحعلیشاه ۸-۱۲

فتنه عمیاء صماء ۹۴

فتوحات مکیه ۵۵

فرات ۷۸

فرانسوا ژوزف ۱۴۲

فرعون ۲

فروتن (حضرت ایادی امرالله) ۱۳۸

فروغیه خانم ۲۰

فرهنگ معین ۹۲

فصل اکبر ۸۶-۹۶

فصوص الحکم ۵۵

فنیقی ۱۰۶

ق

- قائم ۲
- قابیل ۶۵
- قاجار ۸۰
- قادرته ۵۵
- قبرس ۱۰۵-۱۳۳
- قبة الاسلام ۷۹
- قدوس (جناب) ۲۲-۲۲-۲۵
- قرآن (فرقان) ۵۲-۶۶-۶۷-۹۲-۱۱۴
- قرا گهر (زنجیر) ۳۳
- قزوين ۲۱-۵۰
- قسطنطين کبير ۷۹
- قسطنطينه (به اسلامبول مراجعه شود)
- قشلة عسکريه ۸۶-۱۰۵-۱۱۲-۱۱۵-۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹
- قصر بهجی (قصر رفيع-منظر اکبر) ۱۲۶ تا ۱۳۱-۱۳۸-۱۴۰-
- ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰
- قصر مزرعه ۱۲۵-۱۲۶-۱۳۰-۱۴۰-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۰
- قصيده بازآ و بده جامی ۶۹
- قصيده تائيه ۵۶
- قصيده رشع عماء ۴۰

قصیده ساقی از غیب بقا ۶۹

قصیده عز و رقائیه ۵۶-۶۹

قصیده فائیه ۵۶

قصیده یائیه ۵۶

قهوه‌خانه سید حبیب ۶۱

قهوه‌خانه عبدالله ۶۱

ك

کاتب وحی (به آقا جان مراجعه شود)

کاشانه (قریه) ۹۸-۱۰۳-۱۴۱

کاشمر ۲۰

کاظم (فرزند حضرت بهاء‌الله) ۱۹

کاظمین ۵۲-۶۵

کتاب اعمال رسولان ۱۰۶

کتاب مستطاب اقدس ۱۲۳-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۷-۱۵۰

کتاب ایقان ۵۲-۶۹

کتاب بدیع ۸۲-۹۸

کتاب عهد جدید ۱۰۶

کتاب عهد قدیم ۱۰۶

کتاب عهدی ۱۴۲

کتاب فوائد ۱۴۴

کتاب قرن بدیع ۲۳-۲۵-۲۶-۴۲-۴۶-۴۷-۵۷-۵۹-۶۲-۶۸-

۸۰ تا ۸۲-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۳-۹۵-۹۷-۱۰۲-۱۱۰-

۱۱۵-۱۱۹-۱۲۳-۱۲۵-۱۳۱-۱۵۱-۱۵۲

کریلا ۲۸ تا ۲۱-۶۵-۱۴۶

کرخ ۵۹

کردستان ۵۲-۵۶-۵۷-۵۹-۶۰-۱۴۶

کرمانشاه ۶۷

کرمل ۱۳۱-۱۳۹-۱۴۰

کریشنا ۴

کشف الغطاء عن حیل الاعداء ۱۳۲

کلثوم خانم نوری ۱۱

کلمات عالیات ۴۲-۶۹

کلمات فردوسیته ۱۴۰-۱۴۲

کلمات مکنونه ۶۹

کلنی آلمانیها ۱۳۹

کلیم (به موسی مراجعه شود)

کلیمی ها ۴

کمیل بن زیاد ۲۶-۵۰

کوچک خانم ۱۲-۱۴

کوفی ۵۰

کیمبریج ۱۲۲

گ

کالیبولی ۱۱-۱۴۱

گرگان ۲۲

گز (به جز مراجعه شود)

«گنج شایگان» ۶۹-۹۷-۹۸

گوهرخانم ۲۰

ل

«لنالی درخشان» ۵۱

لاریجانی ۲۷

لشکرک ۳۱

لفتنامه دهخدا ۹۲

لندن ۱۲۵-۱۳۶

لوح اتحاد ۱۴۲

» احمد ۵۲-۹۵-۹۸

» احمد (فارسی) یا بدایع نصاب الهی ۹۸-۱۳۷

» ارض باء ۱۴۲

» از باغ الهی ۶۹

لوح استنطاق ١١٦-١١٨-١١٩

» اشراقات ١٢٢-١٤٠-١٤٢

» اشرف ٩٨

» اصل كل الخير ١٤٢

» اقدس ١٤٠-١٤٢

لوح الاحباب ١٤٢

لوح البقاء ١٤٢

لوح البهاء ٩٨

لوح التقي ٩٨

لوح الحق ٦٩

لوح الرضوان ٩٨

لوح الروح ٩٢-٩٨

لوح السحاب ١٤٢

لوح القدس ١٤٢

لوح امر ٦٦-٦٩

» امواج ١٤٢

» ايوب ٦٩

» برهان ١٤٢

» بسمله ١٤٢

» بسيط الحقيقه ١٤٢

» بشارات ١٤٠-١٤٢

- لوح بلبل الفراق ۶۹
- » ۰ پاپ ۱۴۱
- » پسر عم ۱۴۲
- » تجلیات ۱۴۰-۱۴۳
- » تفسیر حروف مقطعه (لوح آیه نور) ۶۹
- » جواد ۱۴۳
- » جواهر الاسرار ۶۹
- » حرف البقاء ۶۹
- » حکمت ۱۴۲
- » حورالعجاب ۶۹
- » حوریه ۶۹
- » خلیل ۹۸
- » دنیا ۱۴۲
- » رئیس ۱۰۳-۱۴۱
- » رؤیا ۱۴۲-۱۴۴
- » رسول ۶۹
- » روح حیوان (به لوح بشارات مراجعه شود) ۱۴۲
- » زین المقرئین ۱۴۳
- » سراج ۹۸
- » سلطان ایران ۵۲-۹۸-۱۰۳-۱۱۲-۱۳۷-۱۴۱
- » سلطان عبدالعزیز و وکلاء ۸۱-۱۴۰

لوح سلمان ١٤٢-٩٨

» سيّاح ٩٨

» سيّد مهدي دهجي ١٤٢

» شكر شكن ١٢٧-٧٠-٦٩

» شيخ ١٤٢-١٢٧-١٠٨-٦٢-٢٨-٢٢-٢٥

» شيخ فاني ١٤٢

» طب ١٤٢

» طرازات ١٤٢-١٤٠

» عاشق و معشوق (كلزار الهي) ١٤٢

» عبدالوهاب ١٤٢

» غلام الخلد ٦٩

» فؤاد (به سورة الفؤاد مراجعه شود)

» فتنه ٦٩

» قَدْ نَزَّلْنَا فِي كِتَابِي الْأَقْدَسِ ١٤٢

» قرن ١٥٢-١٥١-١٥٠-١٢١

» قناع ١٤٢

» كرمل ١٤٢-١٤٠

» كريم ١٤٢

» كلّ الطّعام ٦٩

» كل معنوي ١٤٢

» ليلة القدس ١٤٢

- لوح منکچی صاحب ۱۴۲
- » مباحله ۹۸
- » مدينة التوحيد ۶۹
- » مدينة الرضا ۶۹
- » مریم ۴۳-۵۴-۵۶-۱۴۲
- » مقصود ۱۴۰-۱۴۲
- » ملاح القدس ۶۹-۷۰
- » ملك روس ۱۴۱
- » ملكة انگلستان ۱۴۱
- » مولود ۱۴۲
- » ناپلئون سوم ۹۸-۱۴۱
- » ناقوس ۸۱
- » نداء (به لوح بشارات مراجعه شود)
- » نصير ۱۴۲
- » نقطه ۹۸
- » وفا (به سورة الوفاء مراجعه شود)
- » هرتيك ۱۴۲
- » هفت پرسش ۱۴۲
- » هله هله يا بشارت ۶۹
- » هودج ۷۸
- » يوسف ۱۴۲

م

مادبة الله ۱۰۸

«مائدة آسمانی» ۲۴-۴۰-۴۵-۷۳-۸۹-۹۵-۱۲۴-۱۳۲-۱۳۳-

۱۳۶-۱۴۹

ماردین ۷۸

مازندران ۲۱-۲۵-۲۶-۴۲-۱۲۵

ماغوسا ۱۰۵-۱۳۳

«مالك غيب و شهود» ۴

مباهله ۹۱-۹۲-۹۳

مثنوی مبارک ۸۲

مجید (میرزا) ۱۱-۲۲

محسن خان (میرزا) ۱۳۷

محمد (میرزا) عموی حضرت بهاء الله ۹

محمد (میرزا) پسر عتة حضرت بهاء الله ۹-۴۲-۴۳

محمد (ملا-جانشین مجتهد نوری) ۲۱

محمد (ملا-معلم) ۲۱

محمد (درویش) ۵۲-۵۸

محمد (سید) ۶۶

- محمد (میر-بابی شیرازی) ۹۲
 محمد پاشا قبرسی ۹۸
 محمد شاه ۱۶-۲۴-۵۰
 محمد (سید محمد اصفهانی) ۵۲-۶۳-۸۵-۸۶-۸۷-۸۹-۹۲
 ۹۳-۹۴-۹۶-۹۹-۱۰۵-۱۱۱-۱۱۶-۱۱۷
 محمد ابراهیم کاشانی ۱۱۸
 محمد باقر (جناب) ۱۰۵
 محمد تقی (حضرت امام نهم) ۵۲
 محمد تقی (مجتهد نور) ۱۸-۲۱
 محمد تقی (مجتهد اصفهانی) به لوح شیخ مراجعه شود
 محمد جعفر (حاجی) ۱۰۰-۱۰۱
 محمد جواد قزوینی ۱۱۸
 محمد حسن (جناب آقا) ۹-۱۳
 محمد حسین (شیخ) ۶۶
 محمد علی (فرزند خدیجه خانم) ۹
 محمد علی (جناب سلمانی) ۸۹
 محمد علی اصفهانی (آقا) ۸۱
 محمد علی (ناقص اکبر) ۲۰
 محمد قلی (جناب میرزا) ۱۲-۱۴-۵۱-۱۰۴-۱۱۹-۱۲۹
 محمد کریم (شیرازی) ۶۸
 محمد یوسف پاشا ۱۲۴

- محمود (ميرزا محمود خالو) ١٠
 محي الدين عربي ٥٥
 مدلى ١٠٤
 مدينة الصبر (لوح) ٦٩
 مدينة السجبن (به ادره مراجعه شود)
 مدينة الله ٦٧-٦٢-٥٢
 مدينة كبيره ٧٩
 مدينة محصته ١٠٨
 مرتضى (شيخ انصارى) ٦٥
 مريم (حضرت) ١٩-١٨
 مريم خانم (ورقة الحمراء) ٩-١٢-١٤-٤١-٤٢-٤٣
 مسجد الجزائر ١٠٩
 مسجد سلطان محمّد ٨٠
 مسجد خرقة شريف ٧٩
 مسجد سلطان سليم ٩٢-٨٦-٨٥
 مسعود گرمردى ١٢
 مسيح (حضرت عيسى) ١٧-٤-٣
 مسيحي ها ٤
 مسيح (جناب ميرزا مسيح نورى) ١١-١٠
 مشرق آيات ٨
 مشكين قلم (جناب) ١٥٢-١٠٥

مشهد ۲۲

مصر ۱۵۴-۱۰۶-۵۶

مصطفی (حضرت محمّد) ۲

مصطفی ضیاء افندی ۱۲۱-۱۲۵

«مصیبت حروفات عالین» (به کلمات عالیات مراجعه شود)

«مطالع الانوار» (به تاریخ نبیل مراجعه شود)

مطلع فرح عالمین ۸

مطلع اعراض (به یحیی ازل مراجعه شود)

مفاوضات ۱۰۷

«مقاله شخصی سیاح» ۱۲۲

مقدونی ۱۰۶

«مکاتیب حضرت عبدالیهاء» ۱۵۲

مکّم طور ۱۲۷

مکه ۵۶

ملحمة کبری ۱۰۸

مناجات شفا ۱۴۲

مناجات قد احترق المخلصون ۱۱۷-۱۴۲-۱۵۰

مناجاتهای صیام ۹۸

منتخباتی از مکاتیب ۱۵۱-۱۵۲

منظر اکبر (به قصر بهجی مراجعه شود)

منیره خانم ۱۲۲

مَنْ يُظهِرُ اللَّهَ ۛ

موسی (حضرت) ۳-۱۰۶

موسی (حضرت امام هفتم) ۱۱-۵۲

موسی (جناب آقای کلیم) ۱۱-۱۲-۵۱-۵۷-۶۴-۸۱-۸۹-

۹۰-۹۱-۱۰۴-۱۲۹-۱۳۰

موسی (میرزا) سلیمان غنام ۵۲-۵۹

مهد علیا (به فاطمه مراجعه شود)

مهدی (جناب گلپایگانی) ۱۳۲

مهدی (جناب فرهادی) ۱۱۳

مهدی (میرزا-جناب غصن الله الاطهر) ۱۱-۱۲-۱۱۲-۱۱۲-۱۱۴-۱۴۷

مهدی (میرزا مهدی برادر حضرت بهاء الله) ۱۱-۱۳

میرزا آقا افنان (جناب) ۷۶

میرزا آقا (فرزند جناب میرزا بزرگ) ۹-۱۳

میرزا بزرگ نوری (جناب) به عباس مراجعه شود

میرزا بزرگ خان قزوینی ۶۴-۶۵-۷۰

میرزا جانی کاشانی (جناب) ۴۶

میر عماد ۵۰

ن

ناصرالدین شاه (رئیس الظالمین - ظالم عجم) ۱-۴۵-۴۹-۹۴-۱۰۳-۱۳۷

ناصر عرب (حاج عباس) ۱۱۸

ناصره ۱۱۲

نامق پاشا ۷۰-۷۶

نبات خانم ۱۳-۱۴

نبیل زرنندی (جناب - تاریخ) ۲۱-۲۲-۲۵-۲۶-۲۷-۶۲-۶۳-۶۷

۶۸-۷۴-۸۲-۹۳-۹۷-۱۲۴

نجیب پاشا ۷۱

نساء خانم (همشیره حضرت بهاء الله) ۱۱-۱۳-۲۲

نقشبندیّه ۵۵

نقطه اولی (حضرت) به ربّ اعلیٰ مراجعه شود

«نقطه الکاف» ۱۲۲-۱۲۳-۱۳۶

نمرود ۳

نوح (حضرت) ۳

نور ۱۸-۲۴-۱۲۰

نور مهیمن حمراء ۴

نیالا ۱۱-۲۲-۲۳-۱۴۶

نیاوران ۲۰

نیریز ۴۶

و

وادی التبییل ۱۰۹

وشاش (مزرعه) ۶۱-۷۰

ورقة الحمراء (به مریم خانم مراجعه شود)

ورقة مباركة عليا والدة مباركة حضرت عبدالبهاء

(به آسیه خانم مراجعه شود)

ورقة مباركة عليا همشیره شریفة حضرت عبدالبهاء

(به بهائیه خانم مراجعه شود)

ویسی پاشا ۸۰

ویلهام اول ۱۴۱

ه

هزار جریب ۲۴

هلند ۱۲۲

هندو ۴

ی

یالرود ۱۸

یحیی (صبح ازل - حیة رقطاع - مطلع اعراض) ۱۲-۱۴-۵۳-۶۳-۸۵

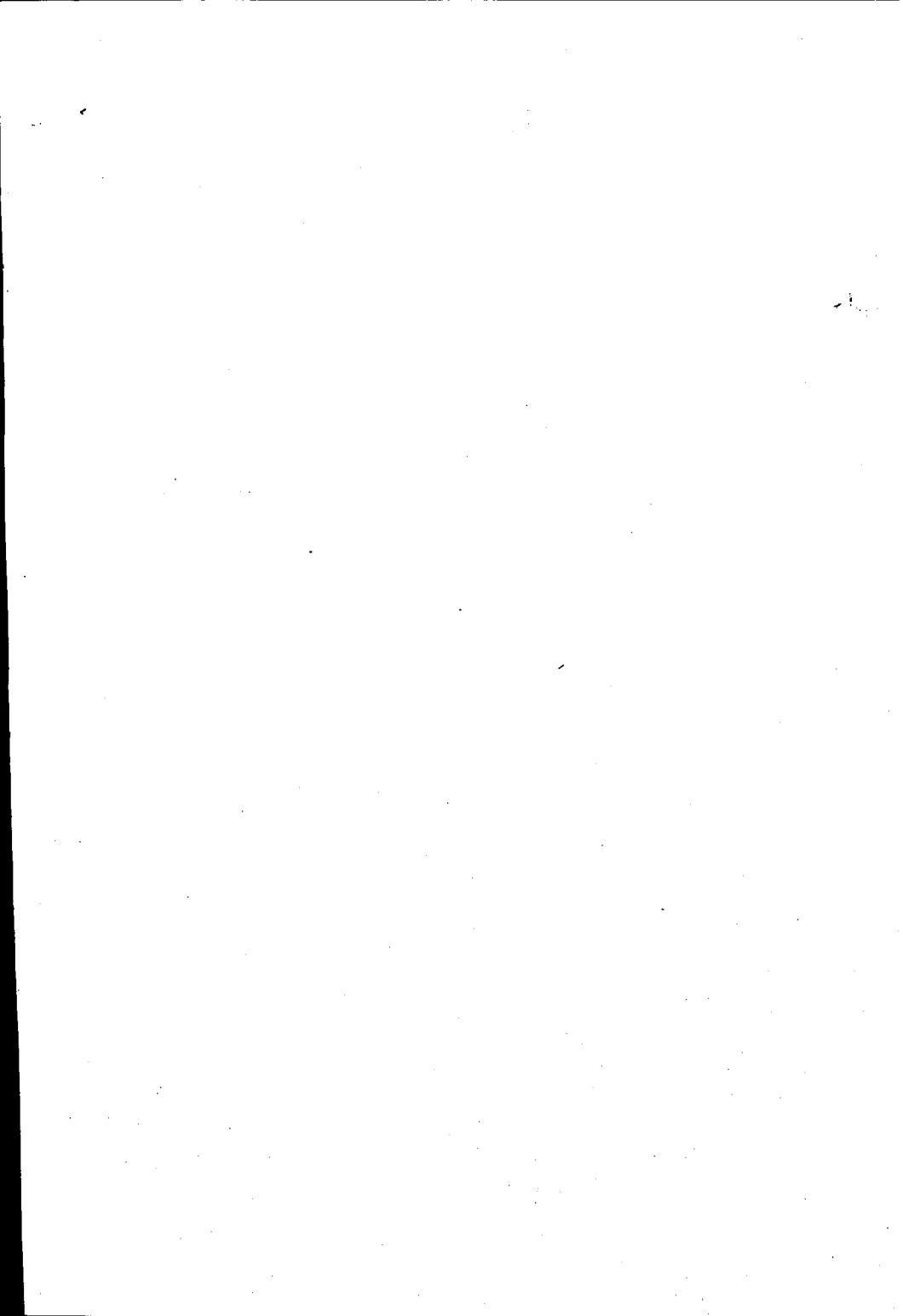
۸۶-۸۷ تا ۹۴-۹۶-۹۹-۱۰۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۳-۱۳۶

یزد ۴۶

یزدگرد ساسانی ۸

یستی ۸

یعقوب ۳۴



فهرستی از آثار این مؤلف

تعالیم:

- * گلزار تعالیم بهائی (حاوی ۱۶۰۰ نصّ در بارهٔ ۱۲۰ موضوع) طبع دوم در کانادا .
- * نبذهای از نصوص مبارکه دربارهٔ خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور - طبع دوم در کانادا .

تاریخ:

- * کتاب جمال ابهی حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی - طبع سوم در کانادا .
- * کتاب سلطان رسل حضرت ربّ اعلی - طبع دوم در کانادا .
- * کتاب سید رسل حضرت محمد، اسلام و مذاهب آن طبع دوم در کانادا .
- * کتاب حضرت روح عیسی بن مریم، مسیحیت و مذاهب آن - طبع کانادا .
- * جزوهٔ تاریخ ادیان طبع دوم در کانادا - بانگلیسی نیز ترجمه و طبع شده است .

لغت :

- * دو هزار لغت - طبع‌های مکرر در ایران .
- * شش هزار لغت - طبع دوم در آلمان .
- * فرهنگ لغات منتخبه (۱۹ هزار لغت) - طبع دوم در کانادا .
- * ریاض اللغات مجلّادات ۱ و ۲ و ۳ تا این تاریخ - طبع کانادا .

شعر:

- * جزوهٔ "مقدمه‌ای در اقسام شعر فارسی" - طبع کانادا .

JAMÁL-i-ABHÁ

**The Life History
of**

His Holiness

BAHÁU'LLÁH

BY

Dr. Riaz K. Ghadimi

Third Printing 1998

Printed by University of Toronto Press

© Copyright 1991, DR. RIAZ K. GHADIMI